



داستان زندگی انشعاب

مقالاتی درباره انشعاب از حزب کمونیست کارگری ایران در سال ۲۰۰۴

حمید تقوائی

- * تاریخ خودفریبان! (مقدمه)
- * منصور حکمت یکبار دیگر پیروز شد! - نامه ای خطاب به اعضا و فعالین حزب در ایران
- * کاریکاتوری از انقلاب مخملی - نقد بیانیه و منشور سرنگونی منسعبین
- * انقلاب بعد از سرنگونی! و خانه نشینی پوپولیسیم نو
- * برعکس نهند نام زندگی کافور - نظری بر اطلاعیه اعلام موجودیت حزب منسعبین
- * ناسیونالیسم و داستان زندگی انشعاب!
- * دیپلماسی تصرف قدرت سیاسی - روایت تازه ای از داستان کهنه "هنوز نوبت کمونیستها فرا نرسیده"

ضمیمه:

- * قطعنامه در مورد انشعاب راست از حزب - مصوب کنگره پنجم حزب کمونیست کارگری ایران

فهرست

- * تاریخ خودفریبان! (مقدمه) صفحه ۱
- * منصور حکمت یکبار دیگر پیروز شد!
نامه ای خطاب به اعضا و فعالین حزب در ایران صفحه ۳
- * کاریکاتوری از انقلاب مخملی
نقد بیانیه و منشور سرنگونی منشعبین صفحه ۸
- * انقلاب بعد از سرنگونی!
و خانه نشینی پوپولیسیم نو صفحه ۲۸
- * برعکس نهند نام زنگی کافور
نظری بر اطلاعیه اعلام موجودیت حزب منشعبین صفحه ۳۵
- * ناسیونالیسم و داستان زندگی انشعاب! صفحه ۳۸
- * دیپلماسی تصرف قدرت سیاسی
روایت تازه ای از داستان کهنه "هنوز نوبت کمونیستها فرا نرسیده" صفحه ۷۲
- ضمیمه:
- * قطعنامه در مورد انشعاب راست از حزب
مصوب کنگره پنجم حزب کمونیست کارگری ایران صفحه ۱۱۱

تاریخ خود فریبان!

اخیرا ارکستر واحدی در حمله به خط رسمی حزب و نظرات من تشکیل شده است. دوستانی در حزب منشعبین و دوستانی در فراکسیون همنوا شده اند و دوباره با بیرق رنگ باخته "چپ سنتی و فرقه ای" به جنگ حزب کمونیست کارگری آمده اند.

این یورش تازه ای نیست، بازگشت لشکر شکست خوردگان است. منشعبین عزیز ما یکبار در همین میدان شکست خوردند، رفتند و به کار خود مشغول شدند، و اکنون که به آخر خط "سوسیالیسم رم میدهد" و "چپ ضعیف است" و "راست دست بالا دارد" رسیده اند، اکنون که بجان هم افتاده اند و تماما زمین گیر و منفعل شده اند، باز میگردند و راه نجات را در حمله به حزب ما میجویند. از خود و گذشته خود و منشور و پلاتفرم بنیادی حزبشان روی برمیگردانند، با خودشان تسویه حساب میکنند، و به ما میازند! یورشی افتان و خیزان، با تفنگ هائی بی گلوله، بیرقی در هم شکسته و صفوفی درهم ریخته!

اما آنچه این هجوم بی شکوه و حقیر را اساسا ممکن کرده است فراکسیون تازه ای است که از درون حزب ما سر بلند کرده و همان حرفهای کهنه و نقد و رد شده این دوستان علیه حزب و حمید تقوائی را تکرار میکند و حتی تا حد حمله به لنینیسم و حزب لنینی بسط میدهد! نوری در ته تونل هویدا شده است: شاید بشود به ائتلافی رسید! قرار بود بعد از فروپاشی حکومت، دولت ائتلافی درست کنند، حالا برای جلوگیری از فروپاشی خودشان به فکر ائتلاف با دوستان فراکسیونی عزیز ما افتاده اند. به هم لبخند میزنند و دست تکان میدهند و مقاله به

هم قرض میدهند! ناگهان معلوم میشود منصور حکمت در مقطع انشعاب اصلا نمایندگی نمیشده است و نمایندگان واقعی او کسانی هستند که تا کنون سکوت کرده بوده اند! یکبار دیگر معلوم میشود پیروان خاموش دیروز رهبران مدعی امروز بوده اند! میخواسته اند بگویند "انشعاب نکنیم" و نگفته اند! میخواسته اند بگویند "تروید"، میخواسته اند بگویند "جا برای همه گرایشات هست" و نگفته اند! میخواسته اند بگویند ما هم مثل شما حمید تقوایی را چپ سنتی میدانیم و "اشتباها" دم فرو بسته اند! و امروز که سکوتها را میشکنند معلوم میشود کسانی اشتباها رفته بوده اند و کسانی هم اشتباها مانده بوده اند و تقصیر همه این اشتباهات نیز به گردن حمید تقوایی است! کمدی رقت انگیزی است!

پاسخ این کمدی قبلا داده شده؛ و مجموعه حاضر بخشی این پاسخ است. امروز واقعیت زنده حقانیت بحث و تحلیلها و کلا صحت موضع حزب ما در مورد انشعاب را، که فشرده آن در قطعنامه کنگره پنج بیان شده، به نحو انکار ناپذیری به ثبوت رسانده است. دوستان تازه لب به سخن گشوده ما حق دارند بر اساس مصالح امروز مواضع دیروزشان را پس بگیرند و یا تعابیر تازه ای از سکوت حکیمانه خود بدست بدهند. هر چه باشد یکی از مزایای سکوت همین است! اما برای حزب ما این نبردی فتح شده و ثبت شده است. دوستان عرض خود میبرند و زحمت ما میدارند!

حمید تقوایی

۲۳ مارس ۲۰۰۷

منصور حکمت یکبار دیگر پیروز شد!

نامه ای خطاب به اعضا و فعالین حزب در ایران

رفقای عزیز

حتما تا کنون از انشعاب در حزب مطلع شده اید. و این خبر بیشک بسیاری از شما را متعجب و نگران کرده است. حزبی که همین چندی پیش در کنگره با شکوه و یکپارچه اش با استقبال انقلاب ایران رفت و رهبری و سازماندهی انقلاب را در دستور قرار داد، حزبی که در آخرین پلنومش سازماندهی انقلاب را تا سطح رهنمودها و نقشه عملهای روشن و جامع بسط داد و راه را برای بمیدان آمدن فعالین چپ در ایران هموار کرد، حزبی که با تلویزیون کانال جدید میلیونها چشم را بخود خیره کرده است، از چنین حزبی يك عده جدا میشوند. چرا؟ چه اتفاقی افتاده است؟ خودشان میگویند "چون حزب پاسیو شده! مائوئیست شده! چپ سنتی شده! نشریاتش را کسی نمیخواند و تلویزیونش را کسی نمیبیند! رهبری حزب خط و رهنمود عملی ندارد، تفتیش عقاید و تصفیه ایدئولوژیک میکند! آژیتاتور و مداح انقلاب است. میخواهد انقلاب سواری کند. بحث حزب و قدرت سیاسی را نفهمیده است. حزب سیاسی را نفهمیده است. کل کمونیسم کارگری را نفهمیده است. ... اینها را گفتند، يك ادعانامه تماما جنگ سردی و مک کارتیستی علیه حزب صادر کردند و رفتند.

اما دلیل واقعی جدائی آنها این ادعاها نیست، اینها دلایلی است که بعد از مورد نقد قرار گرفتن نظراتشان و در حال عقب نشینی و طفره رفتن از پاسخگوئی به این انتقادات به ذهنشان رسید. اینها توجیهاات جدائی است و نه دلایل آن. بقول منصور حکمت هیچکس موقع ترك يك حزب آنرا به عرش اعلی نمی رساند.

انشعاب در حزب ما بدنبال دو سال اختلاف نظر در رهبری حزب بر سر مسائل پایه ای سیاسی صورت گرفت. در محور این مباحث راه بقدرت رسیدن حزب قرار داشت. منشعبین در اطلاعیه جدایشان تنها در یک جمله به این اختلاف پایه ای اشاره میکنند و کل بیانیه را به پلنوم و کنگره و قانون شکنیهای تشکیلاتی من اختصاص میدهند. اما مساله تماما در همان جمله است. حقیقت اینست که پس از مرگ منصور حکمت نظراتی بوسیله رفیق کورش مدرسی در حزب ما مطرح شد که بیشتر شاخه چپ جنبش دو خرداد را نمایندگی میکرد تا خط منصور حکمت را. این نظرات اولین بار، زمانی که منصور حکمت در بستر بیماری بود، در دفاع از نافرمانی مدنی، سپس در پلنوم ۱۶ در رابطه با مساله فروپاشی رژیم و دولت موقت، بعد در بحثهای داخلی دفتر سیاسی حول قطعنامه حق مردم در تعیین حکومت و بیانیه حقوق سیاسی، در بحثهای دفتر سیاسی حول شورا و بالاخره در شکل کامل و تئوریزه شده آن در سمینارهای داخلی حزب در ماه قبل بوسیله رفیق کورش بیان شد. اسناد این مباحثات اکنون روی سایت حزب www.wpiran.org در دسترس همگان است. شما را بخصوص به "مباحثی در مورد حزب و سرنگونی جمهوری اسلامی"، "توار جلسه دفتر سیاسی در مورد مباحث مربوط به حزب و سرنگونی جمهوری اسلامی"، "سمینارهای مرکزی کورش مدرسی و حمید تقوایی ۱۷ تا ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۴" و سمینارهای حمید تقوایی در مورد "حزب و انقلاب" و "تصرف قدرت سیاسی" رجوع میدهم.

نظرات طرح شده از جانب کورش به ترزا و ایده هائی رجعت کرد که ۲۵ سال قبل مارکسیسم انقلابی با نقد آنها پا بعرصه گذاشته بود: انقلاب دموکراتیک کمونیستها را بقدرت نمیرساند، سوسیالیسم زود است، قیام خشونت تحمیلی است، راه متمدنانه تصرف قدرت مجلس موسسان و رفراندوم است، انقلابی در کار نیست، حاصل تحولات جاری فروپاشی و دولت موقت است، حتی اگر به تنهایی بقدرت برسیم باید از اعلام سوسیالیسم خودداری کنیم، مردم برای خواستهای دموکراتیک به خیابان آمده اند و نه سوسیالیسم، سوسیالیسم مردم را رم میدهد و" اینها نظراتی بود که به عنوان نتایج بحث "حزب و قدرت سیاسی" و نظرات منصور حکمت "جدید"، منصور حکمت بعد از کنگره دوم، بیان میشد.

بخشی از رهبری حزب قاطعانه در برابر این نظرات ایستاد و اجازه نداد به سیاست و مصوبات حزبی تبدیل شود و بخشی دیگر کج دار و مریز، نیمه موافق و نیمه مخالف، با آن مدارا کرد و عاقبت وقتی این نظرات در میان کادرها علنی شد و مورد نقد وسیعی قرار گرفت،

ترجیح داد حزب را ترك کند.

مبنای این نظریه حذف انقلاب از استراتژی قدرت سیاسی و بعبارت دیگر توهم رسیدن بقدرت بدون انقلاب است. این بینش به ناگزیر یا به سازش طبقاتی و راست روی آشکار و یا به آوانتوریسم منجر میشود. و کورش مدرسی به هر دو این نتایج رسید. جانشین کردن انقلاب با فروپاشی و حکومت کارگری با دولت موقت ائتلافی، و کنار گذاشتن سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی بعنوان هدف فوری حزب پس از تصرف قدرت يك نتیجه این نوع "خیره شدن بقدرت" و چشم پوشیدن از انقلاب بود. استنتاج دیگر این بود که میشود با ده هزار نفر خانه سه نفر، خامنه ای و خاتمی و رفسنجانی را گرفت و کار رژیم را یکسره کرد! بعبارت دیگر سازش و ائتلاف و یا کودتا نقشه عمل این دیدگاه برای رسیدن بقدرت است. طبیعی است که وقتی انقلاب را کنار بگذارید دیگر جایی برای تغییر نظام و دست بدست شدن طبقاتی قدرت سیاسی نیماند، قدرت سیاسی به کابینه دولتی و راه رسیدن به قدرت هم به راههای رایج بورژوائی برای تغییر کابینه، به دیپلماسی قدرت، به سازش و ائتلاف و یا کودتا، تنزل میکند. روشن است که دیگر حرفی از زیر و رو کردن نظام موجود و سوسیالیسم نمیتواند در میان باشد.

اپوزیسیون راست رژیم در جامعه مدتهاست همین نوع طرحها و سیاستها را مطرح و دنبال میکند. از نافرمانی مدنی تا مجلس موسسان و رفراندوم و ناممکنی سوسیالیسم پرچم کهنه و رنگ پریده راست در جامعه است. اما در صفوف ما این نظرات ناگزیر بود يك توجیه چپ و مارکسیستی برای خودش پیدا کند و این تلاش عبث هم میباید تحت نام منصور حکمت صورت میگرفت. تلاش شد این نظرات را با توسل به بحث "حزب و قدرت سیاسی" و "دولت در دوره های انقلابی" و "سلبی و اثباتی" او به خورد ما بدهند. دولت در دوره های انقلابی منصور حکمت را به دولت در دوران ائتلافی تبدیل کردند، از حزب و قدرت سیاسی دیپلماسی شرکت در کابینه را فهمیدند، بجای انقلاب "پروسه تصرف قدرت" را نشانند، از سلبی بودن انقلاب، دموکراتیک بودن آن را نتیجه گرفتند، از "حزب دولت را تصرف میکند" نتیجه گرفتند که "شورا لازم نداریم"! منصور حکمت را به قدیم و جدید تقسیم کردند، تحریف کردند و درهم پیچیدند تا حقانیت خود را نتیجه بگیرند و آنجا که نتوانستند صریحا گفته های او را نقض کردند. منصور حکمت میگفت ما نماینده اکثریتیم، رفقا میگویند ما حزب اقلیتیم و تا بعد از تصرف قدرت اقلیت خواهیم ماند، منصور حکمت میگفت برای رسیدن بقدرت باید به مکانیسمهای اجتماعی قدرت نظیر انقلاب و شورش و اعتصاب و تظاهرات و قیام دست برد،

رفقا میگویند بدون انقلاب هم میشود بقدرت رسید، با ۱۰ هزار نفر میرویم خانه سه نفر را میگیریم! منصور حکمت میگفت زیپ هر انسانی را که بکشید يك سوسیالیست میباید رفقا میگویند سوسیالیسم مردم را رم میدهد! منصور حکمت میگفت سوسیالیسم فوراً رفقا میگویند سوسیالیسم بعداً! منصور حکمت میگفت جمهوری سوسیالیستی رفقا میگویند حکومت موقت. اساس بحث منصور حکمت در "حزب و قدرت سیاسی" نقد چپی است که مدام میگوید هنوز نوبت کمونیستها فرا نرسیده و رفقا میگویند انقلاب حاضر دموکراتیک است، هنوز نوبت کمونیستها فرا نرسیده! میخواستند این آنتی حکمتیسم را بجای حکمتیسم به ما بفروشند! اما در صفوف ما خریداری پیدا نکرد.

چنانچه این نظرات، حتی گوشه ای از آن به سیاست حزب تبدیل میشد، حتی اگر معلوم میشد که بحث در مورد نافرمانی مدنی و رفراندوم و مشارکت با بقایای جمهوری اسلامی در دولت موقت و عدم امکان پیروزی کمونیستها در تحولات اخیر و رم کردن مردم از سوسیالیسم و غیره در رهبری حزب ما باز و قابل بررسی است، چیزی از حزب ما بجا نمیماند. تمام آن اعتبار و پایگاه اجتماعی که ۲۵ سال مبارزه روی خط رادیکال و ماکسیمالیستی منصور حکمت برای حزب و جنبش ما کسب کرده بود به باد فنا میرفت، کارگران و جوانان و زنان انقلابی از ما روی بر میگرداندند و حزب ما تا سطح جریانی در حاشیه چپ دو خرداد تنزل میکرد.

اما چنین نشد چون ما اجازه ندادیم. اکثریت کادرهای حزب در یکی از حادثترین مبارزات نظری در تاریخ جنبش ما بمیدان آمدند و جنگیدند و پرچم منصور حکمت را بر افراشته نگاهداشتند. این نظرات کوبیده شد و شکست خورد و مدافعین آشکار و پنهان آن حزب را ترك گفتند. این نبرد جزئی از مبارزه وسیعتر ما بود با سیاستها و دیدگاه های راست در سطح جامعه. تلفات ما در این نبرد کم نبود، اما از آن پیروز بیرون آمدیم، و اکنون به کنگره میرویم تا این پیروزی را تثبیت کنیم. بسیاری از رفقائی که صفوف ما را ترك کردند قربانیان این نبرد اند. جای آنها در صفوف ماست و ما امیدواریم هر چه زودتر به این واقعیت پی ببرند و بازگردند.

انشعابیون حزب تازه ای تاسیس کرده اند. ما نقد خود به نظرات راست کورش را به این حزب سرایت نمیدهیم و این حزب را بطور ایژکتیو و بر اساس سیاستها و پراتیکش در جامعه قضاوت خواهیم کرد. اما از هم اکنون اعلام میکنیم که حزب جدید اگر بخواهد این نظرات را

بنیای سیاست و عملکرد خود قرار بدهد با تمام قوا در برابر آن خواهیم ایستاد. رفقا! حزب ما، حزب منصور حکمت، محکم و استوار بر جای خود ایستاده است. بقول منصور حکمت ضربه ای که ما را از پای در نیاورد، محکم ترمان خواهد کرد. منشعبین میخوانند این تصویر را بدهند که حزب به هم ریخته و منحل شده است. گویا اعضای حزب ما هر یک چندین بار ما را ترک کرده و چندین بار به حزب جدید پیوسته اند: یکبار بعنوان عضو کمیته مرکزی، یکبار بعنوان عضو کمیته کردستان، یکبار بعنوان عضو کمیته مریوان، یکبار بعنوان کادر حزب در سوئد و...! گویا کمیته ها از ما جدا میشوند و به آنها می پیوندند! گویا اکثریت رفته و حزب را برای اقلیت گذاشته است. حتی رسماً انحلال حزب را اعلام کرده اند! اینها همه پروپاگاندا تو خالی ایست که برای "جمع آوری نیرو" ناشیانه سر هم بندی شده است. دوره این تبلیغات کودکانه میگذرد و روسیاهی به ذغال میماند. حزب ما کمی کوچکتر اما استوار تر و منسجم تر از گذشته پشاپیش کارگران و مردم انقلابی و در برابر جمهوری اسلامی و کل اردوی ضد انقلاب به پیش خواهد رفت.

منشعبین رفتند و حزب و سیاستهای منصور حکمت را بجا گذاشتند. کنگره پنجم یکبار دیگر پرچم این سیاستها را بر خواهد افراشت یکبار دیگر بر این سیاستها، بر انقلاب و سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی، بر ضرورت سازمان دادن و رهبری انقلاب، تاکید خواهد گذاشت. جای همگی شما در این کنگره تاریخی خالی خواهد بود. اما من مطمئنم که کنگره همگی شما، همه فعالین و کمونیست و چپ در ایران، در جنبش کارگری، در میان زنان، در میان جوانان، در دانشگاهها و مدارس، در میان معلمان و پرستاران و در میان صفوف مردم معترض و انقلابی ایران را نمایندگی خواهد کرد. کنگره ما عملاً به دنیا نشان خواهد داد که "ضربه ای که ما را از پای در نیاورد، بمراتب تقویتمان خواهد کرد!"

دستان را به گرمی میفشارم و برای همه شما در مبارزه مشترک و خطیری که با جمهوری اسلامی و تمام اردوگاه ضد انقلاب به پیش میبریم آرزوی موفقیت و پیروزی دارم!

حمید تقوائی

۳۱ اوت ۲۰۰۴

کاریکاتوری از انقلاب مخملی

نقد بیانیه و منشور سرنگونی منشعبین

اسنادی که اخیرا دوستان جدا شده از حزب ما تحت نام بیانیه و منشور سرنگونی (کمونیست شماره ۲۶، ۳۰ بهمن ۱۳۸۳) منتشر کرده اند ربط چندانی به سرنگونی ندارد. این طرحی اساسا برای بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی است. مضمون این اسناد، برخلاف آنچه عنوان آنها بذهن متبادر میکند، این نیست که امروز برای سرنگونی جمهوری اسلامی چه میکنیم، بحث بر سر سیاست دوستان در فردای سرنگونی است. اما هم مسکوت گذاشتن سیاست امروز برای سرنگونی و هم طرحی که در این نوشته ها برای دوره پس از سرنگونی مطرح شده است به روشنی و صراحت يك واقعیت را به همه نشان میدهد: حزبی که خود را "حکمتیست" مینامد انقلاب و سوسیالیسم را کنار گذاشته است. انتشار این اسناد تاکید دیگری بر این واقعیت است که این حزب در استراتژی سیاسی، در برنامه ها و سیاستهای عملی در رابطه با دولت و قدرت سیاسی راست و "آنتی حکمتیست" است. در استراتژی سیاسی این دوستان انقلاب و رهبری و سازماندهی انقلاب و سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی کنار گذاشته شده و جای خود را به فروپاشی و دولت موقت و رفاندوم و مجلس موسسان داده است. این واقعیت را ما در نقد بحث های داخلی با منشعبین که امروز دیگر يك بحث عمومی است و اسنادش منتشر شده است، بروشنی نشان دادیم. دوستان برآشفته شدند، انکار کردند، گفتند تفتیش عقاید نکنید و رفتند. و امروز همان نظرات نقد و رد شده را با غلظت کمی بیشتری در عبارت پردازیها و لفاظیهای چپ بعنوان سیاست رسمی حزبشان اعلام کرده اند. ازینرو دقیقا از آنجا که امروز این نظرات کهنه دوستان انشعابی ما بعنوان سیاست رسمی حزب منشعبین اعلام شده ما خود را موظف

میبینیم که یک بار دیگر به نقد آنها بپردازیم.

نظرات رد و نقد شده در بسته بندی تازه

هر کس در یک نگاه کلی بر منشور سرنگونی متوجه میشود که مضمون این سند در واقع همان بحث‌هایی است که کورش مدرسی در پلنوم شانزده حزب مطرح کرد. این بحث در همان پلنوم، و هم بعد از آن که بصورت طرح یک قطعنامه نوشته شد، با انتقاد و اعتراض وسیع شرکت کنندگان در پلنوم و اعضای دفتر سیاسی، از جمله از طرف خیلی از دوستانی که حزب را ترک کردند و امروز پای این منشور امضا گذاشته اند، روبرو شد. طی یک مدت چند ماهه پس از پلنوم مقالات متعددی در برخورد به این نظرات نوشته شد و این نظرات وسیعاً نقد شد و کنار رفت (رجوع کنید به سایت انترناسیونال، لینک اسناد مباحثات درونی حزب کمونیست کارگری ایران، مباحثی در مورد حزب و سرنگونی جمهوری اسلامی و نوار جلسه دفتر سیاسی درباره مباحثات مربوط به حزب و سرنگونی). آن زمان فرمولی که کورش مطرح کرد دولت موقت + مجلس موسسان + رفراندوم بود. اساس بحث وی این بود که جمهوری اسلامی فرو میپاشد و نقشه عمل ما باید این باشد که با شرکت نیروهای اپوزیسیون، از جمله اولین نیروهایی که قدرت در دامنه‌شان افتاده، که آن زمان دو خردادی‌ها و حجاریان و غیره را بعنوان مثال ذکر میکرد، دولت موقت تشکیل بدهیم و بعد هم مجلس موسسان تشکیل بشود که قانون اساسی را بنویسد و آنرا به رفراندوم بگذاریم. منشور سرنگونی که امروز منتشر شده دقیقاً همان طرح است. صریحاً از رفراندوم و مجلس موسسان نام برده نشده اما مضمون طرح دقیقاً همانست. گفته میشود که باید قانون اساسی تهیه شود و برای نوشتن این قانون باید مجمع نمایندگان مستقیم مردم تشکیل بشود. آن زمان گفته میشد مجلس موسسان حالا میگویند "مجمع نمایندگان مستقیم مردم". (ظاهراً رادیکالیسم اش در اینست که مستقیم است یعنی مثل همه مجلس موسسانها، انتخاباتش نیابتی و دو مرحله‌ای نیست!) بعد طرح میگوید این مجمع نمایندگان مستقیم باید قانون اساسی را بنویسد، یعنی نمایندگان که به شیوه متعارف پارلمانی انتخاب میشوند دور هم جمع بشوند و کار متعارف مجلس موسسان را انجام بدهند! همان داستان کهنه مجلس موسسان و رفراندوم را با لفاظی‌های جدید در برابر ما گذاشته اند! این بیان شرمگینانه همان فرمول دولت موقت + مجلس موسسان + رفراندوم است که این بار تحت نام بی‌مسمای منشور سرنگونی منتشر شده است. آش همان آش است و حتی کاسه هم

همان است، فقط در بیانیه سرنگونیشان کمی پیاز داغ قیام و سوسیالیسم رویش ریخته اند. به این بیانیه خواهیم پرداخت، اما قبل از آن اجازه بدهید کمی بیشتر بر "منشور سرنگونی" دقیق شویم.

جمهوری سوسیالیستی بعدا: عدول از برنامه "یک دنیای بهتر"

منشور سرنگونی بطور اساسی و پایه ای حساب این حزب جدید را از کمونیسم کارگری جدا میکند. این سند به صراحت و روشنی عدول از برنامه "یک دنیای بهتر" است. محور و جوهر سیاسی برنامه "یک دنیای بهتر"، خصلت آن بعنوان یک استراتژی سیاسی و آنچه در برخورد به مساله دولت و قدرت سیاسی حساب کمونیسم کارگری را از انواع کمونیسمهای دیگر در سنت چپ ایران و چپ غیر کارگری چند دهه اخیر دنیا جدا میکند اعلام این اصل است که حزب کمونیست کارگری به محض بقدرت رسیدن حکومت کارگری را تشکیل میدهد (در مقطع تصویب برنامه هنوز نام جمهوری سوسیالیستی مطرح و تصویب نشده بود) و برنامه سوسیالیستی خود را پیاده میکند. سوسیالیسم فورا روح و جوهر برنامه یک دنیای بهتر است. تمام چپ غیر کارگری، از تروتسکیسم و توده ایسم تا مائوتیسم و چریکیسم چپی است که گرچه به سوسیالیسم قسم میخورد، اما سوسیالیسم را نه بعنوان نظام سیاسی و حکومتی و نه بعنوان نظام اقتصادی در دستور کار خود قرار نمیدهد و آنرا به بعد موکول میکند. برای چپ غیر کارگری هیچوقت انقلاب موجود سوسیالیستی نیست و وضعیت موجود برای سوسیالیسم آماده نیست. از نظر اینان همیشه جامعه در "مرحله اول" و "زمینه تدارک" و "پیش شرط" انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم به سر میبرد و نوبت انقلاب سوسیالیستی هرگز فرا نمیرسد.

و این دقیقا بینش و موضعی است که کورش مدرسی و دوستان منشعب ما در بحث های داخلی حزب ما و امروز در بیانیه و منشور سرنگونی حزبشان مطرح و نمایندگی میکنند. در "منشور سرنگونی" تشکیل دولت موقت بعنوان برنامه عمل حزب منشعبین بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی اعلام شده است و این یعنی یکبار دیگر احاله حکومت کارگری و جمهوری سوسیالیستی به بعد.

اولین باری که همین نظرات در قالب قطعنامه پیشنهادی کورش در جلسه دفتر سیاسی مطرح شد (رجوع کنید به اسناد مباحث درونی) و مورد نقد ما قرار گرفت این نکته را مطرح

کردیم که این قطعنامه نقض برنامه است و تنها کنگره صلاحیت بررسی آن را دارد. آن زمان کورش و هم‌نظرانش ترجیح دادند تز دولت موقت را کنار بگذارند (وهمین طور مجلس موسسان و رفراندوم را) و کار به طرح بحث در کنگره نکشید. حتی ناگزیر شدند به قطعنامه های کنگره چهارم که تماما نقطه مقابل این نظرات بود رضایت بدهند. امروز ظاهرا دیگر نیازی به این سازش و عقب نشینی نمی بینند. حزب "سوسیالیسم بعدا" خودشان را ساخته اند و حرف دلشان را میزنند. البته این دوستان مجازند هر چه میخواهند بگویند و بنویسند اما ما اجازه نمیدهیم این گردش به راست و رجعت به سنت چپ غیرکارگری و سوسیالیسم گریز تحت نام برنامه "یک دنیای بهتر" و حکمتیسم صورت بگیرد. بحث من در اینجا حتی بر سر غلطی و درستی نظرات این دوستان نیست، هر موضعی در مورد مضمون این نظرات داشته باشیم در این تردیدی نیست که این نظرات صریحا و مستقیما برنامه "یک دنیای بهتر" را نقض میکند. استراتژی دولت موقت با هیچ توجیه و تفسیر و تحریفی در برنامه یک دنیای بهتر نمیگنجد. دوستان میتوانند برنامه خود و کمونیسم نوع خودشان را داشته باشند. از این نوع کمونیسمهای "سوسیالیسم بعدا" کم نداشته ایم. برنامه "یک دنیای بهتر" اساسا در نقد همین نوع کمونیسمها نوشته شده است. دوستان انشعابی ما هم اگر میخواهند در استراتژی دولت موقتشان پیگیر و منسجم باشند بهترست برنامه "یک دنیای بهتر" را کنار بگذارند. بهترست در کنار "انقلاب سواری"، "برنامه سواری" را هم به ما واگذار کنند و سبک و فارغ بال به پیاده کردن استراتژی دولت موقتشان بپردازند. این برای همه ما بهتر است.

دولت موقت: استراتژی و اگذاری قدرت به راست

آن چیزی که کلا و بویژه در شرایط انقلابی راست و چپ را در جامعه از هم جدا میکند و بطریق اولی آن چه در نهایت راست در قالب چپ، که در ادبیات سیاسی چپ به آن اپورتونیزم گفته میشود، را از خط کمونیستی و خط انقلاب سوسیالیستی جدا میکند مساله دولت است. این یک شاخص مهم سیاسی است. از لحاظ نظری و تئوریک خیلی ها مدعی سوسیالیسم هستند. تمام چپ غیر کارگری خودش را سوسیالیست میدانست و همین امروز هم با رهبران حزب توده صحبت کنید از ادعاهای سوسیالیستیشان کوتاه نمی آیند. اما در سیاست و در عمل همه این ادعاها با چند اما و اگر و تبصره کنار گذاشته میشود و در بروی پیشبرد سیاستهای طبقات دیگر باز میشود. "منشور سرنگونی" هم دقیقا همین کار را میکند. این طرحی برای سرنگونی نیست، طرح تشکیل دولت موقت است. در این منشور دولت موقت معنی پیروزی جنبش

سرنگونی تعریف شده است. اما از ضرورت ارتقا دادن این جنبش به يك انقلاب، تامین هژمونی چپ بر این انقلاب و بدست گرفتن رهبری و سازماندهی انقلاب نه در منشور و نه در بیانیه سرنگونی هیچ حرفی به میان نیامده است. و این خود باندازه کافی گویا هست. سازمانی که خودش را چپ و انقلابی میدانند نیازی نمی بینند در منشوری که برای سرنگونی جمهوری اسلامی منتشر کرده حتی یکبار به قیام و انقلاب اشاره ای بکنند. در عوض اعلام میشود که جایگزین شدن جمهوری اسلامی با دولت موقت و اعلام فوری مطالبات فوری که در منشور آمده معنی پیروزی جنبش سرنگونی است و در این لیست مطالباتی، که بخش کوچکی از بخش مطالباتی برنامه "يك دنیای بهتر" است، بندهای مربوط به ساختار حکومت، حذف بوروکراسی مافوق مردم و ساختمان شورائی حکومت، بکلی کنار گذاشته شده است. بعبارت دیگر تشکیل يك دولت موقت که نه ساختمانش منطبق بر برنامه "يك دنیای بهتر" است و نه حتی تمام مفاد بخش مطالباتی برنامه "يك دنیای بهتر" را متحقق میکند معنی پیروزی جنبش سرنگونی تعریف شده است. این پیروزی نیست، حتی پیروزی موقت هم نیست، این متوقف کردن جنبش سرنگونی در نیمه راه و در نهایت به شکست کشاندن آن است. این واگذاری قدرت به راست است. حتی همان سطح از مطالبات برنامه "يك دنیای بهتر" که در این منشور آمده بدون شکل گرفتن يك انقلاب (که دوستان با وسواس عجیبی مایلند با نام ایام کودکی اش یعنی جنبش سرنگونی از آن نام ببرند) با هژمونی چپ و تحت رهبری چپ امکان پذیر نیست. و این انقلاب نمیتواند و نباید با تحقق این مطالبات متوقف شود. اعلام زودرس پیروزی معنائی بجز شکست جنبش انقلابی نخواهد داشت و منشور دقیقاً همین کار را میکند. با تحقق بخشی از آزادیهای سیاسی، که برخی از آنها نظیر آزادی زندانیان سیاسی و انحلال دار و دسته های سرکوبگر از ثمرات خودبخودی جنبش انقلابی است، جنبش پیروز اعلام میشود و بساط دیپلماسی قانون اساسی و مجلس موسسان را پهن میکنند. این طرح پیروزی جنبش سرنگونی نیست، مانع تراشی بر سر راه آنست. طرح زود بخانه فرستادن مردم و واگذار کردن میدان سیاست به دست نیروهای راست و متخصصین تشکیل دولتهای گذار و آشتی ملی و سر هم کردن مجلس موسسان و قانون اساسی است. نیروهای راست از همین امروز این تخصصشان را بکار گرفته اند. فراندوم قبل از سرنگونی، فراندوم بعد از سرنگونی، تحقق بیانیه حقوق بشر، مجلس موسسان، نوشتن قانون اساسی در چارچوب حقوق بشر، و غیره. این نوع "گفتمان" ها را به راه میاندازند تا با کمترین تغییراتی در حکومت مردم را بخانه بفرستند و بگویند تمام شد،

پیروز شدیم، حالا نوبت انتخابات و قانون اساسی است. این طرحها را میدهند تا نگذارند جنبش سرنگونی و انقلاب تا به آخر، تا زیورود کردن نظام سیاسی و اقتصادی سرمایه در ایران به پیش برود. امروز هم دوستان انشعابی ما مستقل از هر نیتی عملا همین سیاست را در پیش گرفته اند. در بیانیه سرنگونی این رفراندوم بازیهای راست را بعنوان طرحی برای بخانه فرستادن مردم نقد میکنند اما طرح خودشان فرق ماهوی با این نوع طرحها ندارد. "منشور سرنگونی" روایت چپ طرح "رفراندوم بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی" است.

تعیین حکومت: پروسه حقوقی و فرمال و پروسه واقعی

استراتژی دولت موقت بعلاوه مجلس موسسان، شیوه حقوقی و فرمال رسمیت بخشیدن به حکومت را با روند واقعی شکل گیری حکومت اشتباه میگیرد. در دوره بعد از پلنوم ۱۶ که این بحثها در رهبری حزب مطرح بود در نقد قطعنامه پیشنهادی کورش (رجوع کنید به "ملاحظات به نوشته کورش" در مجموعه اسناد مربوط به حزب و سرنگونی جمهوری اسلامی) من این نکته را یاد آور شدم که اشتباه محض است اگر کسی تصور کند جایگاهی قدرت سیاسی و تغییر حکومتها ثمره صندوق رای و انتخابات و تصویب قانون اساسی است. قطعنامه حق مردم در تعیین حکومت و منشور آزادیهای پایه ای که در ادامه این مباحث حزب ما تصویب کرد در نقد این نوع نگرش به تغییر حاکمیت نوشته شد. ما منشور آزادیهای سیاسی را نه بعنوان نقشه عمل، بلکه بعنوان پلاتفرمی در جهت گردآوری نیرو برای آلترناتیو چپ و سوسیالیسم مطرح کردیم. مطرح کردن شورا و نمایندگان شوراها بعنوان منشا اعمال قدرت مردم در تعیین حکومت و از این کانال قرار دادن مساله شورا در محور مساله تضمین حق مردم در تعیین حکومت و همینطور طرح کردن آزادیهای پایه ای و تبدیل آن به یک پرچم برای اینکه انتظار و توقع مردم از آزادیهایی که باید بدست بیاید بالا برود و بخصوص این انتظار و توقع را در مقابل هر حزب سیاسی بگذارند که خودش را طرفدار آزادی میداند، از جمله اهداف تصویب منشور آزادیها و قطعنامه تضمین حق مردم بود. و این اسناد به این اعتبار جزئی از استراتژی ما برای سازماندهی و رهبری انقلاب و استقرار جمهوری سوسیالیستی است.

اما در قطعنامه پیشنهادی کورش در آن زمان و بویژه در اسنادی که امروز منتشر کرده اند هدف کاملا متفاوتی دنبال میشود. این اسناد نقشه عمل تغییر حکومت بدون انقلاب است. سناریوی کاملا تخیلی و غیر عملی ای است مبنی بر اینکه ابتدا رژیم فرومیریزد و بعد احزاب

و نیروهای مختلف دولت مشترک تشکیل می‌دهند و این آزادیها را پیاده و رعایت میکنند و بعد فراندوم می‌گذاریم، و هر نیروی برنده شد حکومت را تشکیل میدهد! این يك تصویر کاملا تخیلی و کودخانه و غیر واقعی و توهم زا از پروسه سرنگونی و دست بدست شدن قدرت است. نه تنها در جامعه ایران بلکه در هر جامعه ای که دولت به شکل غیر متعارفی تغییر کند، سناریو این نیست. این اتفاق در هیچ جا نیفتاده و نخواهد افتاد. لازم نیست شما استاد سیاست و علامه دهر باشید تا متوجه حقیقت بشوید. هر آدم تازه آشنائی به سیاست و به مبارزه هم میداند این اتفاق نمی افتد.

مساله اساسی اینست که معمولا این نوع اقدامات نظیر فراندوم گذاشتن و اسم رژیم تعیین کردن و حتی قانون اساسی نوشتن شکل فرمال و رسمی و حقوقی دادن به تحولی است که قبلا به نوعی اتفاق افتاده است. قبلا قدرت به شیوه دیگری دست بدست شده است. یا انقلاب شده است و يك حکومت چپ بقدرت رسیده و یا کودتا شده و يك حکومت راست قدرت گرفته است. در حالت اول نیروی مردم در خیابانهاست که پشتوانه دولت است و در حالت دوم نیروی ارتشها و دولتهای غربی و غیره پشتوانه حکومت هستند. به این ترتیب يك نوع منبع قدرت در نهایت طبقاتی، یا قدرت انقلابی کارگران و حزب کمونیست انقلابیشان و چپ جامعه و مردم آزادیخواه در خیابانها، و یا قدرت ضد انقلابی ارتشها و دولتهای سرمایه داری دنیا، منبع و منشا قدرت سیاسی است. ابتدا با اتکا به این منابع واقعی قدرت مساله حکومت تعیین تکلیف میشود و بعد از این تعیین تکلیف معمولا حکومت تازه بقدرت رسیده يك آداب و رسوم فرمالی را بجا می آورد که مشروعیت حقوقی پیدا کند. اقداماتی نظیر فراندوم و یا نوشتن قانون اساسی و نظایر آن. اشتباه گرفتن این دو پروسه با هم در بهترین حالت نشان دهنده بلاهت سیاسی است. اگر اپورتونیسیم و راست روی نباشد نشاندهنده ساده لوحی و توهم داشتن در مورد پروسه واقعی دست بدست شدن قدرت است. قدرت سیاسی بخصوص وقتی قرار است بطور طبقاتی دست بدست شود از صندوق انتخابات در نمی آید. حالا اسم این صندوق را فراندوم بگذارید و یا مجلس موسسان بگذارید و یا مجمع نمایندگان مستقیم مردم برای تصویب قانون اساسی فرقی در مساله ایجاد نمیکند. قانون اساسی ها معمولا بعد از انقلابها نوشته میشوند، انقلاب اکتبری بود تا قانون اساسی شوروی نوشته شد و آن آزادیهای وسیع را به کارگران و زنان و مردم داد. انقلاب کبیر فرانسه ای بود تا قانون اساسی ای نوشته شد که انسانها را بعنوان شهروندان متساوی الحقوق به رسمیت شناخت و بیشترین آزادیهای لیبرالی را

به مردم داد. قانون اساسی ایران هم ثمره انقلاب مشروطه بود. هر نقطه ای از تاریخ را انگشت بگذارید می بینید قانون اساسی، اسم گذاری حکومتها و کشورها، رفتارندوم و همه این نوع اقدامات بعد از انقلابها و یا در هر حال يك بعد از تحول اساسی در ساختار حکومتی و برای رسمیت بخشیدن و تثبیت حقوقی کردن نتایج آن تحول صورت گرفته است. بدون انقلاب، چنین تغییرات و اتفاقاتی رخ نخواهد داد. در استراتژی دولت موقت انقلاب کنار گذاشته شده و همه چیز در این پروسه حقوقی - دیپلماتیک خلاصه شده است. این يك نکته اساسی در نقد استراتژی "دولت موقت بعلاوه مجلس موسسان" است.

دولت موقت محصول چه شرایطی است؟

نکته دیگر در مورد دولت موقت طرح این سوال است که دولت موقت کی؟ چه نیروها و احزابی دولت موقت را تشکیل میدهند؟ قبلا وقتی این بحث در پلنوم ۱۶ مطرح شد نیروهای سلطنت طلب و مجاهدین و حتی بخشهایی از دو خرداد که دولت بدامنشان میافتد بعنوان تشکیل دهندگان دولت موقت عنوان شدند. اما در "منشور سرنگونی" این مساله مسکوت مانده و معلوم نیست دولت موقت متشکل از چه نیروهائی است. ظاهرا تحت فشار انتقادات ما و کسانی که در صفوف خودشان هم هستند و همان موقع در پلنوم ۱۶ علیه این طرح صحبت کردند، فعلا مساله ترکیب نیروهای تشکیل دهنده دولت موقت مسکوت گذاشته شده است. صحبتی از شرکا در دولت موقت نیست و همین طرح دولت موقت را پوچ تر کرده است. اگر به تنهایی میخواهید دولت تشکیل بدهید این سوال طرح میشود که چرا بخودتان موقت میگوئید؟ کدام حزب عاقل سیاسی دولت خودش را موقت مینامد؟ دولت موقت، و یا آنطور که معمولا بورژوازی مینامدش دولت گذار و یا دولت آشتی ملی معمولا بعد از يك بحران سیاسی و یا انقلاب و کودتا با توافق نیروهای اصلی که در اثر آن تحول قدرت گرفته اند و همه میدانند بعد از این دولت موقت قدرت را آنها خواهند گرفت، روی کار می آیند. اینها معمولا مراسم حقوقی انجام میدهند و قدرت را به نیروهائی که از پیش معلومست واگذار میکنند.

مثلا در يك کشور آمریکای جنوبی سرهنگی کودتا میکند و بعد خودش را دولت گذار مینامد تا بعد از مدت معینی قدرت را بدهد بدست غیر ارتشیهائی که فرق چندانی با خودش ندارند. دولت بختیار، و حتی بازرگان، هم در ایران بطور دو فاکتو و عملا يك نوع دولت موقت بودند ولی همه میدانستند این به معنای باز بودن مساله قدرت سیاسی نیست. همه میدانستند قدرت در دست خمینی است و هر دولت دیگری بجای دولت بختیار بیاید دولت او خواهد بود.

خمینی آن موقع نیروی مردم، البته مردم متوهم، را نمایندگی میکرد. اما نه خمینی و نه هیچیک از نیروهای شریک در جمهوری اسلامی تازه بقدرت رسیده دولت و نوع نظام را موقت نخواندند. خمینی گفت جمهوری اسلامی نه يك كلمه کم و نه يك كلمه زیاد و بعد هم يك نظر پرسی کرد و مراسم حقوقی اش را هم بجا آورد. در همه انقلابها و یا کودتاها هم همین اتفاق میافتد. در کودتاها آن سرهنگ و سرلشگر و کودتاچی همه کاره است. و اگر دولت گذاری تعیین میکنند که قدرت را به يك فرد سیویل واگذار کنند این يك توافق درونی طبقه حاکمه است. بعد از يك کودتا و انقلاب و بعد از يك تحول پایه ای مساله قدرت سیاسی بسته میشود، تمام میشود، و مراسم فرمال و حقوقی قانونیت بخشیدن به حکومت جدید آغاز میشود. نمونه های امروزی دولت‌های گذار در افغانستان و عراق بودند که بعد از اجرای مراسم رای گیری، هر دو بخودشان رسمیت دادند!

زنده باد دولت موقت؟!؟

در بیانیه سرنگونی از قیام مردم و درهم کوبیدن جمهوری اسلامی بقدرت قیام مردم سخن گفته میشود. قیام برای چه؟ برای روی کار آوردن دولت موقت؟! آیا مردم باید برای دولت موقت قیام کنند؟ منصور حکمت در بحث "آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود" گفت هیچکس صبح از خواب بیدار نمیشود بگوید خیلی از این وضعیت ناراضیم کاش يك شاه داشتیم! هیچ آدمی این آرزو را ندارد. در مورد دولت موقت هم عینا همین صادق است. هیچکس صبح از خواب بیدار نمیشود بگوید این جمهوری اسلامی ما را بیچاره کرد کاش يك دولت موقت داشتیم! کاش زودتر دولت موقت بیاید و شش ماه صبر کنیم و بعد يك قانون اساسی بنویسیم و به يك نظامی که هنوز نمیدانیم چه نظامی هست رای بدهیم و راحت بشویم! آیا بجز دوستان سابق ما کسی هست که اینطور فکر کند؟

میبینید طرح دولت موقت وقتی آنرا در چارچوب بسیج و گردآوری نیرو در جامعه و در میان مردم بررسی میکنید مسخره بنظر میرسد. علت اینست که این طرح اصولا به این منظور نوشته نشده. این طرح برخلاف تعارفات دوستان، برای انقلاب و قیام نوشته نشده، این طرح رو به بالاست!

این يك طرح پارلمانی برای شرکت در بازی قدرت است و معلوم است که يك طرح پارلمانی را وقتی بخواهید در خیابان مطرح کنید مسخره و خنده دار میشود. این همان طرح شرکت در دولت نیمه فروپاشیده است. قیام و سرنگونی ای در کار نیست و اگر هم هست تا همان حد است

که به دوستان اجازه بازیهای دیپلماتیکشان را بدهد. در این طرح قیام مردم به همان اندازه وزن دارد که جمهوری اسلامی را فروپاشاند و زمینه را برای بازیهای دیپلماتیک فراهم کند. درست همانطور که سلطنت - جمهوریخواهان ما به نقش مردم در تحولات آتی فکر میکنند. طرح دولت موقت استراتژی یک نیروی چپ مستاصل، شکست طلب، دست شسته از انقلاب و رهبری انقلاب و مقهور نیروهای راست و تحولات از بالا است. اهمیت عملی طرح دولت موقت، نه تحولات پس از سرنگونی، بلکه نقش و کاربرد آن در شرایط امروزست.

دولت موقت: بایگانی کردن انقلاب، سوسیالیسم و دولت سوسیالیستی

هیچ حزب و نیروی اپوزیسیونی از پیش، از قبل از تحول واقعی که قدرت را واقعا جابجا کند، و هنوز بقدرت نرسیده به خود دولت موقت نمیگوید. مگر البته این موضعگیری کاربرد معینی برای امروز داشته باشد. مگر مانند منشعبین ما بخواهد تصویر و افق دیگری بجز انقلاب و بجز سوسیالیسم در برابر جامعه قرار بدهد. آینده تخیلی در سیاست حال معنی واقعی پیدا میکند. دوستان در بیان سرنگونی میگویند "سیاست امروز همه احزاب ناشی از مقتضیات فردای آنهاست" اما در مورد خود این دوستان عکس این نکته بیشتر صادق است. سیاستهای فردایشان ناشی از مقتضیات امروز آنانست. استراتژی دولت موقت برای گرد آوری نیرو نوشته شده اما نه در خیابانها و در میان مردم، بلکه در کریدورهای قدرت و در میان احزاب پارلمانی. شان نزول دولت موقت آنست که از جمهوری سوسیالیستی و قیام و انقلاب سوسیالیستی به رهبری چپ در شرایط امروز و در استراتژی قدرت سیاسی احتراز شود. هیچ تزی مانند اعلام دولت موقت به معنای پیروزی جنبش، نظریه حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت را دود نمیکند و بهوا نمیبرد. دولت موقت عنوان میشود تا دولت سوسیالیستی انکار شود، در این مرحله غیر ممکن تصویر شود، تا اطلاع ثانوی به عقب بیافتند، و مانند خود سوسیالیسم در گنج اعتقادات آرمانی بایگانی شود. میگویند دولت موقت که جمهوری سوسیالیستی را به "مرحله بعد" موکول کنند.

دولت موقت هیچ آرمانی را در خودش منعکس نمیکند، "طبقاتی" نیست، موقت است، قرار است برود. قرار است مطالبات منشور سرنگونی رعایت شود و بعد قانون اساسی نوشته شود و دولت موقت منحل شود. مفاد منشور هم این بی چهرگی و بی خاصیتی دولت موقت را جبران نمیکند. همانطور که قبلا اشاره کردم تحقق مفاد این منشور فقط میتواند ثمره یک انقلاب باشد و در این صورت، یعنی در صورت سرنگونی رژیم اسلامی بوسیله انقلاب، معلوم

نیست چرا باید کارگران و مردم انقلابی در ایستگاه دولت موقت صبر کنند و منتظر قانون اساسی بنشینند. اگر هم انقلابی در کار نباشد و جمهوری اسلامی فرو بپاشد، که پایه استراتژی دوستان این فرض است، حتی اگر همه نیروهای سیاسی زیر این منشور را امضا کنند هیچیک از مفاد آن متحقق نخواهد شد. بنابر این عملاً دولت موقت نماینده هیچ چیزی نیست جز بی‌افقی، استیصال و بی‌آلترناتیوی نیروئی که بخود انقلابی میگوید اما معتقد است انقلابی در کار نیست، بخود سوسیالیست میگوید اما معتقدست هنوز نوبت انقلاب سوسیالیستی فرا نرسیده، و خود را چپ مینامد ولی معتقد است در جامعه راست دست بالا را دارد! استراتژی دولت موقت برآیند این تناقضات پایه‌ای در نظرات و سیاستها و ارزیابی‌های دوستان ماست. این تناقضات در بیانیه سرنگونی که در واقع پایه تحلیلی و نظری منشور را تشکیل میدهد به نحو بارزی خود را نشان میدهد. من در اینجا تنها به سه نکته از فرازهای "چپ" بیانیه میپردازم. فکر میکنم برای نشان دادن مضمون واقعی آن کافی باشد.

سوسیالیسم فوراً اما ...

یکی از چپ‌ترین عبارات بیانیه سرنگونی این عبارتست: "آلترناتیو فوری و بلاواسطه حزب کمونیست کارگری-حکمتیست حکومت سوسیالیستی است." دقت کنید فوری و بلاواسطه. انسان فکر میکند خوب پس همه آن تزه‌های راست، تز خصلت انقلاب دموکراتیک است و سوسیالیسم رم میدهد و غیره را کنار گذاشته اند و امیدوارست بعد از این جمله خیلی فوری و بلاواسطه حکمی نظیر "ما برای سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی فوری و بلاواسطه آن با جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم." را بخواند. اما اشتباه میکنید فوری و بلاواسطه داریم تا فوری و بلاواسطه! جمله بعدی با کلمه آشنا و کاملاً قابل انتظار "اما" شروع میشود. "امای" معروفی که از احسان طبری و کیانوری تا بابک زهرائی و فرخ نگهدار و خانبابا تهرانی همه در آن متفق القولند. این همان "اما"ی نقد و رد شده کل کمونیسم غیر کارگری و پوپولیستی در ایران و همه جاست. "اما"های کلاسیک را میشناسیم: "سوسیالیسم امر فوری ماست اما نیروهای مولده باید رشد کند"، "سوسیالیسم لازم است اما مرحله انقلاب دموکراتیک است"، "سوسیالیسم امر ما است اما مساله امروز دموکراسی است"، "سوسیالیسم ضروری است اما در یک کشور نمیشود" و یا انواع "غیر کلاسیک" دیگری که خود این دوستان در قبل از انشعاب میگفتند: "جمهوری سوسیالیستی اما انقلاب سلبی بر سر سوسیالیسم نیست"، "انقلاب سوسیالیستی اما بعد از تصرف قدرت". همه این "اما"ها را قبلاً شنیده ایم. ولی "امای" بیانیه

اخیر این دوستان از همه جالب تر است.

"اما حزب ما بر این واقعیت واقف است که موقعیت ابرکتیو کنونی سرنگونی جمهوری اسلامی را به موضوع انقلاب در حال شکل گیری ایران تبدیل کرده است". متوجه شدید؟ آلترناتیو فوری دوستان سوسیالیسم است اما حیف که موضوع انقلاب حاضر سرنگونی است! و چون سرنگونی است پیروزی می شود حکومت موقت و نه جمهوری سوسیالیستی! روشن شدیم! بهانه بهتری در چنته نداشتید؟ آیا واقعا فهم این مساله غور و تعمق زیادی می خواهد که سرنگونی موضوع همه انقلابهاست و نه فقط خصوصیت "موقعیت ابرکتیو کنونی" و انقلاب در حال شکل گیری علیه جمهوری اسلامی؟ هر کس اندکی با سیاست و سیر تحولات سیاسی آشنا باشد میداند که قدرت سیاسی مساله همه انقلابها و سرنگونی هدف همه انقلابهاست. از انقلاب کبیر فرانسه تا انقلاب آلمان، تا انقلاب اکتبر تا انقلاب مشروطه و تا انقلاب ۵۷ و تا انقلابی که در ایران در حال شکل گیری است، هدف همه اینها سرنگونی حکومت موجود است. سرنگونی بنا به تعریف هدف همه انقلابها است. اگر تحولی در جامعه بر سر سرنگونی حکومت نباشد به آن انقلاب نمیگویند. تعریف انقلاب برای دوستان تبدیل شده به يك استثنا که کنار گذاشتن جمهوری سوسیالیستی را توجیه کند. ظاهرا آن بحث خصلت انقلاب دموکراتیک است که کورش در سمینارش مطرح کرد حتی خودشان را هم قانع نکرده است و خواسته اند دلیل رادیکال تری پیدا کنند: "سوسیالیسم فوری اما انقلاب بر سر سرنگونی است!" پس فعلا سوسیالیسم را تا بعد از سرنگونی کنار بگذارید! این انقلاب بر سر سوسیالیسم نیست بر سر سرنگونی است. مثل اینست که کسی بگوید انقلاب مشروطه بر سر آزادی و پارلمان نبود بر سر سرنگونی قاجار بود! یا انقلاب کبیر فرانسه بر سر آزادی نیست بر سر سرنگونی اشراف فرانسه است! یا انقلاب اکتبر بر سر سوسیالیسم نیست مساله اش سرنگون کردن تزاریسیم و یا دولت کادتها است! بحث این دوستان ما هم به همین اندازه مسخره و پوچ است.

ولی چه میشود کرد، وقتی کسی میخواهد سوسیالیسم را به عقب بیاندازد بالاخره باید فکری بکند و دلیلی به هم بیاورد. از این نوع استدلالات باز هم در بیانیه سرنگونی میبینید. می فرمایند "انقلاب ما انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر است. انقلاب سوسیالیستی مربوط به امروز جامعه است." بسیار خوب. حالا ببینیم این بار مساله چطور رفع و رجوع میشود. "سیاست ما تلاش برای ادامه بدون انقطاع هر انقلابی به انقلاب سوسیالیستی است." پس امروز کم کم شد فردا. يك چیزی را باید ادامه داد. آن چیز هنوز خودش سوسیالیستی نیست،

باید بدون انقطاع (البته بدون انقطاع بعد از مهلت ۶ ماهه بدولت موقت کذائی) تا انقلاب سوسیالیستی ادامه اش داد. آیا این فرمولبندیها آشنا نیست؟ بیاد تروتسکیستهای عزیز خودمان و وحدت کمونیستی و بابک زهرائی نمی افتید؟ آنها هم میخواستند هر انقلابی را تا سوسیالیسم ادامه بدهند و از زور احتراز از "انقلاب سواری" مشغول دیپلماسی بازی با جناحهای جمهوری اسلامی شدند. این بلا انقطاع و "مربوط به امروز جامعه" دوستان را مثل همان "فوری و بلاواسطه" باید کمی کش داد تا فهمید مساله بر سر چیست! مقصود از "مربوط به امروز" این نیست که همین انقلاب در حال شکل گیری سوسیالیستی است و یا میتواند سوسیالیستی بشود و یا باید سوسیالیستی اش بکنید و یا باید برای پیروزی سوسیالیسم در این انقلاب بجنگید. نه مقصود هیچیک از اینها نیست. امروز داریم تا امروز. در این نوشته امروز یعنی ادامه امروز به فردا. جمله بعدی مساله را کاملا روشن میکند. "پیروزی جنبش سرنگونی برای ما تنها پیش در آمد بلاواسطه انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر است." چقدر رادیکال! قوی! قاطع! پیش در آمد آنها پیش در آمد بلاواسطه. (ظاهرا پیش در آمدهای با واسطه هم داریم!) انقلابی که قرار است جمهوری اسلامی را سرنگون کند، این خودش سوسیالیستی نیست، پیش در آمد است. هنوز وارد متن موزیک نشده ایم. داریم سازهایمان را کوک میکنیم آنها با دولت موقت و مجلس موسسان. چه نظرات بکر و بدیعی! حرفهای صد من یک غازی که از زمان مارکسیسم انقلابی تا همین دیروز در سمینارهای داخلی نقد و رد شده است، دوباره به اسم حکمتیسم جلویمان گذاشته میشود. همان آش پلنوم شانزده را کمی پیاز داغ سوسیالیستی رویش ریخته اند و جلویمان گذاشته اند. سوسیالیسم و فوری و بلاواسطه و بلا درنگ و بلا انقطاع و غیره همه اینها به هم بافته میشود تا امروز سوسیالیسم کنار گذاشته شود. تا نگویند در همین انقلاب میتوان و باید پیروز شد و نگویند معنای پیروزی همین انقلاب علیه جمهوری اسلامی جمهوری سوسیالیستی و سوسیالیسم است. سوسیالیسم همین امروز تم اساسی بحث کنگره اتحاد مبارزان در بیست و سه سال پیش بود و تم اساسی کمونیسم کارگری هم همین است، موضوع کلیدی بحث حزب و قدرت سیاسی هم این است. این یک فرق اساسی و بنیادی کمونیسم کارگری از همه شاخه های چپ سنتی از مائوئیسم تا تروتسکیسم است. این یک رکن هویتی کمونیسم کارگری است که این دوستان به این راحتی کنارش گذاشته اند و فکر میکنند کسی هم متوجه نمیشود. باید گفت اشعاییون عزیز، ما فرمولبندیهای پیچیده تر از این و سفسطه های عمیق تر از این را نقد و رد کردیم و به اینجا رسیدیم. ما را

لطفاً به دوره پلیمیک با وحدت کمونیستی و آناتومی لیبرالیسم چپ بر نگردانید. باور کنید وحدت کمونیستی از شما پیچیده تر حرف میزد، بابک زهرانی از شما پیچیده تر حرف میزد و جنبش چپ ایران به لطف منصور حکمت از روی همه اینها رد شد. دوستان باور کنید آنتی حکمتیسم را نمیشود به اسم منصور حکمت به خورد جامعه داد.

انقلاب بعدا ...

در بیانیه نه تنها سوسیالیسم بلکه انقلاب هم به بعدا احاله شده است. دوستان میگویند "سرنگونی جمهوری اسلامی، در تمایز از انقلاب ۵۷ ایران، تازه نقطه شروع انقلاب واقعی است. جامعه بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی دستخوش عمیقترین کشمکشهای تاریخ سیاسی ایران برای تعیین نظام حکومت آینده ایران میشود." به عبارت دیگر قبل از سرنگونی انقلابی اتفاق نمی افتد. اگر هم اتفاق بیافتد واقعی نیست!

اول سوسیالیسم عقب افتاد و حالا هم انقلاب به بعدا احاله میشود. در بیانیه اعلام تاسیس حزبشان نیز اعلام کرده بودند که انقلاب اجتماعی طبقه کارگر بعد از تصرف قدرت سیاسی اتفاق خواهد افتاد! حزب جدید در احاله انقلاب و سوسیالیسم به بعدا از روز اول پیگیر و منسجم بوده است.

جالب است که نقطه شروع این بعدا ها همه سرنگونی جمهوری اسلامی است. مهم ترین مساله پیشرویی جنبش انقلابی مردم سرنگونی جمهوری اسلامی است و دوستان همه چیز را به بعد از سرنگونی احاله میکنند! مردم میخواهند راهی برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی پیدا کنند و دوستان برای بعد از سرنگونی نسخه می پیچند! سوسیالیسم و انقلاب و حتی کشمکش برای تعیین نظام آتی همه به بعد از سرنگونی موکول میشود. همه چیز بعد از سرنگونی. بحث بعد از مرگ شاه!

دوستان عزیز همین بیانیه و منشور سرنگونی شما نشان میدهد که همین امروز چه کشمکش حادی بر سر نظام آتی در جریان است، منتهی شما ترجیح داده اید که در این کشمکش طرف کمپ راست را بگیرید. نفی و انکار انقلاب حاضر و رویارویی طبقات برای تعیین تکلیف نظام در دل همین انقلاب حاضر خود جزئی از همین کشمکش است. منشور بدهیم و رفراوندیم کنیم و همه با هم قانون اساسی بنویسیم و دولت موقت تشکیل بدهیم راه حل راست، کل کمپ راست از دو خرداد و سلطنت-جمهوریخواه گرفته و تا امروز متاسفانه شما، است. این آلترناتیوی است که کل کمپ راست در مقابل راه حل چپ، در برابر بسیج جامعه حول پرچم

آزادی برابری حکومت کارگری، سازماندهی و رهبری و به پیروزی رساندن انقلاب علیه جمهوری اسلامی و برپائی جمهوری سوسیالیستی علم کرده است. کسی که این کشمکش حاد را که سالهاست در ایران آغاز شده نمی بیند و انکار میکند عملا دارد آب به آسیاب آلترناتیو راست میریزد.

در آخر میخواهم خیلی خلاصه به توسل این دوستان به منصور حکمت برای توجیه این بحثها نیز بپردازم.

آنتی حکمتیسم تحت نام حکمت

اول فروپاشی، بعد انتخابات!

یکی از تزهائی که منشعبین معمولا در توجیه نظرات آنتی حکمتیستیشان به آن متوسل میشوند این گفته است که این بار سناریوی انقلاب ایران ممکن است اینطور پیش برود که اول رژیم فرو بپاشد و بعد انقلاب شروع بشود. منصور حکمت سالها قبل از اینکه جنبش انقلابی مردم ابعاد وسیع امروز را پیدا کند از امکان آغاز انقلاب پس از فروپاشی صحبت میکند. آخرین بار که او این نظر را مطرح کرد در سخنرانی "آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود" بود، او در این سخنرانی در عین حال این نکته را مطرح میکند که هر اندازه پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی بیشتر بطول بیانجامد احتمال سرنگونی رژیم بقدرت انقلاب مردم بیشتر میشود. و این اوج گیری جنبش انقلابی مردم دقیقا واقیعی است که در دو سه سال اخیر به نحو بارز و غیر قابل انکاری خود را نشان میدهد. در نظرات منشعبین ما اولاً این امکان فروپاشی رژیم که هر روز هم نامحتملتر میشود، به سیر محتوم اوضاع تبدیل شده است. ثانياً انقلاب بعد از فروپاشی جای خود را به انتخابات بعد از فروپاشی داده است و ثالثاً تشکیل دولت موقت بعد از فروپاشی در دستور قرار گرفته است.

این نتیجه گیری از نظرات منصور حکمت نیست، نقض صریح آنست. بحث منصور حکمت بر سر تشکیل دولت و یا شرکت در دولت بعد از فروپاشی نیست، بر عکس او بر ادامه انقلاب تاکید میکند. بر این تاکید می کند که فروپاشی پایان قضیه نیست، به دولتهای بینابینی نباید امید بست، و باید به انقلاب ادامه داد. دوستان این بحث را تبدیل کرده اند به فروپاشی بعلاوه دولت موقت بعلاوه انتخابات. این حکمتیسم نیست آنتی حکمتیسم عریان است.

دولت موقت: دولت در دوره های ائتلافی!

بحث دومی که منشعبین به آن متوسل میشوند بحث دولت در دوره های انقلابی است. ظاهراً تز دولت موقت از این بحث نتیجه میشود. در این مورد هم قبل از هر چیز باید گفت دوستان انقلاب را کنار گذاشته اند و با این وجود به خود حق میدهند به تز دولت در دوره های انقلابی متوسل شوند! من قبلاً هم گفته ام نظرات این دوستان دولت در دوره های ائتلافی است و نه انقلابی. اگر کسی معتقدست امروز انقلاب واقعی در کار نیست، نمی تواند به بحث دولت در دوره های انقلابی استناد کند. مساله به همین سادگی و روشنی است. همانطور که از عنوان آن نوشته مفصل منصور حکمت بر می آید تمام بحث بر سر دولت در دوره های انقلابی است. و اگر کسی فروپاشی و نه انقلاب را مبنای استراتژیش قرار میدهد دیگر بهیچوجه مجاز نیست به بحث دولت در دوره های انقلابی متوسل شود.

اما بحث واقعی دولت در دوره های انقلابی چیست؟ جوهر این نظریه این است که در دوره انقلاب هم حکومتی که انقلاب میخواهد بزیرش بکشد، و هم حکومت انقلابی که بجای آن می آید به شکل متعارف عمل نمیکنند. حکومتهای ضد انقلابی صریح و عریان به ابزارهای سرکوب متوسل میشوند، در پارلمانها را میبندند، و با سرکوب عریان رو در روی مردم قرار میگیرند. منصور حکمت مثالهای متعددی از انقلاب ۵۷ می آورد که نشان بدهد چطور دولت شاهی این شکل را پیدا کرد، رژیم شاهی، هویدا نخست وزیر تثبیت شده با سیزده سال سابقه صدارت را کنار گذاشت و سیاستهای نامتعارف رو در رویی با انقلاب را در پیش گرفت. دولت شریف امامی و ازهارای و بختیار دولت در دوره انقلابی نظام شاهی در برابر انقلاب ۵۷ بودند. یعنی بورژوازی در قدرت، بورژوازی ضد انقلاب، در برابر انقلابی که علیه اش شکل گرفته است به اشکال غیر متعارف اعمال قدرت متوسل میشود و این يك شکل دولت در دوره های انقلابی است. دولت ارتجاعی در دوره های انقلابی. همین بحث در مورد دولت انقلابی، دولتی که ثمره پیروزی انقلاب است و بعد از سرنگونی روی کار آمده هم صادق است. این بار دولت انقلابی به انقلاب متکی میشود تا ضد انقلاب را کاملاً شکست بدهد و خود را از لحاظ سیاسی تثبیت کند. این دولت قدرت و حقانیت و مشروعیتش را از خود انقلاب میگیرد و نه از پارلمان و یا ارتش منظم و یا سیستم اداری حکومتی. چون این سیستم تماماً در هم کوبیده شده است. دولت انقلابی بجای دولت سرنگون شده قبلی آمده است و به نظام جدید نیز هنوز شکل نداده است. دولت انقلابی باین معنی موقت است و نه به معنی بورژوائی دولت ائتلافی آشتی ملی و یا

دولت گذار، دولتی که خودش خودش را موقت بنامد و بعد بخواهد با انتخابات نظام تعیین کند و کنار برود!

وظیفه این دولت انقلابی تثبیت سیاسی خود است. وظیفه اش در هم شکستن کامل مقاومت ضد انقلاب و ساختن نهادها و ابزارهای حکومت طبقاتی است. یعنی همان طبقه ای که حزبی انقلاب را رهبری کرده و قدرت را تصرف کرده است. و اگر رهبر انقلاب طبقه کارگر و کمونیستها بوده اند به فرجام رسیدن این پروسه تثبیت به معنی اتکای دولت به شوراها و پیاده کردن اقتصاد سوسیالیستی و غیره است. دولت انقلابی کارگران موظف است از همان رز اول بقدرت رسیدن نظام و حکومت سوسیالیستی را اعلام کند، طفره رفتن از این امر و موقت خواندن خود فرار از پیروزی و به استقبال شکست رفتن در همان قدم اول است. دولت انقلابی تنها به این معنی موقت است که باید با تثبیت سیاسی خود حکومت و نظام سوسیالیستی را که از بدو بقدرت رسیدن اعلام داشته عملی و متحقق کند.

اینها مبانی بحث دولت در دوره های انقلابی است و هر کس به این نوشته رجوع کند به راحتی متوجه میشود که این بحث هیچ ربطی به طرح دولت موقت دوستان ندارد. دوستان ما از مدل بورژوائی دولتهای گذار و آشتی ملی الگو برداری شده است و مبنای آن فروپاشی است و نه انقلاب و دولت در دوره های انقلابی.

خصلت سلبی انقلاب ناموجود!

بحث سلبی اثباتی هم بهانه دیگری است برای کنار گذاشتن انقلاب و سوسیالیسم. میگویند چون انقلاب سلبی است پس سوسیالیستی نیست، دموکراتیک است! در بحثهای داخلی این را گفتند و همین اواخر هم بعد از طرح شعار سوسیالیسم بپاخیز برای رفع تبعیض دوباره تاکید کردند که در این دوره نباید از سوسیالیسم حرف زد، مردم از ما دور میشوند، چرا؟ چون انقلاب سلبی است!

بحث منصور حکمت اینست که هر انقلابی و مشخصا انقلاب سوسیالیستی سلبی است. يك مثال مشخص وی در این بحث انقلاب سوسیالیستی اکتبر است. او هم چنین بر این تاکید میکند که اگر شما رهبر نه انقلاب مردم بشوید آلترناتیو اثباتی تان را هم قبول خواهند کرد. کسی که در نفی و رد با ما آمده است در اثبات هم با ما خواهد بود. جمهوری اسلامی به همین شکل بقدرت رسید، انقلاب اکتبر هم همین طور بوده و انقلاب آتی ایران هم همین طور خواهد بود. همه نکته اینجاست که انقلاب سلبی ما را به جنبه اثباتی برنامه مان یعنی سوسیالیسم

میرساند. منصور حکمت میگوید انقلاب سلبی و جنبش سوسیالیستی اثباتی است و باید هژمونی جنبش اثباتی سوسیالیستی را بر انقلاب تامین کرد. دوستان منشعب ما که به هر چیز متوسل میشوند تا سوسیالیسم و انقلاب را کنار بگذارند از تز سلبی بون انقلاب نیز سوسیالیستی نبودن آن را نتیجه گرفته اند. و جالب اینکه حتی وقتی انقلاب را کنار گذاشته اند همچنان تز سلبی بودن آن را برای کنار گذاشتن سوسیالیسم حفظ کرده اند! گفتند پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است و بنابراین حرفی از سوسیالیسم نزنید. (رجوع کنید به نوشته رحمان حسین زاده تحت عنوان محور اصلی اختلاف چیست در اسناد مباحث مربوط به شورا در مجموعه اسناد مباحثات درونی حزب). مشکل دوستان اینست که انقلاب را از استراتژی امروزشان کنار گذاشته اند و محور بحث "سلبی و اثباتی" و "دولت در دوره های انقلابی" چیزی بجز انقلاب نیست. منصور حکمت گرچه "انقلاب سواری" نمیکرد ولی اساس این ترزا و نو آوری های نظریش را انقلاب تشکیل میداد و این کار دوستان منشعب ما را در توسل به منصور حکمت بسیار مشکل میکند.

موخره: منشور سرنگونی، سند تازه ای در صف فراندوم

استراتژی دولت موقت بطور عینی و "بخاطر شرایط ایزکتیو کنونی انقلاب در حال شکل گیری ایران" در کمپ راست قرار میگیرد. تمام نقد "بیانیه سرنگونی" در قبال طرح فراندوم نیروهای راست اینست که "در این استراتژی هدف فوری سرنگونی اعلام نمیشود، فراندوم اعلام میشود." و تفاوت "عمیق" استراتژی خود دوستان با این روایت رسمی راست اینست که هدف فوری فراندوم اعلام نشده، بلکه سرنگونی، یا به بیان درست تر فروپاشی، اعلام شده است. این یک انتقاد درون خانوادگی است. استراتژی دولت موقت دوستان با طرحهای فراندوم هم خانواده است. مستقل از نقاط تاکید و اهداف فوری و غیر فوری هر جریان، فروپاشی و نظر پرسی و قانون اساسی از اجزا اصلی این استراتژی هاست. این وجوه مشترک، کلیه آنها را در مقابل انقلاب و بعنوان آلترناتیو انقلاب مطرح میکنند. منشور و بیانیه سرنگونی دوستان منشعب ما به همین گروه متعلق است و آنانرا در قبال مساله حاکمیت در کمپ راست، البته در منتهی الیه چپ آن، قرار میدهد.

تز راست دست بالا را دارد که اساس موضع گیریهای حزب منشعبین در قبال تحولات جاری پس از جدائی از حزب بوده است زمینه تحلیلی این استراتژی را فراهم میکند. اگر امروز راست دست بالا را دارد قابل انتظار است که در فردای فروپاشی نیز دست بالا را داشته باشد. تز

هژمونی راست را بعنوان يك واقعیت داده شده ذکر میکنند تا نقشه عملهایشان را متناسب با آن طرح و اتخاذ کنند.

از حکم "راست دست بالا را دارد" این دوستان هیچوقت این نتیجه را نگرفته اند که باید تضعیفش کنیم، باید انقلاب را سازمان بدهیم و هژمونی و رهبری چپ را بر انقلاب تامین کنیم. بر عکس به این نتیجه رسیده اند که انقلابی در کار نیست، به این نتیجه رسیده اند که مضحکه هخا واقعی و شعار سوسیالیسم بپا خیز جعلی و بی پایه است، نتیجه گرفته اند که انقلاب واقعی در کار نیست و فروپاشی و سناریوی سیاه خیلی محتمل است و غیره. و یا در واقع باید گفت چون میخواهند به چنین نتایجی برسند، تز بی پایه هژمونی راست را ابداع کرده اند. میگویند راست دست بالا دارد تا شرایط را سیاه و نامطلوب برای سازماندهی انقلاب تصویر کنند و در راه روی دیپلماسی بازی قدرتشات باز کنند. کمپ نیروهای راست هیچوقت مانند امروز پریشان و مستاصل و به هم ریخته نبوده است، اما حتی اگر چنین هم نبود و راست هژمونی داشت باز هم برخورد کسی که بخود چپ میگوید میبایست مقابله با این وضعیت و مبارزه برای منزوی کردن راست و کسب هژمونی چپ در جامعه می بود. اما این معضل دوستان ما نیست. دوستان ما میگویند راست دست بالا را دارد تا تزه‌های راست روانه خودشان را توجیه کنند.

"منشور سرنگونی" نیز بر این زمینه و تحلیل راست دست بالا را دارد توجیه میشود و معنای عملی پیدا میکند. این نقشه عملی برای بازی کردن در میدان راست و در شرایط سیاسی است که افق و چشم انداز و آلترناتیو راست بر همه چیز سایه انداخته است. شرایطی که انقلاب واقعی ای در کار نیست و مردم از سوسیالیسم رم میکنند و به فراخوان امثال هخا به خیابانها میریزند! این جهان مالیخولیائی خود ساخته راه را برای دست شستن از رادیکالیسم و فعال شدن در میدان دیپلماسی قدرت سیاسی و شرکت در دولت موقت باز میکند.

زمینه جهانی چنین تلقی ای از تصرف قدرت سیاسی نیز مدل انقلابهای مخملی در دوره پس از جنگ سرد است. اعتراضات مسالمت آمیز و کنترل شده مردم، فروپاشی در اثر نافرمانی مدنی، و تشکیل حکومت جدید بر اساس انتخابات و رفراندوم از اجزای اصلی این سناریو است و همه طرحهای کمپ اپوزیسیون راست در ایران از همین مدل الهام گرفته است. در این میان طرح دوستان اشعابی ما با تاکید بر دولت موقت از این نظر موقعیت منحصر به فردی دارد. دولت موقت قرار است بعنوان يك چتر فراگیر در کل کمپ راست عمل کند. در

پلنوم شانزدهم حزب این شرکت دادن همه در قدرت سیاسی خصلت و خاصیت اصلی این نوع دولت عنوان میشد و امروز نیز صادر کنندگان آن امیدوارند طرح دولت موقت همین نقش را ایفا کند. طرح دولت موقت از این نقطه نظر به انقلاب مخملی هدف سیاسی روشن و باندازه کافی مسالمت آمیز و قابل انعطافی میدهد. این یک نوع مهندسی تصرف قدرت سیاسی بر مبنای الگوی انقلاب مخملی است.

اما در ایران جمهوری اسلامی طرح انقلاب مخملی همان قدر میتواند جایگاه و معنی عملی داشته باشد که گلاسنوست و مقایسه خاتمی با گورباچف میتوانست معنی داشته باشد. هردو این الگو سازیهها که از تحولات کشورهای بلوک شوروی سابق اقتباس شده برای ایران جمهوری اسلامی پوچ و بی پایه است. حتی با احاله کردن انقلاب واقعی به فردا نمیتوان جایی برای انقلاب مخملی باز کرد. انقلاب واقعی که با هژمونی و رهبری چپ در جامعه در حال شکل گیریست تمام این نوع الگوپردازیهای مد روز را در هم می پیچد و به کنار میزند. حرف آخر اینکه نمیتوان افق و استراتژی انقلاب و رهبری و سازماندهی انقلاب را کنار گذاشت و در مبارزه روزمره رادیکال و انقلابی باقی ماند. منشور و بیانیه سرنگونی این افق و استراتژی راست را رسماً فرموله کرده و بیان داشته است. و این استراتژی برای حزبی که خود را کمونیست و حکمتیست مینامد نسخه ای برای فروپاشی است. اگر میخواهید باقی بمانید این منشور را پس بگیرید.

حمید تقوایی

انقلاب بعد از سرنگونی! و خانه نشینی پوپولیسم نو

ما پس از انشعاب و تشکیل حزب جدید بوسیله منشعبین در بیانیه ای اعلام کردیم که حساب این حزب را از نظرات و مواضع منشعبین جدا میدانیم و حزب جدید را بر اساس سیاستها و موضوعی که اتخاذ میکند ارزیابی خواهیم کرد. اکنون هر چه بیشتر از آن تاریخ میگذرد بیشتر روشن میشود که متاسفانه چنین تمایزی وجود ندارد. حزب جدید در راهی پا میگذارد که رفقا خواستند پرچم سفیدش را در حزب ما بلند کنند و نتوانستند. پرچم "انقلابی در کار نیست" و "سوسیالیسم مطلوب مردم نیست!" نقد شدند، در جواب درماندند، هیستریک به همه چیز و همه کس تاختند، و رفتند.

این حملات هیستریک به حزب و شخصیت‌های حزب ما در نشریات و سایتهای حزب جدید همچنان ادامه دارد. گوئی بدون فحش و تهمت و لیچارگوئی علیه حزب ما امرشان نمیگذرد. میخواهند علیه هخا موضع بگیرند، به مردم "رهنمود" بدهند که "در خانه بنشینید"، نشریه زنانشان را افتتاح کنند، سازمان پناهندگان را ترک کنند، سایتشان را راه بیاندازند و خلاصه دست به هر اقدامی میخواهند بزنند، باید اول حمله ای به ما بکنند و فحشی به حزب و رفقای سابق خودشان بدهند. چرا اینطورست؟ چرا این دوستان، که ظاهرا خیلی هم بر اجتماعی دیدن مکان احزاب تاکید دارند، اینقدر فرقه ای و غیر اجتماعی عمل میکنند؟

به نظر من مشکل این رفقای سابق ما معرفتی و یا اخلاقی نیست، مشکلشان بی هویتی سیاسی است. حمله به ما و نفرت پراکنی علیه شخصیت‌های حزب ما چسب درونی حزب جدید

است. این حزب بحران هویتی دارد. رهبرانش بر مبنای نظراتی از حزب ما جدا شده اند که نه خودشان و نه کسی در صفوف حزبشان - و نه اصولاً هر کس که خود را چپ بداند - قادر به دفاع از آن نیست. این نظرات در بیانیه حزب جدید (بجز در عبارت بسیار گویا و افشا کننده ای که انقلاب را به بعد از تصرف قدرت احاله میکند و پائین تر به آن میپردازم). مسکوت مانده است و در نوشته هایشان هم صریحاً ابراز نمیشود. البته در موضع گیریهای مثل قضیه هخا و رهنمود مشعشع "مردم در خانه بنشینید" دم خروس این بینش راست بیرون میزند اما رسماً و علناً پلاتفرم حزب جدید بر این بینش مبتنی نیست. این البته در خود فاکتور مثبتی است. نمیشود نظرات و تزهائی نظیر "انقلابی در کار نیست" و "نوبت کمونیستها نیست" و "سوسیالیسم مردم را رم میدهد" و دیگر نظرات مشعشع رهبران انشعاب و حزب جدید را بر سر در حزب آویزان کرد و مدعی حکمتیسم هم بود! همان بهتر بگوئیم "این حرفها را کسی نزده" و "مقصودمان درک نشده" و "تفتیش عقاید نکنید" و برای نشان دادن تمایزمان با چپ سنتی به همان جمله "انقلاب بعد از تصرف قدرت" بسنده کنیم. این در خود فاکتور مثبتی است اما این مسکوت گذاشتن بینش خود رهبران حزب جدید را با مشکل دیگری روبرو کرده است. این سؤال در برابر آنها قرار گرفته که علت وجودی این حزب چیست؟ چرا جدا شدید و چرا حزب ساختید؟ تفاوتهايتان با حزبی که ترك کردید در چیست؟ چه چیزی صفوف این حزب جدید را متحد میکند؟ پاسخ، اگر قرار باشد تزاها و مواضع مطرح شده از جانب رهبران انشعاب را بروی خودمان نیاوریم، همانست که رهبری حزب جدید مجدانه مشغول آنست: نفرت پراکنی نسبت به حزب کمونیست کارگری و حمله شخصی به رهبران و شخصیتهای آن! بیانیه صادر کردن و دامن زدن به يك هیاهوی جرج اورولی و مك کارتیستی علیه حزب و رفقای سابق خودشان! سوء نیتی در کار نیست، دوستان سیاسی اند و خوب میدانند چه میکنند. حزبی ساخته اند و باید حفظ و تغذیه اش کنند، باید حزب داری کنند. و ظاهراً راهش را هم پیدا کرده اند. عرض خود میبرند و زحمت ما میدارند.

اما ما وارد این میدان نمیشویم. ما بر خلاف این دوستان به حملات هیستریک شخصی برای توجیه وجودی خود نیازی نداریم. پاسخ این نوع حملات را هم نمیدهیم. حرف و نقد سیاسی ما روشن است. عرصه نبرد ما نقد تئوریک و سیاسی دیدگاه و بینش راست تحت لوای کمونیسم و منصور حکمت است. در پلیمیک درونی حزب کار ما همین بود و از این پس نیز در نقد مواضع و سیاستهای حزب جدید همین شیوه را به پیش خواهیم برد. ما همانطور که در

بیانیه حزب در مورد انشعاب اعلام کردیم، وظیفه داریم از آنجا که حزب جدید خود را کمونیست کارگری و حکمتیست مینامد با حساسیتی دو چندان سیاستها و مواضعش را مورد بررسی و نقد قرار بدهیم. در عین حال فعالیت حزب جدید تحت نام حکمتیسم و این واقعیت که رفقای سابق ما عضو این حزبند، ما را نسبت به لحن و شیوه این نقد نیز به همان درجه حساس و مراقب میکند. وارد شدن به میدان جنگ سردی علیه رفقای سابقمان و تکرار افتراات و اتهامات نخ ما شده ضد کمونیستی علیه آنها، هر اندازه هم که با سیاستهایشان مخالف باشیم، شیوه کار ما نیست. امیدواریم دوستان ما نیز چنین روشهایی را کنار بگذارند.

من در ادامه این نوشته دو مورد از موضع گیریهای حزب باصطلاح حکمتیست را بررسی میکنم و امیدوارم نشان بدهم که تا چه اندازه حکمتیسم یک نام بی مسمی برای این حزب است. مورد اول یک تز پایه ای و استراتژیک است که در بیانیه اعلام موجودیت حزب آمده و انقلاب را به بعد از تصرف قدرت سیاسی احاله میکند و مورد دوم موضع تاکتیکی این حزب است در قبال هخا.

بحث بعد از مرگ شاه

"حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ... تصرف قدرت سیاسی را بعنوان شرط سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر هدف قرار میدهد." این بند اطلاعیه اعلام موجودیت حزب رفقای سابق ما، خیلی مفید و مختصر کنه بینش راست این حزب را اعلام میکند. دوستان انقلاب را به بعد از تصرف قدرت سیاسی احاله کرده اند. انقلاب بعد از تصرف قدرت، درست مثل وعده های انتخاباتی در غرب و یا "بحث بعد از مرگ شاه" در دوره انقلاب ۵۷، یعنی انقلاب هیچوقت. یعنی انقلاب وقت گل نی! کسی علیه خودش انقلاب نمیکند. نمیشود اول قدرت سیاسی را گرفت و بعد انقلاب کرد. مگر بخواهید دنده عقب حرکت کنید! و یا مقصودتان از انقلاب اجتماعی طبقه کارگر چیزی شبیه انقلاب سفید آریامهری باشد. ممکن است گفته شود بحث بر سر انقلاب اجتماعی طبقه کارگر است و نه هر انقلابی. اما بستن این صفات به انقلاب هم مزایای سیاسی خودش را دارد. دوستان سنگ بزرگ برداشته اند که نزنند. "امروز، در این اوایلای جمهوری اسلامی و انقلاب اجتماعی طبقه کارگر"؟! الحق که انسان باید بقول منصور حکمت از آن کمونیستهای افراطی کله شق یکدنده، و یا بقول دوستان ما چپ سنتی فرقه ای مریخی، باشد که فکر کند همین امروز میشود انقلاب اجتماعی طبقه کارگر را سازمان داد. رفقای سابق ما "واقع بین" شده اند. آنان نیز مانند وحدت کمونیستی و امثال بابک

زهرائی سابق ادعا میکنند که به هیچ نوع انقلابی بجز انقلاب کمونیستی باور ندارند، و حرفهای هوائی نمیزنند. دوستان پا بر زمین سفت کریدوره‌های قدرت گذاشته اند، و با واقع بینی بجای انقلاب سواری، دیپلماسی سواری میکنند. صفت اجتماعی و طبقه کارگر آمده است تا کار را غیر ممکن جلوه بدهد. همانطور که برای امثال وحدت کمونیست همین خواص را داشت. سنگ بزرگ علامت نزدن است.

اما اجازه بدهید برای روشن شدن بیشتر بحث قبول کنیم که قصد دوستان سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر بعد از سرنگونی است. در این صورت، اگر تفتیش عقاید نباشد باید از دوستان پرسید همین امروز برای سرنگونی جمهوری اسلامی چه باید کرد؟ اگر سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر در دستور نیست، چه کاری در دستور است؟ سازماندهی انقلاب غیر کارگری؟ انقلاب غیر اجتماعی طبقه کارگر؟ انقلاب دموکراتیک؟ یا شاید اصلاً انقلابی در کار نیست، یک فروپاشی داریم که با دو درجه تخفیف میشود انقلاب دموکراتیک خواندش و تازه آنهم بنا به خصلتش کمونیستها را بقدرت نمیرساند. شاید در این دوره غیر انقلابی باید بطرق دیپلماتیک بقدرت رسید؟ احتیاجی به حدس و گمان و تفتیش عقاید نیست. نگاهی به مواضع دوستان انشعابی در بحثهای داخلی حزب ما پاسخ را روشن میکند.

خاصیت دیگر احاله انقلاب به بعد از تصرف قدرت، موکول کردن سوسیالیسم به محال است. معنی واقعی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر اعلام و پیاده کردن فوری سوسیالیسم پس از تصرف قدرت سیاسی است. حزبی که خود انقلاب را میخواهد تازه بعد از تصرف قدرت سازمان دهد، در واقع میگوید پیاده کردن سوسیالیسم در دستورم نیست. کسی که کار امروز را به فردا موکول میکند، هم کار امروز و هم کاری که فردا باید کرد را تعطیل میکند! امروز دوره انقلاب نیست و فردا هم دوره پیاده کردن سوسیالیسم نیست! مساله واقعی، برای یک فعال جنبش کمونیسم کارگری و برای هر انقلابی کمونیستی که پایش روی زمین است و به توهم تصرف قدرت بدون انقلاب دچار نشده، اینست که چگونه باید با سازماندهی و رهبری انقلاب بقدرت رسید و چه طور باید پس از تصرف قدرت سوسیالیسم را عملی کرد و به اجرا در آورد. اما نه این و نه آن، هیچیک در برنامه دوستان ما نیست. با یک عبارت پردازی ظاهراً رادیکال در مورد "انقلاب اجتماعی طبقه کارگر" هم سازماندهی انقلاب، همین امروز و برای تصرف قدرت، از دستور خارج میشود و هم اجرای سوسیالیسم در فردای تصرف قدرت سیاسی. همان بینش و همان نظرات است. همان "سوسیالیسم مردم را رم میدهد"، همان "انقلابی در کار نیست"، همان

"نوبت کمونیستها نیست"، همان نظرات است که در بسته بندی جدید و ظاهراصلاح تری در بیانیه اعلام موجودیت حزب رفقای سابق ما اعلام میشود.

دوستان این حرفها ربطی به حکمتیسم ندارد، اینها از بینش و دستگاه فکری ناشی میشود که منصور حکمت عمری را بر سر نقد و طرد آن از صفوف جنبش کمونیستی گذاشت. این احیای لیبرالیسم چپ و پوپولیسم در برخورد به انقلاب و سوسیالیسم است. دوستان نام آنتی حکمتیسم بیشتر برازنده حزب شماست.

هخا و فراخوان در خشان " در خانه بنشینید "

اگر در بیانیه اعلام موجودیت باید بیش پوپولیستی دوستان در مورد انقلاب و سوسیالیسم را از لابلای عبارات بیرون کشید، در موضع آنان در مورد حرکات اعتراضی اخیر مردم این بینش راست به صراحت و تمام قد به میدان آمد (یا در واقع در خانه نشست!). رفقای سابق ما از اینکه یک ناسیونالیست دست راستی فراخوان تظاهرات داده است به این نتیجه درخشان رسیدند که مردم باید در خانه بنشینند. به این نتیجه رسیدند که مردم بخاطر توهم به هخا و تحت تاثیر نفوذ اپوزیسیون راست اعتراض میکنند و وظیفه انقلابی شان را در این دیدند که جلوی حرکت مردم بایستند. ناگهان بیاد تظاهرات تاسوعا و عاشور علیه شاه افتادند و به حزب ما تاختند که مثل چپ سنتی آن دوره می‌خواهیم انقلاب سواری کنیم!

هر دم از این باغ بری میرسد. لابد وقتی قرار باشد سکوت و مخفی کردن عقاید نشانه اجتماعی بودن و غیر فرقه ای بودن قلمداد شود، فراخوان هیچ کاری نکنید هم باید عین انقلابیگری و دخالتگری بحساب بیاید. بخصوص که این فراخوان این حسن را دارد که خانه نشینی اکثریت مردم را میشود بحساب خود گذاشت و احساس مجاهدت کرد! آیا این اولین بار بود که یک نیروی راست فراخوان یک حرکت اعتراضی میداد؟ آیا بارها و بارها مردم به فراخوان شخصیت‌های دو خردادی و نهادهائی نظیر دفتر تحکیم وحدت به خیابانها نریخته بودند؟ و در تمام این موارد هم اعتراض مستقل خودشان را نکرده بودند؟ آیا کل خیزش ۱۸ تیر با اعتراض به بسته شده روزنامه دو خردادی سلام شروع نشد؟ در کدامیک از این موارد ما مردم را به خانه نشینی دعوت کردیم؟ ما حتی در انتخابات مجلس اسلامی به مردم نگفتیم از خانه بیرون نیائید. جتی در انتخابات دور اول ریاست جمهوری خاتمی اعلام کردیم که رای مردم به او بخاطر ضدیتشان با ولی فقیه است و این رای را به حساب نفوذ و قدرت جنبش دو خرداد ننوشتیم. باید پرسید چه چیزی عوض شده که امروز در شرایطی که نفوذ چپ و کمونیسم

کارگری بیشتر از گذشته و نفوذ راست بسیار کمتر شده است باید اعتراض مردم را بحساب راست بنویسیم و از حرکتشان جلوگیری کنیم؟! چیزی عوض نشده است، جز خط و بینش رفقای سابق ما. حزبی که معتقد است انقلابی در کار نیست و در دوران فروپاشی به سر میبریم ناگزیر به این نتیجه هم میرسد که راست دست بالا را دارد و حرکت انقلابی مردم را یکجا بحساب اپوزیسیون راست میگذارد. هیچ حزب و نیروی سیاسی و هیچ بخشی از مردم معترض هخا را باندازه منشعبیون عزیز ما جدی نگرفت و برایش اعتبار نخرید. هخا را با خمینی سال ۵۷، و ما را با چپ سنتی آن سالها مقایسه میکنند! حس تناسب هم خوب چیزی است! حتی اپوزیسیون راست چنین تصویری از جایگاه خود و حزب ما ندارد که رفقای سابق ما میخواهند بدست بدهند. اما حتی اگر اینطور باشد و چپ و راست همان نسبت واژگونه ای را داشته باشند که رفقای ما مدعی هستند باز معلوم نیست چرا باید مردم را به خانه نشستن دعوت کرد. آیا در انقلاب ۵۷ چپ باید به مردم میگفت در خانه بنشینند چون خمینی دست بالا را دارد؟ آیا انقلاب ۵۷ بخاطر نفوذ و هژمونی اسلامی در آن قابل حمایت و دخالت از جانب کمونیستها نبود؟

از اینجا تا این نتیجه که انقلاب ۵۷ اشتباه بود و مردم نباید انقلاب میکردند راه چندان نیست. این نوع نقد انقلاب کاریست که سلطنت طلبان لس آنجلس نشین همیشه مشغول آن بوده اند. همان نیروهائی که در ۱۸ تیر امسال نیز به مردم گفتند در خانه بنشینید و باقالی پلو بخورید. ظاهرا تفاوت موضع دوستان سابق ما با اپوزیسیون راست در همین باقالی پلوست. بر سر دعوت به خانه نشینی دعوائی ندارند. ایستادن جلوی حرکت مردم يك نتیجه این دید متافیزیکی و فاتالیستی در مورد انقلاب است. نتیجه دیگر، راه دیگری که اکتیویستهای "غیر سنتی" که خودشان میخواهند بخانه نروند و در میدان سیاست باشند در پیش میگیرند، دخالت از بالاست. نتیجه ای که امثال بابک زهرائی گرفتند و سر از دفتر بنی صدر در آوردند. دوستان ما هم نمیخواهند خودشان بهمراه مردم بخانه بروند و دیپلماسی دخالت از بالایشان را از هم اکنون حاضر و آماده کرده اند. اگر چپ سنتی چیزی را درباره انقلاب ۵۷ نفهمید همین نکته بود که این انقلاب ربطی به اسلام و خمینی و نیروهای خلقی از این قبیل نداشت. انقلابی بود علیه دیکتاتوری شاه که طبقه کارگر ستون فقراتش بود و کسی مثل منصور حکمت سخنگو و نماینده اش. دوستان ما اگر همین خط را در ارزیابی از انقلاب ۵۷ و حرکات اعتراضی امروز مردم ادامه بدهند از همانجا سر در میآورند که منصور حکمت در نقدشان تاریخ شکست

نخوردگان را نوشت. حرکت مردم را بحساب هخا نوشتن تنها کاریکاتوری است از نظرات و نیروهای سیاسی چپ و راستی که کل تاریخ شکست نخوردگان در مقابله با آنها شکل گرفته است.

اما موضع رادیکال و عملی و فعال و دخالتگر در برخورد به جریان هخا همانست که همیشه حزب ما در برخورد به چنین مواردی داشته است: نقد جریانات راست و در همانحال دعوت مردم به اعتراض مستقل خود در شکافها و محملها و بهانه هائی که بالائی ها برای دخالت مردم بوجود می آورند. اگر قبلا شعار آزادی و برابری در مقابل دعوت به سکون و باقالی پلو خوردن از جانب راست در خیابانها داده میشد، این بار ما شاهد شعار "سوسیالیسم پیا خیز برای رفع تبعیض" و "سوسیالیسم دوی درد مردمی در خیابانها بودیم. هخا گفت لباس سفید بپوشید و گل بدهید و از نافرمانی مدنی خارج نشوید و رفقای سابق ما گفتند در خانه بنشینید و با این وجود مردم به خیابانها آمدند و شعار دادند سوسیالیسم پیا خیز. دوستان میگویند "عجیب است! دروغ است! جعلی است! غلو است! تنها یک نفر شعار داده! سوسیالیسم کسی را تهییج نمیکند!" بر راستی رقت انگیزست. موضع "انقلابی در کار نیست"، "چپ در این انقلاب شانسی ندارد" و "مردم از سوسیالیسم رم میکنند" خواه ناخواه يك حزب و جریان سیاسی را به انکار واقعیت میرساند. اگر قرارست انقلاب سوسیالیستی را بعد از تصرف قدرت سیاسی سازمان داد بنابراین امروز نمیشود در خیابانها پیا خیز سوسیالیسم گفت. حتما دروغ میگویند. اگر قرار باشد رژیم فرو بپاشد و انقلابی در کار نباشد، پس بهترست مردم در خانه بنشینند و اعتراض نکنند، و بالاخره اگر قرار باشد چسب داخلی حزمان را حفظ کنیم باید حتما در مخالفت با رفقای سابقمان موضع بگیریم! هخا کاریکاتوری از راست مستاصل بود، و رفقای سابق ما متاسفانه در این میان تصمیم گرفتند که در نقش کاریکاتور چپ وارد میدان شوند (یا در واقع در خانه بمانند). عاقبتشان به خیر باشد.

اولین بار در انترناسیونال شماره ۵۸، ۲۲ اکتبر ۲۰۰۴، بچاپ رسید.

برعکس نهند نام زنگی کافور

نظری بر اطلاعیه اعلام موجودیت حزب منشعبین

جمعی از رفقای مستعفی از حزب کمونیست کارگری ایران در اطلاعیه ای تشکیل حزبی تحت نام "حزب کمونیست کارگری-حکمتیست" را اعلام کرده اند. بخش اعظم اطلاعیه تکرار اهداف و سیاستهای حزب کمونیست کارگری است و در نگاه اول خواننده آشنا با حزب ما درک نمیکند که چرا این رفقا از ما جدا شده و حزب دیگری تشکیل داده اند. اما با کمی دقت، با دیدن جمله ای در اطلاعیه که در واقع سر نخ همه اختلافات سیاسی موجود در حزب ما را بدست میدهد، متوجه میشوید که تفاوت این حزب جدید با حزب منصور حکمت در چیست. اطلاعیه میگوید "حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ایجاد یک حزب سیاسی مدرن، اجتماعی و توده ای کمونیستی در ایران و تصرف قدرت سیاسی را بعنوان شرط سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر هدف قرار میدهد". بعبارت دیگر رفقا هدفشان سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر است اما بعد از تصرف قدرت! یعنی فعلا و در مبارزه علیه جمهوری اسلامی رفقا قصد سازماندهی انقلاب سوسیالیستی را ندارند، بلکه میخواهند بعدا، بعد از تصرف قدرت سیاسی، انقلاب اجتماعی طبقه کارگر را سازمان بدهند. در برابر این تز مشعشع "انقلاب سوسیالیستی بعدا" که یک جزء اصلی و همیشگی کمونیسم منصور حکمت نقد و افشای آن بوده است، دو سوال مطرح میشود: اولاً در حال حاضر و در مقابل جمهوری اسلامی میخواهید چگونه بقدرت برسید؟ پروسه تصرف قدرت سیاسی بدون انقلاب سوسیالیستی چیست؟ و ثانياً چطور میخواهید بعد از تصرف قدرت انقلاب سازمان بدهید؟ انقلاب علیه کی؟ علیه دولت خودتان؟!

مضمون اختلافات سیاسی در رهبری حزب ما حول همین نوع مسائل پایه ای بوده است. مساله استراتژی حزب برای تصرف قدرت، حزب و انقلاب، حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی، و مسائل پایه ای دیگری در این زمینه. حزب ما همیشه خواهان سوسیالیسم فوری و بلاواسطه و رهبری و سازماندهی تحولات انقلابی موجود و حاضر برای رسیدن به این هدف بوده است. در برنامه و در تمام ادبیات ما هدف ما سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری فوری جمهوری سوسیالیستی اعلام شده است. ما می‌خواهیم در همین تحولات موجود، در همین انقلابی که دارد جلوی چشمان ما در ایران شکل می‌گیرد، طبقه کارگر و بخش وسیعی از مردم را که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی هستند بمیدان بیاوریم و آزادی و برابری و حکومت کارگری را برقرار کنیم. برای ما انقلاب علیه جمهوری اسلامی سوسیالیستی است، ما با رهبری و سازماندهی جنبش سرنگونی آنرا به يك انقلاب سوسیالیستی تبدیل می‌کنیم و برقراری سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی هدف فوری و بلاواسطه ما در این انقلاب است. برای حزب ما شرط تصرف قدرت سازماندهی انقلاب سوسیالیستی است و نه برعکس.

آنچه در يك جمله در اطلاعیه این رفقا آمده فشرده خط و نظری است که طی دو سال گذشته و بویژه دو ماه اخیر از جانب جناح چپ حزب مورد نقد قرار گرفته است. رفقا در واقع حزب ما را ترك کردند چون از پاسخ دادن به این نقد ناتوان بودند. اسناد مباحثات درونی حزب هم اکنون روی سایت حزب و انترناسیونال و روزنه در اختیار همگان است. این اسناد بروشنی نشان میدهد که مواضع مطرح شده از جانب رفیق کورش مدرسی يك دیدگاه راست و کاملا مغایر با سیاستهای حزب ما را نمایندگی میکنند. برخی از این مواضع و تزاها که صریحا بوسیله کورش مدرسی مطرح شده چنین است:

- تحولاتی که امروز در ایران در حال جریان است يك انقلاب نیست، بلکه تحولاتی است که به فروپاشی جمهوری اسلامی منجر میشود و حداکثر میتوان آنرا يك انقلاب دموکراتیک نامید. در انقلاب دموکراتیک بنا به تعریف کمونیستها بقدرت نمی‌رسند.

- بعد از فروپاشی جمهوری اسلامی باید با نیروهایی که قدرت به دامن آنها میافتد و با سایر نیروهای اپوزیسیون در يك دولت موقت ائتلافی شرکت کرد.

- حتی اگر حزب ما به تنهایی بقدرت برسد نباید سوسیالیسم را اعلام کنیم. سوسیالیسم مردم را رم میدهد و نیروهای پشت سر ما را که برای خواستهای دموکراتیک جمع شده اند پراکنده میکند.

- قیام يك خشونت تحمیلی است. راه متمدنانه دولت موقت+مجلس موسسان+ رفراندوم است.

و ...

این نظرات به روشنی با همه میانی نظری و برنامه ای ما، با برنامه "يك دنیای بهتر" و کلیه سیاستهای تاکتونی حزب و با جوهر و اساس دیدگاه نظری و سیاسی منصور حکمت در تناقض آشکار است، این کمونیسم کارگری نیست، کمونیسم غیر کارگری و دیدگاه عمیقاً راستی است که تمام کمونیسم کارگری در نقد و رد آن شکل گرفته و رشد کرده است.

اینها محور اختلافات سیاسی در درون حزب در دو سال گذشته بوده است. درگذشت منصور حکمت این فرصت را برای ارائه این بینش و تزه‌های راست توسط رفیق کورش مدرسی فراهم کرد. جناح چپ حزب قاطعانه در مقابل این سیاست ایستاد و اجازه نداد این سیاست ها که با جوهر کمونیستی و رادیکالیسم حزب کمونیست کارگری در تناقض آشکار بود، به سیاست حزب تبدیل شود. با اینهمه بخشی از اعضای کمیته مرکزی در مقابل این بینش سکوت و مماشات کرد و بتدریج به بلوکی در مقابل جناح چپ حزب تبدیل شد و نهایتاً راه جدائی در پیش گرفت.

من امیدوار بودم نظراتی که بوسیله رفیق کورش مدرسی در حزب ابراز شد و رفقای دیگر مستعفی صریحاً از آن حمایت نمیکردند، به خط حزب جدید تبدیل نشود. ظاهراً این امید عبثی بوده است. اطلاعیه اعلام موجودیت این حزب سنگ اول را کج گذاشته است. امیدوار باشیم تا ثریا نرود دیوار کج.

اولین بار در انترناسیونال شماره ۵۰، ۲۷ اوت ۲۰۰۴ بچاپ رسید.

ناسیونالیسم و داستان زندگی انشعاب!

مصطفی صابر: شما در ورك شاپ سازمان جوانان کمونیست که در حاشیه کنگره پنجم حزب تشکیل شد، صحبت هایی در مورد جوانان و سازمان جوانان کمونیست داشتید. ظاهراً صحبت های شما در این ورك شاپ خیلی به ایرج فرزاد و سایر دوستان انشعابی برخورده است. هر چند ما متن پیاده شده این صحبت های شما را در همین شماره ضمیمه جوانان کمونیست چاپ میکنیم ولی از آنجا که این مصاحبه ممکن است مستقلاً خوانده شود بهتر است خودتان توضیح بدهید که اصولاً خلاصه و جوهر بحث شما در این ورك شاپ چیست؟

حمید تقوائی: بحث من روشن است و من به همه توصیه میکنم متن کتبی این بحث را بخوانند. کسی که این نوشته را بخواند متوجه میشود واقعا بحث بر سر چیست. متأسفانه این رفقای سابق ما يك پاراگراف مشخصی را بیرون کشیده اند و طوری وانمود کرده اند که گویا موضوع مورد بحث نقد سنتها و فرهنگ کردی و بی احترامی به زبان و غیره بوده است. در حالیکه تمام بحث بر سر مدرنیسم است. مدرنیسم نسل جوان در ایران علی العموم در مقایسه با نسل من و شما، نسل قدیمی تر. نکته مورد بحث اینست که چرا کمونیسم منصور حکمت با این مدرنیسم خوانائی دارد و به اصطلاح به گروه خونی نسل جوان میخورد. و چرا جوانان میتوانند و باید به کمونیسم کارگری جذب بشوند و به حزب روی بیاورند. من صحبتتم را با این سؤال شروع میکنم که چرا اصولاً به سازمان جوانان کمونیست احتیاج داریم. این سؤال را در آن جلسه جلوی جوانان میگذاشیم و جواب خود من اینست که چون نسل جوان در ایران مدرن است، امروزی است، به هیچوجه پایبند سنتها و فرهنگ "خودمان" و غیره نیست بهمین دلیل

کاملا آماده است برای پذیرش کمونیسم کارگری. چیزی که خود جوانها به آن میگویند کمونیسم رنگی. (به یکی از مقالات نشریه شما بقلم خواننده ای از ایران اشاره میکنم که کمونیسم کارگری را کمونیسم رنگی مینامد.) کمونیسم شاد، زنده، جهان وطن، انسانی و باب طبع دل جوان.

اساس بحث من در آن جلسه اینست که زمینه پیدا کردن این نوع کمونیسم به روی کار آمدن جمهوری اسلامی مربوط میشود. با بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی "فرهنگ خودمان" و "سنتهای خودمان" و رقص و آواز اصیل "خودمان"، "ناسیونالیسم خلقی" و "الهیات رها تبیخش" از اپوزیسیون در آمد و به خط و سیاست رسمی دولتی تبدیل شد. شرقزدگی بقدرت رسید و غربزدگی را به اپوزیسیون راند و به این ترتیب آن چپ سنتی که شدیداً به سنتهای ملی-مذهبی آغشته بود نیز جایگاه و جاذبه خودش را در جامعه و مشخصاً در میان جوانان از دست داد. این خلاصه و جوهر تمام بحث در ورك شاپ است که عین متنش را شما در این ضمیمه چاپ کرده اید. در این بحث یکی دو مثال هست که به کردستان مربوط میشود و همین مثالها ظاهراً به تریخ قبای دوستان سابق ما برخورده است و بسیار بر آشفته شده اند. آنهم يك بر آشفته‌گی بیش از حدی که حتی اگر صرفاً همین مثالها را هم در نظر بگیریم باز این درجه از عصبیت تناسبی با خود بحث ندارد.

مصطفی صابر: این برخورد فی الواقع هیستریک دوستان را بعداً بررسی میکنیم و این نکته را که ایرج فرزاد از همه بحث همین مثالها را گرفته و آنهم خارج از متن، میگذاریم برای سئوالهای بعد. ولی نکته جالب اینست که گفته اند این صحبت‌های شما حمله به ناسیونالیسم کرد نبوده، بلکه حمله به منشعبین از حزب بوده است. و صحبت ایرج فرزاد با ناسیونالیستهای شناخته شده کرد اینست که هدف بحث شما نیستید بلکه ما هستیم (یعنی منشعبین از حزب) و بعد خودشان به نحو عجیبی و وقیح تر از ناسیونالیستهای افراطی کرد به بحثهای شما حمله کرده اند. این را شما چطور دیدید و چطور توضیح میدهید؟

حمید تقوایی: بله، نکته خیلی جالبی است. اگر کسی سنگی بطرف خانه ناسیونالیسم کرد میاندازد و میخورد به پنجره دوستان انشعابی ما، خوب معلوم میشود این دوستان خیلی نزدیک به ناسیونالیستها خانه گرفته اند! کسی که در آن جلسه حضور داشته و یا متن حرفهای مرا خوانده باشد هیچ اشاره ای به دوستان انشعابی در آن پیدا نمیکند. آنچه که من گفته ام و

این دوستان به خود گرفته اند این نکته بود که وقتی يك جوان مدرن کرد به رقص کردی میخندد - که خود ایرج فرزاد خوب میدانند چه کسی را میگویم، چون خودش هم در این خنده با من و با آن جوان شریک بوده - و یا جوانی که در سندنج بزرگ شده و فارسی را بدون لهجه حرف میزند، اینها نشانه بریدن از سنتها و مدرنیسم است. میتوان له و یا علیه این نظر نوشت و استدلال کرد اما این حرفها را بخود گرفتن و بعد هم فحاشی و هتاکی به گوینده آنها، آنهم به این بهانه که این حرفها تحریک قومی است، خود عین تحریک قومی و باد زدن به ناسیونالیسم است. افتادن جلوی صف همان کسانی است که اول نوشته اش ایرج فرزاد حکیمانه خاطرشان را جمع میکند که "شما را نمیگوید!". من نوشته ای تا این حد هیستریک و پر کینه و نفرت علیه کسانی که "به مقدسات کرد اسائه ادب کرده اند" حتی از جناب افراتی ترین ناسیونالیستها ندیده ام. این بخش نوار صحبت مرا اولین بار سایت بروسکه، متعلق به دار و دسته قوم پرست عبدالله مهدی، درج کرد اما هیچیک از ناسیونالیستهای دو آتشه بروسکه باندازه این رفیق سابقمان فحاشی و هتاکی و هرزه گوئی نکردند. آنوقت ایشان نگرانست که نکند باند مهدی تحریک قومی بشود! یادم میآید در بدو تشکیل حزب کمونیست ایران هر نقدی که منصور حکمت میگذاشت روی سنتهای عقب مانده در کومه له آن زمان، نظیر آنکه زنان اجازه نداشتند در مقرها حضور پیدا بکنند و یا در ملاء عام سیگار بکشند و غیره، فوری چند نفر از کادرهای بالای کومه له پیدا میشدند که میگفتند "این را پیشمرگه ها نمیفهمند، برای پیشمرگه ها زود است، پیشمرگه ها ناراحت میشوند!" و خلاصه همه عقب ماندگی خودشان را به گردن پیشمرگه ها می انداختند. بالاخره يك روز منصور حکمت گفت ممکن است آن پیشمرگه مجهول الهویه ای که ناراحت میشود را بمن نشان بدهید تا با خودش صحبت کنم؟! حالا حکایت این رفیق سابق ماست. میگوید حرفهای حمید قوم پرستان کرد را تحریک میکند، ناسیونالیستها تحریک قومی میشوند. ممکن است ایرج جان شما بروید کنار ببینیم خود ناسیونالیستهای قوم پرست چه میگویند؟! هرچه باشد آنها مودب تر و سیاسی تر و سرو ته دار تر حرف زده اند و بخصوص وکیل مدافعی مثل شما که خشم و نفرتش از جای دیگری آب میخورد لازم ندارند! من بیاد ندارم که حتی افراتی ترین ناسیونالیستها کرد در تمام دوره جنگ ما با حزب دموکرات که اتفاقا خیلی هم سعی میکردند آنرا به گردن منصور حکمت و "فارسهای شونیست" اتحاد مبارزان کمونیست بیاندازند، با این درجه غیظ و کینه به ما حمله کرده باشد.

ایرج میگوید منظور من او و دوستانش که از حزب جدا شده اند بوده است. بعد هم جالب است که چند سطر پائین تر به ما یادآوری میکند که "در حزب خودتان هم" در مراسم سالگرد

حزب هلیپرکه کرده اند! خوب دوست عزیز، آیا همین نکته به این معنا نیست که پس هدف من نقد شما و دوستانتان نیست؟ شما که تازگی کشف کرده اید "مغز را داده اند آدم فکر کند" دیگر چرا نمیفهمید که نمیشود هم برآشفت که "چرا ما را میگوئی" و هم میچ گیری کرد که "فقط ما را نمیگوئی"؟! اما صرف نظر از این ضد و نقیض گوئیها برای هر کسی که تحریک قومی نشده باشد کاملاً روشن است که مثال من در مورد لهجه و لباس کردی اصلاً حمله و توهین به کسی نیست. اینها مثالهای مشخصی است مبنی بر اینکه که جوان مدرن کرد رقص سنتی "ملت خودش" را دست میاندازد و یا لهجه کردی ندارد.

اجازه بدهید اینجا دو نکته را روشن کنم. اول آنکه انتخاب لباس، رقص و موسیقی بالاخره طبع و سلیقه شخصی است. که اینهم خود متأثر از شیوه و سبک زندگی يك جامعه و یا طبقات و اقشار معینی از جامعه است. اگر روستائی کرد جامانه به سر میگذارد و کواپانتول میپوشد، روشن است که انتقادی به او وارد نیست. این لباسی است که اجداد او نسل بعد از نسل به تن کرده اند و طبیعی است که او هم، با فرهنگ بسته و محدود و سنت گرای روستائیش، همین لباس را داشته باشد. درمورد رقص و آواز و عوامل دیگر فرهنگی هم عیناً همین امر صادق است. مساله مورد بحث من در آن جلسه سنت ناسیونالیسم میلیتانت است که از این رقص و لباس و موسیقی يك نماد و هویت و سمبل مبارزاتی ساخته است. و این هیچ ربطی به "فرهنگ مردم" و "خلق کرد" و غیره ندارد. نکته دوم آنکه در عین اینکه پشت کردن به این سنتها و مقدمات ملی يك خصوصیت مدرن و پیشروست، اما لزوماً عکس قضیه صادق نیست. از بحث من در آن جلسه نمیتوان چنین نتیجه گرفت که هر کس کردی میرقصد و یا لهجه دارد لزوماً مدرن نیست و یا عقب مانده است. هم از مضمون بحث منظور روشن است و هم حتی از لحاظ منطق صرف هم نمیشود چنین نتیجه ای گرفت. بقول فلاسفه اثبات شیئی نفی ما ادا نمیکند. اگر کسی بگوید وسیله ای که چرخ ندارد اتومبیل نیست طبعاً منظورش این نیست که هر چه چرخ دارد اتومبیل است! فهم این نکته بخصوص برای کسی که میدانند مغز را برای فکر کردن داده اند نباید چندان مشکل باشد.

مشکل دوستان چیز دیگری است. اگر در فحشنامه هایشان آنهمه هیاوو و گرد و خاک در حمایت از انواع لهجه ها بپا میکنند بخاطر اینست که میخواهند احساسات ملی را تحریک کنند و بجان "شوونیستهای فارس" که لهجه های اقلیتهای غیور ملی را "تحقیر" کرده اند بیاندازند.

احساسات قومی را باد میزنند و اسمش را میگذارند جلوگیری از تحریکات قومی! من از

این دوستان میپرسم شمائی که بخودتان میگوئید حکمتیست چرا اینقدر از حمله من به رسم و رسوم کردی ناراحت میشوید؟ مگر من به "حکمتیسم" شما حمله کرده ام؟ خیلی جالب است. آنجا که من صریحا و مستقیما نظرت این دوستان را نقد میکنم، ضدیتشان با نظرات منصور حکمت را نشان میدهم و بهشان میگویم آنتی حکمتیست صدایشان در نمی آید و حداکثر جواب میدهند "تفتیش عقاید نکنید!" اما وقتی علیه ناسیونالیسم کرد حرف میزنم بخودشان میگیرند و رگهای گردنشان بیرون میزند. به نظر من این زبان درازی ناسیونالیستی کاملا به آن لکنت زبان آنتی حکمتیستی مربوط است. در عرصه سیاسی شکست خورده اند، بعنوان مارکسیست بی جواب مانده اند، ناگزیر شده اند بعنوان پاسدار ناسیونالیسم ملت مظلوم بمیدان بیایند! سؤال من اینست اگر این حمله را به زبان مهجور فارسی میکردیم، که ده ها بار کرده ایم، اگر فرهنگ و رقص و آواز اصیل ایرانی را به سخره می گرفتیم، که هر روز داریم این کار را میکنیم، اگر من در آن جلسه مسخره کردن رقص باباکرم بجای هل پرکه را نشانه مدرنیسم جوانها میدانستم، آیا باز هم ایرج فرزاد این فحاشی های هیستریک را بر قلم می آورد؟ مسلما خیر. ایشان بعنوان يك کمونیست نگران توهین به فرهنگ مردم ناراحت و عصبی نشده، بلکه به شناسنامه خودش و من رجوع کرده و تصمیم گرفته بعنوان يك کرد به شوونیسم فارس بتازد! ایشان کرد است و حمله به فرهنگ ناسیونالیسم بالا دست ایشان را ناراحت نمیکند. در همان سخنرانی من میگویم جوان تهرانی هم به پاریس نگاه میکند و ایشان زیر این جمله را خط نکشیده اند. بقول سیاوش مدرسی گذاشته اند که سلطنت طلبها این کار را بکنند. این قسمت را قرار است ناسیونالیسم فارس بر من نبخشد!

من میفهمم که نقد فرهنگ ملی وقتی از زبان عضوی از همان ملت بیان شود کار برد و نفوذ وسیع تری خواهد داشت. مثلا اگر در لندن يك کمدين انگلیسی فرهنگ هندی را دست بیاندازد ممکن است حمل بر شوونیسم و "اوروستریسم" او شود. در حالیکه عین همان نقد و طنز از طرف يك کمدين هندی پیشرو بودن و مدرنیسم لقب میگیرد. آنچه امروز تحت عنوان ادب سیاسی یا بقول انگلیسیها "politically correctness" روشنفکران غربی سعی میکنند رعایت کنند. اما این ادب سیاسی در رابطه با افکار عمومی و کل جامعه مطرح است و نه در میان کمونیستها. در مثالی که زدم از يك کمونیست هندی انتظار می رود به حمایت از آن کمدين انگلیسی بلند شود، نقد و طنز او را تایید کند و حتی آنرا بسط بدهد و تعمیق کند. اگر مثلا يك آمریکائی در لس آنجلس جشن مهرگان و موزیک و رقص اصیل فارسی و خلاصه آن بساطی که ناسیونالیسم نوستالژیک فارس در آنجا براه انداخته است مسخره کند کار من و

ایرج فرزاد چه باید باشد؟ حمله به وی که به فرهنگ يك ملت توهین کرده ای و ناسیونالیستها را تحریک میکنی؟ و یا مثلا اگر در کانادا يك روشنفکر غیر مسلمان از قوانین اسلامی و دادگاه های شریعه انتقاد کند آیا باید کمونیست مسلمان زاده شده هم مثل بقیه جامعه بیاد ادب سیاسی بیافتد و علیه اش فحشنامه بنویسد؟ آیا این خود عین ناسیونالیسم و در بهترین حالت تمکین و سر خم کردن در برابر تز ارتجاعی نسبت فرهنگی نیست؟ این مثالها را میزنم که روشن شود تا چه حد ایرج فرزاد تمام کمونیسم خودش را به همراه حرمت قلمش کنار گذاشته و بعنوان يك کرد، و آنها از نوع متعصب و غیرتی اش، بمیدان آمده است.

مصطفی صابر: سئوالی که اینجا مطرح میشود اینست که چرا ایرج فرزاد چنین عکس العملی نشان میدهد که البته فقط هم او نیست، چند نفر از دوستان شان هم نوشته اند و کل حزب منشعبین نسبت به این نوشته ها نظر تایید دارد. چرا شما وقتی چوب را علیه ناسیونالیسم بلند کردید ایرج فرزاد و دوستان فریادشان بلند شده است؟ شما گفتید این زبان درازیها به لکنت زبان در مقابل نقد های ما به تئورهای ضد حکمتی این دوستان مربوط است. ممکن است در این مورد بیشتر توضیح بدهید؟

حمید تقوایی: اولین نکته اینست که سخنان من در جلسه ورك شاپ جوانان، که متن اش در همین ضمیمه هست و هرکس میتواند بخواند و کلاهش را قاضی کند، نمیتواند اینهمه عصبیت و نفرت پراکنی و هتاکي را بر بیانگیزد. باید دید زمینه این آتشفشان خشم و نفرت چطور بوجود آمد و چطور به این حد انفجار رسید. این آتشفشانی که ناگهان سر باز کرده به این خاطر چنین پر جوش و خروش است که منفذهای فوران دیگرش را ما بسته ایم. در عرصه بحث نظری و سیاسی این دوستان شکست خوردند. و همانطور که گفتم حق بجانب ترین جوابی که بالاخره پیدا کردند و جلوی ما گذاشتند این بود که "تفتیش عقاید نکنید". من حتی نمیدانم خود کورش مدرسی چقدر از نظراتش دفاع میکند. همینقدر میدانم که در کنفرانس پایه گذاری حزب جدیدیشان بسیاری از این ترها (انقلاب دموکراتیک است و سوسیالیسم مردم را رم میدهد و خصلت انقلاب سوسیالیستی نیست و غیره) اصولا مطرح نشد. سیاست دوستان فعلا انکار کل قضیه است. فعلا خط انکار و حاشا و "کی بود کی بود من نبودم" را دنبال میکنند. آن بخشی از ترهای قابل تحمل تر کورش هم که در کنفرانس مطرح شد نظیر ما حزب اقلیتیم و حزب تعدد نظرات و غیره مورد استقبال قرار نگرفت و در پلاتفرم حزب جدیدشان منعکس نگردید. این بحثها الان همه روی سایتها است. بخش اصلی این بحثها را کتبی کرده

ایم و حتی سخنان کورش هم عینا پیاده شده و روی سایتهای ما قابل دسترسی است. هرکس به این بحثها رجوع کند متوجه میشود که چرا این دوستان مجبورند مدام انکار و حاشا کنند و از "تفتیش عقاید" شان ناراحت باشند.

در عرصه مبارزه نظری و سیاسی این دوستان سپر انداختند و حزب را ترك کردند. بعد هم در حزب جدیدشان عملا همان نظرات را ادامه دادند و گفتند راست در ایران دست بالا را پیدا کرده است. (ظاهرا فکر میکنند جامعه هم با آنها به راست چرخیده!). مضحکه هخا که پیش آمد آنرا نشانه صحت تحلیل شکست طلبانه خودشان فرض کردند و به مردم فراخوان دادند در خانه هایتان بنشینید. اما واقعا چه شد؟ در خیابانها شعار سوسیالیسم بپا خیز برای رفع تبعیض را داشتیم و بعد هم شورشهای پی در پی شهری را! اتفاق بعدی هم ۱۶ آذر بود و نمایش پرشکوه قدرتمائی چپ و کمونیسم کارگری و استیصال رژیم و اپوزیسیون راست و دو خردادی. مشغول توجیه و چپاندن ۱۶ آذر در تز هژمونی راست بودند که اعتصاب کارگران نساجی سنندج و جشن آدم برفیها پیش آمد که بطور غیر قابل انکاری نفوذ و دخالتگری کمونیسم کارگری در تحولات جامعه را نشان میداد. معلوم شد راست هیچ کاره است. و بعد هم این افتضاح رفراندوم و چند پارچگی سلطنت طلبها و دو خردادیهها را داشتیم. هر اتفاقی در جامعه میافتد تحلیلها و ارزیابیهای شکست طلبانه حزب این دوستان را به هم میریزد و صحت نظرات ما را، که تا دیروز ظاهرا نظرات خود این دوستان هم بود، نشان میدهد. خوب من هم اگر در رهبری چنین حزبی بودم يك روز منفجر میشدم! هیچیک از تحلیلها و مواضعشان در حزب جدید درست از آب در نیامده و این را همه از جمله خود این دوستان دارند میبینند. و از آن طرف هم ما سیاستهایشان را مدام به انتقاد کشیده ایم. در چنین موقعیتی ایرج فرزاد به نظر خودش پاشنه آشیل ما را گیر آورد. این تصور را داشت که حرفهای من "يك رسوائی" است و حالا باید دست به تعرض بزنند و جبران مافات کنند! فشارهای انباشته شده سر باز کرد و ملقمه ای از غیظ و نفرت و خشم و عصبیت علیه "شوونیستهای فارس" بروی کاغذ ریخت! این هیستری و وقاحت و پرده دری البته بیسابقه نبود. قبلا هم در سمینارهای درون حزبی قبل از اشعاب، این دوستان با همین لحن غیظ آلود با ما سخن گفته بودند. نوشته های اخیرشان ادامه همان سنت است، تنها بهانه و سوژه عوض شده. و البته فحاشی هایشان هم تند تر و وقیحانه تر شده است که کاملا قابل فهم است. این هیستری با پیشرویهای حزب ما نسبت مستقیم دارد. هر چه این پیشرویها بیشتر باشد، عصبیت و نفرت پراکنی این دوستان هم بیشتر خواهد شد.

عبارت دیگر فحشنامه های اخیر این دوستان مستقیما از ناسیونالیسم و قومی گرائی

ناشی نمیشود. من در عین اینکه فکر میکنم ناسیونالیسم در این برخوردی که ایرج فرزاد کرده است نقش دارد، و این را پائین تر توضیح میدهم، در عین حال فکر نمیکنم رفقای سابق ما آنقدر ناسیونالیست و سنت گرا باشند که تا به این درجه از گفته های من عصبی و خشمگین شده باشند. این کینه و نفرت از احساسات ناسیونالیستی خود این رفقا ساطع نشده است. اینها فکر کردند آتوئی از حریف گیر آورده اند و باید بتازند. در زمین سیاست حریف ما نشده اند، در زمینه بحث نظری حریف ما نشده اند، در زمینه تحلیل از شرایط مشخص سیاسی ایران هم حریف نشده اند در نتیجه باید در زمین دیگری بجنگ ما بیایند. درست مثل احزاب پارلمانی بورژوائی که وقتی در انتخابات میبازند سعی میکنند برای حریف پرونده رسوائی کشف کنند و اسکاندال بتراشند. ایرج فرزاد از حرفهای من رسوائی بیرون میکشد و مثال احزاب "مدرن" بورژوائی را میزند که به چنین کسی رحم نمیکنند! احزاب مدرن را نشان میدهد اما خودش به سیاق احزاب عشائیری علیه من فراخوان کودتا و خلع ید میدهد! این کار را نکنند چه بکنند؟ این تنها عرصه ایست که فکر میکنند میتوانند تعرض کنند. نظراتشان را که پنهان کرده اند و بروی مبارک نمیآورند، اگر این نوع حملات را هم نکنند که دیگر معلوم نیست چه تفاوتی با ما دارند و اصلا چرا انشعاب کرده اند. ما که سر جای خودمان و مواضع همیشگی حزب هستیم و تا روز آخر هم به این دوستان گفتیم نروید و به کنگره بیائید. گفتند کلاه بوقی به سرمان میگذارید. رفتند و کلاه بوقیشان را با خودشان بردند. اگر کلاه بوقی بر سرشان است بخاطر مواضعشان است و نه قصد و عمل ما. کلاه بوقی تحلیلی است که از شرایط دارند، تعبیری است که از بحث حزب و قدرت سیاسی دارند، از انقلاب و سوسیالیسم دارند و غیره. در این عرصه ها این دوستان حرفی برای گفتن ندارند و اصلا انسجام نظری و سیاسی ندارند. خودشان هم نمیدانند کی کجای نظرات کورش را قبول دارند و یا ندارد. این نقطه ضعفشان است و این مبنای نفرت و کینه ورزی و هتاکی هایشان به حزب ما است.

من در اولین نوشته ای که در ارزیابی از این حزب جدید دادم گفتم که این دوستان برای این که فرق و فاصله خودشان را با ما نشان بدهند و برای اینکه موجودیت حزبی خودشان را توجیه کنند مجبورند به ما حمله کنند. این حزب آنتی حزب کمونیسم کارگری است، حزب آنتی حکمتیست است، این حزب با حمله به ما معنی دارد. اگر بخواهد رادیکال باشد و بر برنامه يك دنیای بهتر و جمهوری سوسیالیستی پافشاری کند که مردم خواهند پرسید چرا جدا شدید. اگر صرفا در کمپین هایشان علیه اعدام و سنگسار و جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی فعال باشند که دیگر معلوم نیست چرا راهشان را جدا کرده اند. و از سوی دیگر اگر به اختلافات نظری که

واقعا باعث جدائیشان شد، یعنی نظرات آشکارا راست کورش مدرسی، انگشت بگذارند که يك روز هم نمیتوانند دور هم بمانند. بنابر این تنها راهی که میماند نفرت پراکنی و هتاکي به ما و شخصیت‌های حزب ما است. حزب نفرت درست کرده اند و با نفرت پراکنی علیه ما میتوانند باقی بمانند. از همان بدو علنی شدن اختلافات کارشان همین بوده است. هرکس میتواند به نوشته ها و سمینارهای این دوستان در دوره بحثهای درونی رجوع کند و به روشنی این واقعیت را ببیند.

این را هم بگویم که در این نفرت پراکنی ها نفس موجودیت حزب کمونیست کارگری مورد حمله است. اینان بلافاصله بعد از انشعاب و قبل از تشکیل کنگره ۵ دنیا را پر کردند که حزب کمونیست کارگری منحل شده، حمید تقوایی حزب را منحل کرده! (حرفهائی که اگر سردار طلایی میفهمید میگفت خدا از دهنشان بشنود) و بعد هم که معلوم شد حزب سر جای خودش هست و فعالیت و نفوذش نه تنها کم نشده بیشتر هم شده است، موقعیت حزب و جنبش کمونیسم کارگری در جامعه را منحل کردند. گفتند حزب کمونیست کارگری موقعیتش را با ترك این دوستان از دست داده و راست دست بالا را پیدا کرده! (ظاهرا موقعیت و نفوذ حزب ما بخاطر نظراتی مثل ما حزب اقلیتیم و انقلابی در کار نیست و انقلاب سواری نکنید و سوسیالیسم زود است و نظایر آن بوده است!). این يك خط آشکارا انحلال طلبانه و شکست طلبانه است. در ادامه همین خط است که جناب ایرج فرزاد در درافشانیهای اخیرش تا حد فراخواندن "کردهای" درون حزب ما به کودتا علیه من پیش میرود. ایشان به "کردهای مقیم مرکز" فرموده اند حمید تقوایی را به زیر بکشید! دوستان عزیز! شما اگر میتوانید مرا بزیر بکشید تشریف می آوردید به کنگره پنجم! اگر شما واقعا منصور حکمت بودید و من چپ سنتی می آمدید به کنگره و به تنها شیوه اصولی و سیاسی و کمونیستی خطتان را حاکم میکردید و مرا کنار می گذاشتید. میدانید چرا نیامدند، چون میدانستند در يك کنگره علنی و در يك بحث معقول سیاسی و نظری در عالیترین مرجع حزبی شکست میخورند و بقول خودشان "کلاه بوقی" بر سرشان میرود. رفتند و حزب نفرتشان را ساختند. این نفرت و کینه، نفرت و کینه يك بازنده سیاسی است.

مجموعه این عوامل است که باعث صدور فحشنامه های اخیر این دوستان شده و گرنه همانطور که گفتم صرف بحثهای من در آن جلسه نمیتواند باعث و بانی چنین هتاکیهایی هیستریکی شده باشد.

مصطفی صابر: من با این ارزیابی شما موافقم که این اساسا ناشی از ساختن حزب نفرت و حزب ضد حزب کمونیست کارگری است و اساسا ناشی از این هست که باید اختلافاتشان را با ما در ترور شخصیت و بخصوص حمله به شخص شما نشان بدهند. اینها بجای خود درست، ولی نکته مهم اینجاست که ایرج فرزاد در این بحث همانطور که گفتید در موضع يك ناسیونالیست کرد و حتی افراطی تر از موضع بروسکه و عبدالله مهتدی ظاهر میشود. برای مثال وقتی شما کلا به شرقگرایی و عقب ماندگی و سنت گرایی حمله میکنید ایشان خورش بجوش نمی آید و آشفشانش سر باز نمیکند ولی آنجا که به ناسیونالیسم خلقی و ناسیونالیسم میلیتانت کرد حمله میکنید، اینجاست که حساسیت زیادی نشان میدهد و بر آشفته میشود. سؤال من اینست که این امر چقدر ناشی از حزب نفرت است و چقدر ناشی از ناسیونالیسمی که ایرج فرزاد و دوستانش حمل میکنند و بهر حال معلوم میشود به آن آغشته اند.

حمید تقوایی: همانطور که گفتم درجه و شدت این هتاکی و نفرت پراکنی با احساسات ناسیونالیستی ایرج و دوستان دیگرش قابل توضیح نیست، من عمیقا معتقدم که این رفقای سابق ما اینقدر ناسیونالیست نیستند که واقعا تا این درجه به آنها برخورد داشته باشند. بگذارید باز تصریح کنم، جوانی که من گفته ام به هل پرکه میخندید را ایرج فرزاد خوب میشناسد و اولین بار خودش با خنده و با تمجید از این جوان موضوع را برای من تعریف کرد. چنین کسی نمیتواند واقعا اینقدر از تکرار همین داستان در جلسه ورك شاپ جوانان کمونیست عصبی شده باشد. این نکته میخواستم کاملا روشن باشد. اما در عین حال این مساله که چنین صحبتی میتواند بهانه و محمل حملات ایرج به من بعنوان يك شونیست فارس که زبان و فرهنگ کردی را مسخره کرده است، قرار بگیرد، همین که ایرج فکر میکند با این دستاویز میتواند يك عده ای را تحریک کند، میتواند مثلا در "کرد" های دورن حزب ما ولوله ای بیاندازد، به آنها فراخوان شورش بدهد، نفس مجاز شمردن و دست بردن به چنین تحریکات ناسیونالیستی ای، همه اینها نشان میدهد که ریشه های ناسیونالیسم در این رفقای سابق ما متاسفانه هنوز خشک نشده است.

اجازه بدهید اینجا قدری وارد مضمون این ناسیونالیسم بشوم. وقتی میگوئیم ناسیونالیسم کرد، يك ناسیونالیسم رسمی و عریان کاملا فئودالی، ایلات عشایری، مذهبی، ضد زن و قوم پرست داریم که مدتها حزب دموکرات و دار و دسته طالبانی و بارزانی در کردستان عراق نمایندگیش میکردند و امروز باند عبدالله مهتدی هم به آنها پیوسته است. این يك نوع

ناسیونالیسم است که دوستان ما هم آنرا خوب می‌شناسند و در سطح سیاسی و فرهنگی نقدش کرده‌اند. اما یک شاخه دیگر ناسیونالیسم هم داریم که به آن باید گفت ناسیونالیسم خلقی، ناسیونالیسم میلیتانت و "چپ". این ناسیونالیسم به نام فرهنگ خلق از عقاید و سنتهای ملی دفاع میکند. این ناسیونالیسم میلیتانت مظاهر و مقدسات خودش را دارد. کیش پیشمرگایتی یکی از مقدسات این ناسیونالیسم است. پیشمرگه بعنوان ناجی و قهرمان خلق و رکن و محور جنبش در کردستان. پیشمرگه پارتیزان است ولی لباس معمول پارتیزانی، نظیر لباس پارتیزانهای آمریکای لاتین و یا آفریقا تنش نیست. پیشمرگه لباس سنتی ملی کرد را در بر دارد، لباسی که مدتهاست در شهرهای کردستان کنار گذاشته شده. همان جوان کردی که تا زمانی که در شهر بود کت و شلوار می‌پوشید و یا لباسهایی شبیه مردم همه شهرهای دیگر ایران به تن میکرد، کونیستهای شهری که مثل خود ایرج فرزند لباس سیویل میپوشیدند، و در هر حال همان سلیقه ای را روی لباس داشتند که همه چپ سنتی در سراسر ایران داشت، همین دوستان کمونیست شهری که نه جامانه در عمرشان به سر گذاشته بودند و نه کوا پانتول پوشیده بودند و نه در هیچ عروسی و جشن تولدی هل پرکه کرده بودند، به محض آنکه میزنند به کوه و به جنبش خلق کرد میپیوندند حامل و مدافع همه این سنتها میشوند. همین که کمونیست شهری به قالب جنبش ملی میرود که سابقه و سنتها و مقدسات و ارزشهایش را تاریخا سران ایلات و عشایر و در دوره معاصر بورژوازی کرد پایه ریزی کرده، به رنگ آن جنبش در می‌آید و در مکان شاخه چپ و میلیتانت آن جنبش قرار میگیرد. پارتیزان کمونیست میشود پیشمرگه با لباس ملی کرد و با فرهنگ و رقص و آواز کرد. با جامانه و کوا پانتول و هل پرکه و گورانی.

برای مردم آبادیهای کردستان اینها جزئی از فرهنگ و رسم و رسومی است که با آن بزرگ شده‌اند. روستائی کرد جامانه و کوا پانتول لباس هر روزه اش است و با احتمال زیاد همینکه دستش بدهانش برسد و پایش به شهرها برسد آنرا کنار میگذارد و لباس شهری به تن میکند. اما آن کمونیست کردی که به کوه زده این لباس را بعنوان سمبل مبارزه با دولت مرکزی و بورژوازی بالا دست به تن میکند. همانطور که در سطح ایران تا زمانی که جوانان چپ نشده بودند الهه ناز و مویه کن دشت کویر را نشنیده بودند و ارزشی هم برای آن قائل نبودند، همانطور که برای پوپولیسم فارس فرهنگ خلق بعنوان فرهنگ مبارزه تقدیس و تقلید میشود در کردستان نیز فرهنگ خلق، که در کوههای کردستان که محل فعالیت پیشمرگه هاست بجز آداب و رسوم عقب مانده عشایری چیز دیگری نیست، عزیز و مقدس شمرده میشود. ناسیونالیسم چپ در کردستان به این عقب ماندگیها رنگ مبارزاتی میزند و حافظ آن میشود.

و این ناسیونالیسم بخاطر مضمون جنبش ملی کرد، یعنی مبارزه علیه دولت مرکزی و علیه ناسیونالیسم بالا دست فارس، مکان برجسته ای در تفکر و حرکت چپ پوپولیست در کردستان پیدا میکند. این ناسیونالیسم میلitant در واقع روایت چپ ناسیونالیسم رسمی و عریان احزاب ملی کرد است و بر همان جنبش اجتماعی مبتنی است.

در سطح کل ایران هم همین دو روایت از ناسیونالیسم را داریم. این بحث تازه ای نیست. شاید در سطح کردستان این بحث را زیاد باز نکرده باشیم ولی در رابطه با ناسیونالیسم در کل ایران این بحث را از جوانب مختلف مطرح کرده ایم. در سطح ایران يك ناسیونالیسم عظمت گرای ایرانی داریم که در زمان شاه در قدرت بود. ناسیونالیسم ۲۵۰۰ ساله، ناسیونالیسم شاهنشاهی، ناسیونالیسم امشاسپندان و هوخستره و جشن مهرگان، ناسیونالیسم پرو غرب و ضد عرب. ناسیونالیسمی که امروز در لس آنجلس جمع شده و در رویای بازگشت به اریکه قدرت است. ناسیونالیسم دیگری هم داریم که جزء متشکله جنبش ملی-مذهبی است. ناسیونالیسم شرقزده ضد غربی. ناسیونالیسم فرهنگ خلقی، فرهنگ خودمان. ناسیونالیسم سوسن و بنان و مرضیه و الهه ناز و مراببوس. ناسیونالیسم آل احمدهای پلاستیکی. ناسیونالیسمی که در کنار الهیات رهاییبخش در زمان شاه در اپوزیسیون بود و با جمهوری اسلامی بقدرت رسید. ناسیونالیسمی که در همین جلسه صحبت برای جوانان مورد حمله من است و میگویم چون بقدرت رسیده است دیگر میلitantسی خودش را از دست داده و جاذبه ای برای جوانان ندارد. این ناسیونالیسم را ما در ادبیاتمان مدام به عنوان جزئی از پوپولیسم چپ سنتی نقد کرده ایم. این ناسیونالیسم خلقی خود البته همیشه به ناسیونالیسم عظمت گرای پروغربی نقد داشته و شاهان و تاریخ و سنت شاهنشاهی را مورد حمله قرار داده است اما خودش در عین حال شاخه دیگری از ناسیونالیسم ایرانی بوده است. این ناسیونالیسم جزئی از چپ سنتی است. بخشی از جنبش ملی-مذهبی چپ سنتی بود و هنوز هم هست. طالقانی و رفسنجانی و جزنی و رجوی و دکتر شریعتی و آل احمد و فدائی و چپ سه جهانی و خط سه و توده ای همگی با وجود تمام تفاوتهايشان در این نوع تفکر ناسیونالیستی وجه مشترك داشتند. ناسیونالیسم آرش کمانگیر، ناسیونالیسم کلثوم ننه و ناسیونالیسم فرهنگ کوچه و خیابان. زمینه اجتماعی این نوع ناسیونالیسم مبارزه استقلال طلبانه علیه آمریکا و سنگ زنجیری آمریکا بود. مبارزه برای حراست از و احیای فرهنگ و سنت و رسم و رسوم خودمان در برابر غربزدگی و درهم کوبیدن صنایع مونتاژ و تقویت صنعت ملی خودمان بود. این ناسیونالیسم فارس را ما در هر دو بعد شرقزده و غربزده اش نقد و افشا کرده ایم و مدام هم می کوییمش.

اما به نظر میرسد دوستان کرد ما نقد این ناسیونالیسم پوپولیستی سراسری را زیاد به کردستان و بخودشان مربوط نمیدانند. الان همه ما به ناسیونالیسم خلقی فارس نقد داریم ولی ظاهراً دوستان این نقد را به کردستان سرایت نمیدهند. چرا اینطور است؟

يك علت اینست که ما این نوع ناسیونالیسم خلقی در کردستان را همانطور که گفتم خیلی کم نقد کرده ایم. در همان دوره هم که با ناسیونالیسم کرد وسیعاً درگیر شدیم این جنبه زیاد برجسته نشد. آنقدر که در صفوف حزب و جنبش ما ارزشهای اصیل ایرانی به استهزا گرفته میشود، به فرهنگ میلیتانت کرد کسی نقدی ندارد. اگر من ده تا مقاله بنویسم و بگویم نه تنها جوانان بلکه سالخوردگان حزب ما هم به موسیقی بنان و مرضیه میخندند و این نشان مدرنیسم است، رقص باباکرم و رقص شلیته تنبانی اصیل فارسی و ایرانی را به مسخره میگیرند و این نشان مدرنیسم است، هیچکس معترض نمیشود، همه کف میزنند و دوتا مثل و مثل هم خودشان اضافه میکنند. ولی يك دهم این حرفها را آنهم در همین متن دفاع از مدرنیسم و در کنار حمله به همان ناسیونالیسم فارس علیه ناسیونالیسم میلیتانت کرد بزبان آوردم، دوستان سابق ما بیاد داستان زندگیشان افتادند و رگهای گردنشان بیرون زد. چرا؟ این ناسیونالیسم میلیتانت که در کومه له قبل از حزب کمونیست بسیار قوی بود و متأسفانه این دوستان بعنوان جزئی از داستان زندگیشان این را با خود تا درون حزب کمونیست کارگری حمل کرده اند، تمام و کمال نقد نشده است.

اجازه بدهید برای روشن شدن مطلب تصویری از این ناسیونالیسم خلقی بدهم.

در کومه له برای اینکه رفقای دختر حق داشته باشند برای صرف غذا به مقرهای عمومی بیایند باید مبارزه میشد، برای اینکه زنان بتوانند در ملا عام سیگار بکشند باید مبارزه میشد، برای اینکه زنان روسری از سرشان بردارند و بتوانند با سر باز حتی در مقرهای مرکزی کومه له که بدور از آبادی بود، ظاهر شوند باید مبارزه میشد، برای اینکه رفقای مرد پیشمرگ در همان مقرهای مرکزی شلوار جین بپوشند، باید مبارزه میشد. نه با فتودالها و حزب دموکرات، بلکه با مرکزیت کومه له باید مبارزه میشد. این يك جزء نبرد منصور حکمت در بدو تشکیل حزب کمونیست ایران بود. نه روستائیان بلکه کمونیستهایی که از شهرها به کوه زده بودند در برابر این تغییرات مقاومت میکردند. جالب است که همین دوستان وقتی در شهرها بودند چنین فکر نمیکردند، اگر هم این افکار را داشتند در همان حد بود که کل پوپولیسم در سراسر ایران به آن آلوده بود. جامعه شهری در کردستان همانند شهرهای بقیه ایران این مسائل برایش حل شده بود. حتی روستائی هم بالاخره سپاه بهداشت و سپاه دانش را دیده بود و زن بی

حجاب شهری برایش مساله عجیب غریبی نبود. روستائیان کردستان بی بی سی گوش میکردند و میدانستند چه خبر است دنیا. ولی آن چپ خرده بورژوازی خلق گرای کرد این عقب ماندگیها را گرامی میداشت. اینها سنتهای پیشمرگایتی از زمان قاضی محمد بود که از این فرهنگ يك سپر مقاومت و مبارزه علیه دولت مرکزی ساخته بود و کومه له هم با چشم بسته و بدون هیچ نقدی این سنتهای را اخذ کرده بود. چپ شهری، همان رفقائی که در مبارزاتشان در شهرها در زمان شاه و در دوره انقلاب، فرهنگ روستائی کرد منزلتی برایشان نداشت، بعد از یورش ۲۸ مرداد خمینی به کردستان، و تا جنبش در کردستان، جنبشی که ادامه انقلاب ۵۷ بود، به کوه زد و به قالب دفاعی حق ملی و جنبش سنتی ناسیونالیستی فرو رفت، همه مظاهر و سنتهای عقب مانده این جنبش را اخذ کردند. امروز هم حمله به همین مظاهر پیشمرگایتی است که دوستان ما را برآشفته کرده. دوستان از حزب جدا شده و مثل کش کوتاه به دوران گذشته رجعت کرده اند. در آن دوره این رفقا خود جزو منتقدین این سنتها بودند، اما انسانها در زمان و مکان و موقعیتهای متفاوت مواضع متفاوتی میگیرند. امروز هم این تشخیص را داده اند که پیشمرگایتی و ناسیونالیسم خلقی کرد، که از زیر تیغ انتقاد در رفته و کاملاً رسوا نشده است، میتواند دستاویز وجیه المله ای برای حمله به ما قرار بگیرد.

فرق دیگر پوپولیسم در کردستان با بقیه ایران این بود که چپ سنتی در کردستان اجتماعی بود، کومه له يك سازمان اجتماعی بود که توده مردم را چپ و راست میکرد و در عین حال همان کومه له عمیقاً به ناسیونالیسم خلقی آغشته بود. در عین اینکه مرزبندیهایی با ناسیونالیسم نوع حزب دموکرات داشت، نه تنها به ناسیونالیسم خلقی نقدی نداشت بلکه خودش حامل آن بود. و این جزئی از داستان زندگی این دوستان ما هم هست. احساسات ناسیونالیستی این دوستان ما از این سابقه می آید. اجازه بدهید اینطور بگویم ناسیونالیسم کرد از طریق سابقه مبارزاتی وارد سیستم فکری این دوستان ما میشود. این در عین حال يك احساس نوستالژیک به گذشته درخشان جنبش پیشمرگایتی است. دوره فتح پایگاهها و جنگ با حزب دموکرات و جانباختن با شعار زنده باد سوسیالیسم. دوره ای که امروز زنده باد سوسیالیسمش با "سوسیالیسم رم میدهد" جایجا شده اما بقیه اش بعنوان گذشته پر افتخار و "داستان زندگی" ای که گویا عیناً همان داستان حزب و قدرت سیاسی است، امروز دیگر به هویت سیاسی دوستان ما تبدیل شده است. هر نوع نقد و حمله ای به این گذشته ممنوع و غیر قابل بخشش است. و کسی که مثل من این جرم نابخشودنی را مرتکب شده باشد شایسته هرنوع فحاشی و هتاکی است.

جنبه دیگر و شاید مهمتر مساله اینست که در کردستان ناسیونالیسم خلقی به شکل اجتماعی نقد نشد. با جمهوری اسلامی ناسیونالیسم خلقی ایرانی، پوپولیسم فارس بقدرت رسید اما پوپولیسم کرد علیه اش قیام کرد و به کوه زد و تازه در موقعیت فعالتر و رزمنده تری قرار گرفت.

در ایران ناسیونالیسم خلقی و فرهنگ و مذهب و رسم و رسوم خودمان به خط رسمی دولتی تبدیل شد و همه پایگاه اجتماعی خودش را از دست داد. امروز این ناسیونالیسم را جنبش دو خرداد نمایندگی میکند که رسوا و بی اعتبار است و جایگاهی در جنبش سرنگونی ندارد. ولی در کردستان برعکس مبارزه رزمنده ای با جمهوری اسلامی شروع شد که وقتی همه جای ایران در اختناق فرورفته بود با نیروهای رژیم میجنگید و منطقه آزاد شده داشت. ناسیونالیسم خلقی جزء اصلی و چپ این جنبش رزمنده اجتماعی در کردستان بود و در نتیجه سلحشور و سربلند و مفتخر در میدان باقیماند. این افتخار و سلحشوری و سربلندی جزئی از داستان زندگی دوستان ماست و وقتی شما به این ناسیونالیسم میلیتانت حمله میکنید این دوستان آنرا حمله به گذشته و داستان پر افتخار زندگی خود تلقی میکنند. و عکس العمل هیستریکی را از خود نشان میدهند که میبینیم.

مصطفی صابر: بگذارید در همین رابطه سئوالی را طرح کنم. میدانیم که در جریان جدائی منصور حکمت از حزب کمونیست ایران مبارزه حادی علیه ناسیونالیسم کرد صورت گرفت. دوستان انشعابی خودشان جزء پرچمداران مبارزه علیه ناسیونالیسم بودند و حالا یکی دیر تر و یکی زودتر، در کنار منصور حکمت قرار گرفتند. و بدنبال آن ناسیونالیسمی که الان عبدالله مهدی روشن تر از همه نمایندگی میکنند رفتند. سئوالی که میتواند مطرح شود اینست که چرا شما نوشته ایرج فرزاد و این عمل و حساسیتی که نشان داده اند را به ناسیونالیسم خلقی منتسب میکنید؟ آن مبارزه ضد ناسیونالیستی این دوستان کجای این تصویر قرار میگیرد؟

حمید تقوایی: ابتدا این نکته را بگویم که من، بر خلاف شبوه نامرضیه ای که ایرج فرزاد و کورش و خیلی از این دوستان دارند، سابقه افراد را در بحث سیاسی و نظری دخالت نمیدهم. چه این سابقه مثبت باشد و چه منفی. منصور حکمت میگفت که سابقه افراد بدرد بیوگرافی میخورد و نه بحث و جدل نظری و سیاسی. حالا این دوستان مدام و از جمله در همین نوشته ایرج داستان زندگیشان را به رخ ما میکشند و بیاد غیبت صغرا و کبری من میافتند و

بخودشان هم میگویند حکمتیست!

ببینید عبدالله مهتدی در کومه له پرچمدار مارکسیسم انقلابی و یکی از کسانی بود که خط اتحاد مبارزان را جا انداخت و کومه له را به چپ سوق داد، بعدا خود همین شخص پرچمدار ناسیونالیسم شد و دیدیم به کجا رسید. حالا کدام عبدالله مهتدی واقعی است؟ من میگویم هر دویشان. آدمها در زمان و مکان معنی دارند. من هم همینطورم شما هم همینطورید و این دوستان منشعبمان هم همینطور اند. بنابر این اینکه کسی در يك دوره ای با ناسیونالیسم جنگیده است باید جزو افتخارات آن شخص ثبت شود، اما دلیلی بر حقانیت مواضع امروزی وی نمیشود. هیچکس این افتخارات را از این دوستان نمیگیرد. این دوستان در کنار منصور حکمت ایستادند و با خط راست جنگیدند و به همین خاطر قابل احترامند. اما این هیچ ربطی به نظرات امروز این دوستان ندارد. بیوگرافی بدرد بحث و جدل و موضع گیری سیاسی نميخورد.

يك نکته دیگری که باید توجه داشت اینست که در همان زمان هم ناسیونالیسمی که این دوستان بر علیه اش جنگیدند اساسا ناسیونالیسم صریح و عریان و سنتی بود که با حزب دموکرات نمایندگی میشد و در قطعنامه پیشنهادی که عبدالله مهتدی بر سر جنگ اول خلیج نوشت دم خروس اش زد بیرون و میخواست دوستان حال و آینده اش را در اتحادیه میهنی جستجو کند. این خیلی روشن ناسیونالیسمی بود که کمپ خودش را انتخاب کرده بود و میخواست برود کنار طالبانی و بارزانی یعنی همانجا که امروز قرار گرفته بایستد. منصور حکمت و همه ما از جمله دوستان منشعب در برابر این ناسیونالیسم ایستادیم اما در این مصاف آن ناسیونالیسم خلقی و میلیتانت خیلی کم زیر ضرب قرار گرفت. هیچ نوشته روشن و نسبتا جامعی در نقد آن سنتهایی که در کومه له بود در آن دوره وجود ندارد. آن صراحت و روشنی که در حمله به ناسیونالیسم رسمی و سنتی کرد وجود داشت و بعنوان مثال در تبلیغاتی که رادیو انقلاب، رادیوی کومه له در آن زمان علیه حزب دموکرات میکرد، منعکس میشد، در نقد ناسیونالیسم میلیتانت کرد دیده نمیشد. بخصوص در دوره جنگ با حزب دموکرات نقد عمیقی به ناسیونالیسم رسمی کرد در رادیو مطرح میشد ولی من بیاد ندارم با همین عمق و وسعت ناسیونالیسم خلقی هم مورد انتقاد قرار بگیرد. نه تنها این انجام نمیشد بلکه در برابر چنین تبلیغاتی مقاومت میشد. ناگزیر بودیم با نقد تبلیغ پروسه این مقاومت را کنار بزنیم. بستر تبلیغات کومه له فرهنگ خلق و تمکین به خلق بود. همان موقعی که کومه له آن حملات را به حزب دموکرات میکرد یکی از سرودهای انقلابی که در کومه له خوانده میشد "کردستان

خوشه خاکی دلگیره" بود. شخصیهائی مثل شیخ عزالدین برای کومه له بعنوان يك شخصیت مبارز کرد محترم بودند، هیچوقت هیچ نقدی بر نظرات و سیاستهایشان گذاشته نمیشد و حتی از رادیو کومه له پیامهایشان پخش میشد.

میخواهم بگویم در هیچ دوره ای و از جمله در دوره جدائی و مبارزه حاد علیه ناسیونالیسم در خود کومه له این جدل دامنه اش تمام ابعاد ناسیونالیسم خلقی و ناسیونالیسمی که در خود کومه له جا خوش کرده بود را در بر نگرفت و در سطح نقد ناسیونالیسم عربیان و صریح و کریه سنتی کرد، ناسیونالیسم صریحا ضد زن، مذهبی و سازشکار با دولت مرکزی باقی ماند. با اینهمه من ادعا نمیکنم این رفقای سابق ما از سر ناسیونالیسم از حزب جدا شدند. بحث من این نیست. در جواب به سؤال قبل هم اشاره کردم که ناسیونالیسم از کانال سابقه و تاریخ زندگی این دوستان اهمیت پیدا میکند و خود را نشان میدهد. و در تفکر آنها و موضع گیریهای آنان و حتی عکس العمل عصبی و هیستریکشان انعکاس پیدا میکند.

ببینید ما بارها از این دوستان شنیده ایم از جمله در همین نوشته ایرج فرزاد که "بحث حزب و قدرت سیاسی داستان زندگی ما است. کمونیسم کارگری داستان زندگی ماست". آدم کم کم شك میکند که این دوستان مثل اینکه عاشق داستان زندگی خودشان هستند تا تئوریهای منصور حکمت. آنقدر این سوابق گذشته برای این دوستان مهم است که هر نوع نقدی بر داستان زندگی این دوستان میشود حمله به کمونیسم کارگری. برای این دوستان تحلیل این گذشته و نقد این گذشته ممنوع است. هر چه هست باعث افتخار است، هر چه هست سلحشوری است، و هر چه هست کمونیسم کارگری است. یادم میآید در پلنوم بیستم وقتی در معرفی قطعنامه حزب و جامعه در ایران من در اهمیت نقش رهبران عملی در شهرهای ایران و از جمله در کردستان صحبت کردم، چند نفر از این دوستان ناراحت شدند و ناراحتیشان هم صریحا ابراز کردند. گفتند پس ما چی؟ ما رهبران باسابقه تر چه میشویم؟ که من مجبور شدم بگویم شما سرهنگان و سرلشکرها هستید، من دارم راجع به سرگردها و ستوانها صحبت میکنم. ناگزیر شدم این فرمولبندی را بدهم که خاطرشان جمع شود. این نشان میدهد که تا چه حد گذشته و سابقه برای این دوستان مهم است. به نظر من این خدشه ناپذیری سابقه از آنجا که در مقطعی با ناسیونالیسم خلقی آغشته شده، ناسیونالیسم را هم تطهیر و تقدیس میکند. یا بهتر است این طور بگویم هر نقدی به ناسیونالیسم که این گذشته را زیر سؤال ببرد و به تریج قبا و یا باید گفت کوا پانتول دوستان ما بر بخورد، محکوم و ممنوع و غیر قابل قبول است. ولی عین همین حمله به ناسیونالیسم رسمی کرد مجازست و خود رفقای سابق ما هم پرچمدارش بوده اند و

هستند. و طبعاً حمله به ناسیونالیسم خلقی فارس هم کاملاً مجازست چون به سابقه این رفقا مربوط نمیشود.

به همین خاطرست که من میگویم از کانال سابقه مساله ناسیونالیسم برای این دوستان مطرح است.

مصطفی صابر: در جریان انشعاب از حزب کارگری ایران بخش عمده منشعبین از کمیته کردستان و کادرهای سابق جنبش کردستان بودند. فکر میکنید علت این چیست و چرا این ترکیب از حزب جدا شد؟ آیا این بحثی که در مورد سابقه دارید به این مساله مربوط نمیشود؟

حمید تقوایی: بله سؤال مهمی کردید چون جدا شدن این ترکیب از حزب يك واقعیتی ایست که کسی هنوز توضیح نداده است. من نظری در این مورد دارم که در اینجا بیان میکنم و این نظر هم قبل از مطرح شدن نوشته اخیر ایرج داشتم و در یکی از بحثهای جانبی کنگره پنجم برای بعضی از شرکت کنندگان بیان کردم. مشاهده ای که داریم اینست که اکثریت بالائی از کسانی که حزب را ترك کردند یا عضو کمیته کردستان و یا از شورای کادرهای کردستان بودند و یا در هر حال سابقه شان به جنبش در کردستان بر میگشت. چرا این اتفاق افتاد؟ ظاهر قضیه اینست که کورش مدرسی نظراتی داشت که این دوستان طرفدار آن نظرات بودند و در يك جدال درون حزبی ترجیح دادند حزب را ترك کنند. ولی این فقط ظاهر قضیه است. کمی عمیق تر بشویم میبینیم که این تقسیمبندی بر اساس نظرات درست نیست به این دلیل ساده که بسیاری از این رفقا هیچ نوع دفاعی از نظرت کورش مدرسی نکردند. به نظر من به این خاطر که قبول ندارند این نظرات را. در سمینارها و نوشته هایشان گفتند که اینها نظرات خود کورش است و هنوز هم میگویند و به رخ ما میکشند که ببینید ما در کنفرانس حزبمان تا کنگره چهار را قبول کرده ایم و ما هم گفته ایم جمهوری سوسیالیستی و ما هم گفتیم يك دنیای بهتر و این را دلیلی میگرفتند بر اینکه حملات ما به تزه های کورش نظیر سوسیالیسم زود است و انقلاب دموکراتیک است و غیره بیمورد بوده است! بسیار خوب پس حرفهای کورش را قبل ندارید دیگر، چرا همین را نگفتید و نمیگوئید؟ حالا در برابر ما میگویند "ببینید هیچیک از بحثهای رفرا ندوم و حجابریان و دولت موقت در نظرات حزب ما نیست!" خوب دوستان عزیز چرا جدا شدید، اینها در نظرات ما هم نیست! اصلاً مجادله از اینجا شروع شد که در نظرات کورش این ترها بود. و تمام نقد من و بقیه همنظران من همین ترها بود. من مشخصاً با وسواس عجیبی

تاکید میکردم نظرات معین یک فرد معینی را نقد میکنیم. اما دوستان فوراً یک موضع، و شاید بهترست بگویم بی موضعی، جمعی گرفتند و گفتند تفتیش عقاید نکنید! من نمیدانستم هیچیک از این رفقای که میگفتند تفتیش عقاید نکنید چه نظری دارند و هنوز هم نمیدانم. واقعا نمیدانم. تزه‌های عجیب غریبی داده شد که نه در کمونیسم کارگری سابقه داشت و نه در مارکسیسم انقلابی. انقلاب دوباره مرحله بندی شد، گفته شد انقلاب دموکراتیک داریم، گفته شد تز سلبی اثباتی یعنی انقلاب دموکراتیک، گفته شد بعد از بقدرت رسیدن جمهوری سوسیالیستی را اعلام نمیکنیم. گفته شد آنجا هم که اقدامات اقتصادی میکنیم به سرمایه دارن قول میدهیم کارگران اعتصاب نکنند، و این حرف را هم گذاشتند توی دهان منصور حکمت و یک اعتصاب شکن تمام عیار از او ساختند. همه این حرفها زده شد اما هیچیک از این دوستان یک صدای اعتراض بلند نکرد. اینها نظراتی آشکارا راست و مغایر با برنامه و سیاستهای حزب بود. این واقعیت در بحثهای درونی حزب صریح و روشن و مستدل نشان داده شد اما با این همه هیچگاه از جانب این دوستان که اکثریت بالائی از آنان از کادرهای برخاسته از جنبش در کردستان بودند، برسمیت شناخته نشد. این سؤال مطرح میشود که چرا؟ چرا این واقعیت را طرح نکردند و از اینجا دوباره برمیگردیم به بحث سابقه. برای این دوستان اهمیت بحثهای کورش مدرسی، مضمون آن و دوری و نزدیکی اش به مارکسیسم و کمونیسم کارگری نبود، اهمیتهش در آن بود که یک سابقه ای را تقدیس میکرد و ارج میگذاشت و محترم میشمرد. بقول انگلیسیها "glorify" میکرد. و در حزب بعد از منصور حکمت مصونش میکرد و محفوظش میداشت. سابقه رفقای که تعبیر کورش از حزب و قدرت سیاسی را با داستان زندگیشان منطبق می یافتند.

داستان زندگی این رفقا انقلاب سراسری نبود، اعتصاب کارگری هم نبود، تظاهراتها و شورشهای شهری هم نبود، اگر هم در دوره ای بود، به هر حال در دوره ای که به کوه زدند و شدند کومه له زحمتکشان و بعد کومه له حزب کمونیست ایران، داستان زندگیشان چیز دیگری بود. داستان زندگیشان پیشمرگاییتی و پادگان گیری و مبارزه نظامی با جمهوری اسلامی بود. کاری که کورش مدرسی کرد این بود که با تئوری که برای حزب و قدرت سیاسی آورد این نوع مبارزه را که دوره اش حتی در کردستان هم به سر آمده در محور و صف اول استراتژی تصرف قدرت حزب تعریف کرد. گفت با چهل هزار نفر هم میشود رفت فتح کرد. میشود خانه سه نفر را گرفت و کار را تمام کرد. میشود انقلابی هم در کار نباشد و قدرت را بگیریم و اصلا به احتمال زیاد انقلابی در کار نیست. گفت حکومت حزبی داریم، گفت میشود دولت موقت با احزاب دیگر

درست کرد. گفت این انقلاب سوسیالیستی نیست و سوسیالیسم مردم را رم میدهد و غیره و غیره. وقتی این تزاها را کار هم میگذارید میبینید تصویر کاملی از همان جنبش ملی و مبارزه پیشمرگایتی در کردستان بدست داده میشود. پیشمرگایتی به انقلاب احتیاجی ندارد چون بقدرت خود پیشمرگه همه کارها را میشود کرد. حکومت احزاب جزئی از سنت جنبش کردستان است و ملیون کرد از قاضی محمد تا امروز همیشه برای حکومت حزبی جنگیده اند. جنبش پیشمرگایتی مبارزه و انقلاب شهری را نمیدید و یا حداکثر پشت جبهه خود تعریف میکرد و امروز هم این دوستان با "انقلابی در کار نیست" و "انقلاب سواری نکنید" با همان زبان سخن میگویند. و "دوره سوسیالیسم نیست" و "انقلاب دموکراتیک است" و غیره هم به سنت ناسیونالیسم خلقی میچسبد، چون معنی همه اینها هم یعنی مبارزه پیشمرگایتی مهم است و پیشمرگه به این اعتبار هم قهرمان اصلی داستان باقی میماند. این تئوریهها بخاطر مضمونش نبود که دوستان ما را جذب کرد بلکه به این دلیل بود که يك سابقه ای را تئوریزه کرد و در محور گذاشت و اینبار هم بطور مستقیم و غیر مستقیم گفت "فکر نکنید تظاهرات شهری و اعتصاب ها و قیامها و آنهم با پرچم سوسیالیسم قرار است اتفاق بیفتد. اینها خیلی خوب است البته، آرمان ماست، ولی بعدا، بعد از تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی، اتفاق میافتد". در بیانیه حزب جدیدشان انقلاب را رسماً به بعد از تصرف قدرت سیاسی حواله کردند! یعنی فعلاً تا سرنگونی جمهوری اسلامی، که همه داستان هم بر سر همین است، دوستان ما قهرمانان اصلی مبارزه میمانند چون این دوستان استاد سرنگونی بدون انقلاب و استاد تشکیل دولت ائتلافی و استاد حکومت احزاب هستند. این روایت از حزب و قدرت سیاسی و این روایت از منصور حکمت داستان زندگی این دوستان است و طبیعی است که بدلشان میچسبد و جذبشان میکند. این روایت ناسیونالیسم خلقی از تئوری تصرف قدرت سیاسی است و بر میگردد به سنت کومه له قبل از حزب کمونیست ایران.

منتهی "تراژدی" اینجاست که آن دوره گذشته. تراژدی برای دوستان ما در اینست که در شهرهای کردستان کسی دیگر این اهمیت را به پیشمرگه نمیدهد. "تراژدی" برای نوستالژی کرد اینست که در کردستان شهرها، کارگران و زنان و جوانان و کودکان بپا خاسته اند و پیشمرگایتی و کوه و کیش اسلحه حاشیه ای شده است. اما برای کمونیسم شهری، کمونیسم کارگری، تمام جذابیت و شفافیت قضیه اینجاست. امروز دیگر اعتصاب کارگران نساجی و کارخانه شاهو و فستیوال آدم برفی جنبش در کردستان را نمایندگی میکند. وقتی کارگران شاهو آهنگ پاپ غربی *life is life* را به کارگران نساجی تقدیم میکنند و نه سرود "کردستان خوشه خاکی

دلگیره" و "کس نه له کورد موردوا" یا آهنگهای شوان و رزازی را، روشن میشود که تا چه حد جنبش در کردستان از تصویر سنتی هل پرکه و جامانه و حتی لهجه و زبان کردی اصیل دور شده و انقلاب شهری را در دستور قرار داده است. تراژدی برای دوستان ما در اینست. تراژدی حاکم شدن گذشته بر حال است. سابقه مهم و محترم است اما وقتی گذشته بر حال سایه میاندازد، وقتی مواضع امروزتان را با نوستالژی دیروزتان می‌خواهید توجیه و تئوریزه کنید این دیگر ربطی به بزرگ داشتن گذشته ندارد، این نشانگر وخامت "حال" است. بازهم تکرار میکنم بقول منصور حکمت سابقه بدرد کتاب بیوگرافی می‌خورد ولی به کار جدل سیاسی و مبارزه نظری نمی‌آید. کورش مدرسی با تئوریهایش به این دوستان امکان داد که دیروز را با امروز اشتباه بگیرند و به گذشته خودشان لم بدهند. اگر این نوستالژی را کنار می‌گذاشتند میتوانستند به این موقعیت نرسند. اگر خودشان را ورای یک دوره مبارزه رادیکال در کردستان میدیدند و خودشان را قهرمانان امروزی کمونیسم کارگری بحساب می‌آوردند مساله فرق میکرد. اگر به استقبال بحث حزب و جامعه می‌آمدند و باستقبال بحث رهبران عملی می‌آمدند مساله حل میشد ولی متاسفانه این کار را نکردند. کورش مدرسی با حرفهائی که صورت ظاهرش را هیچکس قبول ندارد و کورش خودش هم نیمی از آنها را قبول ندارد این دوستان را حول سابقه و گذشته شان جمع کرد و وقتی این بحثها از هر طرف در حزب زیر فشار انتقاد قرار گرفت آنان را با خود بیرون برد. علت اینکه بخش اعظم دوستان منشعب از کمیته کردستان و از کادرهای با سابقه در جنبش کردستان بودند در این واقعیات است. این را هم بگویم که صحبت من در مورد دوستان رده بالای بخش انشعابی است. اعضا و آن بخشی که از رده های پاتین تر رفتند به هزار و یک دلیل دیگری رفتند، سوابق و دوستیها و کمپینهای تلفنی که راه انداختند همه اینها نقش داشت. بحث من بر سر اکثریت اعضای انشعابی کمیته مرکزی است. دوستانی که قهرمانان مبارزه در آن دوره کردستان بودند و این سابقه نقش تعیین کننده ای در موضع گیریها امروزشان دارد.

این دوستان ما سابقه درخشانی داشته اند ولی مثل هر انسانی این سابقه مملو است از هزار و یک افت و خیز. باید جنبه های منفی اش نقد بشود کنار زده شود و جنبه های مثبتش گرامی داشته شود. سابقه من اینطورست، سابقه شما اینطور است و سابقه هر مبارزی همین است. ولی این دوستان وقتی حزب را ترک میکردند تکیه کلامشان این بود که حزب قدرت سیاسی داستان زندگی ماست و حتی برخی خودشان را رهبران مادام العمر میدانستند. من در صحبتی گفتم رهبری باید هر روز کسب شود و مادام العمر نیست و در مقابل این دوستان

گفتند رهبر مادام العمرند و رفتند که رهبر بمانند چون میدانستند در این حزب شانس زیادی برای حفظ صندلی رهبری برایشان نمانده است.

مساله سابقه به نحو مستقیم تر و صریح تری نیز در موضع گیریها و گفته های این دوستان از شروع اختلاف نظرات در حزب تا همین امروز خود را نشان میدهد. اولین باری که بحث سابقه مطرح شد از جانب کورش مدرسی بود در پاسخ به خود شما. اگر اشتباه نکنم در بحثهای داخلی که در مورد شورا داشتیم شما جواب يك نوشته او را داده بوید و ایشان در دفاع از مضمون بحثش یکی از استدلالهایش این بود که: آن موقعی که من و رفقای هم نظر من در کردستان چنین و چنان میکردیم شما کجا بودید؟! این نوع نحوه رجوع به سابقه و مقایسه سابقه ها در بحث و جدل مغایر همه سنتها و پرنسیبهای جنبش ماست. من همان موقع این نکته را به کورش یاد آور شدم اما در ادامه بحثها این نوع رجوع به سابقه بارها در گفته ها و نوشته های این دوستان تکرار شد و در نوشته اخیر ایرج هم داستان زندگی پر افتخار این دوستان یکبار دیگر با غیبتهای کبری و صغری من مقایسه شده است! آخرین باری که در بحثهای داخلی این نوع گرو کشی از گذشته را مقابل من گذاشتند گفتم فرض کنید دیروز به این حزب پیوسته ام و دارم نظرات شما را نقد میکنم. گفتم فرض کنید با امضای ناشناس نقدتان کرده ام، جوابم را بدهید. معضل دوستان این بود که جواب نداشتند. من یادم می آید در دوره بحث با عبدالله مهتدی او نیز به همین شیوه پای سابقه را به میان کشیده بود و در پاسخ منصور حکمت نوشته بود آن زمان که عمر ایلخانی زاده در میان کارگران کوره پزخانه ها فعالیت میکرد تو کجا بودی؟ حالا عین همین حرف را این دوستان تحویل ما میدهند. مثل اینکه راهها و افقها که به هم نزدیک بشود استدلالها هم یکی میشوند!

نکته جالب اینست که در پرونده سوابقی که ایرج فرزاد رو کرده جانباختن پیشمرگان با شعار زنده باد سوسیالیسم را بیای خودشان نوشته است! بله این سابقه درخشانی است اما نمیفهمم چه ربطی با ایرج فرزاد و دوستانش دارد. آیا ادامه و آخر عاقبت سنت جنگیدن با شعار زنده باد سوسیالیسم این تز است که سوسیالیسم مردم را رم میدهد؟ آن پیشمرگه ها جان باختند که امروز بگوئیم شرایط برای سوسیالیسم آماده نیست؟ با شعار زنده باد سوسیالیسم جان باختند که ۲۰ سال بعد کسانی که خودشان را حکمتیست میدانند بگویند نوبت سوسیالیسم هنوز فرا نرسیده؟ نه دوستان عزیز اینجا دیگر در سابقه سازی به کاهدان زده اید. ادامه جنگ پیشمرگه سوسیالیست جنبشی است که پرچم سوسیالیسم بپا خیز برای رفع تبعیض را بلند کرده است که این هم دیگر نه با گذشته بلکه با حال رفقای سابق ما کاملا متناقض است.

مصطفی صابر: لطفا يك مقدار به پایه های اجتماعی این واقعیت که در حزب اتفاق افتاد اشاره بکنید. منظورم اینست که به هر حال این تحولات را صرفا نمیشود با مکانیسم درونی خود حزب کمونیسم کارگری و با سابقه این دوستان و اینکه از کجا آمده اند و چه تمایلاتی را دنبال میکردند، با اینها نمیشود توضیح داد. سؤال جدی اینست که چرا بعد از مرگ منصور حکمت این دوستان خودشان را به نوعی بقول شما بی پناه دیدند و به سابقه شان رجوع کردند؟ چه اتفاقی افتاد؟ هر کسی فعالیت میکند نسبت به فعالیتهایش رو بجامعه جا و مقامی برای خودش دارد و میتواند به آن اتکا بکند. چطور شد که این دوستان خودشان را در سابقه شان غرق کردند و چطور شد که علیرغم اینکه نظراتی را قبول هم نداشتند پشت این نظرات رفتند؟ زمینه های اجتماعی این امر چه بود؟

حمید تقوایی: من فکر میکنم زمینه های اجتماعی حتما نقش تعیین کننده ای داشت ولی نه لزوما وضعیت اجتماعی همان لحظه ای که این اتفاق افتاد. ببینید آن سابقه ای که من میگویم زندگی خصوصی این دوستان را در نظر ندارد، بلکه سابقه يك جنبش اجتماعی عظیم است که به آن میگویند جنبش خلق کرد، جنبش پیشمرگایتی. پایه های اجتماعی این تحول امروز در حزب ما در نهایت آن جنبش است. این را بعدا توضیح میدهم اما تا آنجا که به شرایط امروز مربوط میشود، به این نکته باید توجه داشت که در شرایط حاضر جنبش ملی کرد در کردستان عراق، و در کل عراق، بسیار فعال شده است و نمایندگان، بارزانی و طالبانی، به قدرت محلی و مرکزی راه پیدا کرده اند. این ناسیونالیسم کرد در ایران را هم تقویت میکند و به احزاب ناسیونالیستی در کردستان امید و زمینه جدیدی برای نزدیک شدن به قدرت سیاسی میدهد. بخصوص اگر مثل کورش تئوری فروپاشی و "انقلاب سواری نباید کرد" و غیره را داشته باشید حکومت احزاب در کردستان يك سیر محتمل است و اینکه بدون انقلاب و بصورت حکومت احزاب باید لااقل در کردستان قدرت گرفت ممکن به نظر میرسد. این سناریو با تزه های عمومی این دوستان در رابطه با حزب و قدرت سیاسی در کل ایران کاملا خوانائی دارد، یا بهترست بگویم آن تئوریه ها اساسا برای توجیه این نوع سیاستهای عملی ساخته شده. وقتی کسی تئوری اش سوسیالیسم زود است و عدم اعلام جمهوری سوسیالیستی پس از تصرف قدرت و حزب اقلیت و حکومت حزبی و دولت موقت و غیره باشد قاعدتا در کردستان هم سیاستش برپائی نوعی حکومت موقت میشود که احتمالا حزب دموکرات و یا کومه له ابراهیم علیزاده هم جائی در آن داشته باشند. در خود صفوف ما این نوع سناریوها از جانب کورش و رفقای

همنظرش مطرح شد. مقارن با بحث استراتژی در دفتر سیاسی در اکتبر ۲۰۰۲، که الان با عنوان "در نقد توهم تصرف قدرت سیاسی بدون انقلاب و سوسیالیسم" روی سایتهای حزب هست، در کمیته کردستان این هم مطرح بود که یک نوع حکومت حزبی و یک نوع ائتلافی با کومه له ابراهیم علیزاده و حزب دموکرات ممکن است عملی باشد. حتی این دوستان در مورد ضرورت حکومت حزبی در کردستان، در شرایطی که حکومت مرکزی ضعیف شود، با ارجاع به نمونه سیاست و شیوه حزب دموکرات صریحا صحبت میکردند. و من فکرمیکنم اگر در آن جلسه دفتر سیاسی برخورد تایید آمیزی به تزهای راست روانه کورش میشد این سیاست ائتلافی با احزاب کرد به شکل صریح تری در دفتر سیاسی نیز مطرح میشد. قبلا هم گفته ام که من و رفقای هم‌منظم در دفتر سیاسی اجازه ندادیم تئوریهای کورش مدرسی پس از پلنوم ۱۶ به سیاست عملی حزب تبدیل شود و یک نمونه اش همین مورد کردستان است.

اینها آن نکاتی است که در مورد زمینه های اجتماعی سر برآوردن این نظرات در حزب در شرایط امروز میتوانم اشاره کنم. گرچه همانطور که گفتیم زمینه اجتماعی این نظرات اساسا به این عوامل مربوط نمیشود بلکه حتی همین امروز هم جنبش خلقی در کردستان در دوره اوجش، یعنی پس از یورش ۲۸ مرداد خمینی و ادامه انقلاب ۵۷ در کردستان در پوشش جنبش ملی و بمیدان آمدن وسیع ناسیونالیسم میلیتانت و سنتهای پیشمرگایتی در کومه له و کلا چپ کردستان را عوامل اجتماعی قوی تری می بینم. این تاریخچه و گذشته در موضعگیری دوستان ما عامل براتب مهمتری است تا آنچه در کردستان ایران و عراق درحال حاضر دارد اتفاق میافتد. بگذارید این را بیشتر توضیح بدهم.

ببینید اینجا مساله نسلها مطرح است. در جلسه ورك شاپ جوانان هم تم بحث من تفاوت نسلها بود. منصور حکمت هم بارها، اگر اشتباه نکنم آخرین بار در سمینار آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود، به همین فاکتور نقش نسلها در روند تحولات کمونیسم در ایران اشاره کرده بود. مساله مشخصا اینست که ذهنیت و سبک فعالیت و آمل و آرزوها و شناخت و انتظار از خود و جامعه برای نسل جوان امروز کاملا متفاوت است از زمانی که ما جوان بودیم. ما عادت کرده بودیم که آهسته برویم و بیاییم و سر چها راه ها جزوه و شبنامه با یکدیگر رد و دل کنیم. جوان امروزی بلند میشود در جلسه سخنرانی خاتمی در دانشگاه حرفش را صریحا میزند، شعار نان و آزادی و برابری را هم بالا میبرد و طوری با رژیم در میافتد که انگار چپ فرانسه است. منصور حکمت به این واقعیت اشاره کرد. بحث من هم در همان چارچوب است. به این معنی از نقطه نظر اجتماعی کمونیسم و تصور عمومی در جامعه از چپ و کونیست بودن و

مبارزه کمونیستی کردن يك موضوع نسلی است. و بحث من در ورك شاپ اینست که از لحاظ نظری و حزبی کمونیسم منصور حکمت با انتظارات و بینش نسل جوان خوانائی دارد. این کمونیسمی است که از یکسو از لحاظ نظری به نقد عمیق مارکسیستی از سرمایه داری مبتنی است و در نقد پوپولیسم و کمونیسم غیر کارگری نسل گذشته شکل گرفته است و از سوی دیگر از لحاظ اجتماعی بر هیچ يك از دستاوردها و مقاطع پیروزی خود اکتفا نکرده است و لم نداده است و مدام به پیش رفته است. مدام پیش رفتن و عمیق تر و همه جانبه تر شدن یکی از خصوصیات منصور حکمت است. برای او پیروزی بر پوپولیسم پایان کار نیست، تشکیل حزب کمونیست ایران هم همینطور و تشکیل حزب کمونیست کارگری هم همینطور. نقد به کم قانع شدن و به پیشروها دلخوش کردن و به گذشته لم دادن يك وجه همیشگی کمونیسم منصور حکمت و رمز شادابی و سر زندگی و پیشروی مدام آنست. منصور حکمت مدام مصافهای امروز را می بیند و مینویسد و میگوید و بنابراین پرچمدار نسل امروز هم هست. ولی این خصوصیت لزوما برای همه کادرهای حزب ما صادق نیست و بخصوص برای کسانی نظیر دوستان منشعب ما که گذشته پر افتخاری دارند گذشته بر حال سنگینی میکند. و این گذشته همانطور که گفتم يك جنبش اجتماعی است و نه موقعیت و خصوصیت شخصی افراد. اگر ما مدام این گذشته اجتماعی - سیاسی خودمان را تحلیل و نقد نکنیم، اگر داستان زندگیمان را با کمونیسم کارگری اشتباه بگیریم، اگر نفهمیم که واقعیت امروز تجارب گذشته و مواضع مبتنی به آن را مدام نقد و رد میکند، اگر مدام مثل لنین تزه‌های آوریل و مثل منصور حکمت مارکسیسم و مصافهای امروز ننویسیم و مطرح نکنیم و جا خوش کنیم در مواضع، طرز فکر و سنت و دستاوردها و افتخارات تا کنونی مان آن وقت کمونیسم ما نه تنها ربطی به کمونیسم کارگری و حکمتیسم ندارد بلکه نقطه مقابل آنست، آنتی حکمتیسم مطلق است. منصور حکمت همیشه مخالف سر سخت این دلخوش کردنها و لم دادنها بود و این دوستان منتخب متاسفانه به گذشته پرافتخار و تاریخ زندگیشان لم داده اند و آنرا حتی تا سطح موضعگیری و سیاستهای امروز تئوریزه کرده اند.

مصطفی صابر: چرا امروز این نوع لم دادن به گذشته و تئوریزه کردن آن ضروری شده

است؟ چرا تا زمانی که منصور حکمت زنده بود با این مسائل مواجه نشدیم؟

حمید تقوایی: این نیاز به اتکا به گذشته و تئوریزه کردن آن، خود از تغییرات سیاسی در جنبش مبارزاتی مردم در کردستان و در سطح کل ایران ناشی میشود.

امروز اولاً جنبش کردستان آن جایگاه مهمی که در دوران کومه له و حزب کمونیست ایران در رابطه با کل مبارزه مردم در ایران داشت را ندارد و ثانیاً در خود جنبش در کردستان پیشمرگایتی جایگاه سابق خود را از دست داده است. جنبش کردستان بعد از سقوط شاه در واقع ادامه انقلاب ۵۷ بود. مقاومت مسلحانه ای که در برابر یورش خمینی به کردستان درگرفت ربطی به مساله ملی و خود مختاری و غیر نداشت، مردم در کردستان مثل بقیه مناطق ایران بر علیه رژیم شاه انقلاب کرده بودند و جمهوری اسلامی را بعنوان رژیم برآمده از انقلابشان نمی پذیرفتند. در برابر یورش دولت مرکزی، انقلاب در کردستان به قالب ملی فرو رفت، به کوه زد و با اتکا به سنت مبارزه مسلحانه و پیشمرگایتی در برابر جمهوری اسلامی ایستاد. در شرایطی که رژیم انقلاب را در مناطق دیگر به عقب رانده و به شکست کشانده شده بود، کردستان به پایگاه انقلاب و صف اول مبارزه علیه ارتجاع تازه بقدرت رسیده تبدیل شد. کومه له بعنوان شاخه چپ این جنبش متولد و سریعاً توده ای شد و بعد هم حزب کمونیست ایران در مناطق آزاد کردستان و تحت حمایت نیروی پیشمرگ، در شرایطی که رژیم هزاران کمونیست را دستگیر و اعدام کرده بود، تاسیس گردید. مارکسیسم انقلابی و سپس کمونیسم کارگری پرچم نظری حزبی شد که کومه له - بخش رادیکال و چپ آن - یک جزء مهم آن بود. اما از نظر اجتماعی، همچنان موقعیت ویژه جنبش مسلحانه کردستان بود که به حزب جایگاه اجتماعی ویژه ای میداد. تمام کوششهای آن دوره منصور حکمت برای نشان دادن اهمیت شهرها و مبارزات کارگری در شهرها و تعریف نیروی پیشمرگ بعنوان بازوی مسلح جنبش سوسیالیستی در کردستان در نقد همین سابقه اجتماعی کردی - پیشمرگایتی کومه له صورت گرفت. اما هر چه از انقلاب ۵۷ دور تر میشدیم موقعیت ویژه جنبش کردستان نیز بیشتر رنگ میبافت. از یکسو رژیم سلطه اش بر کردستان را میگستراند و نیروی پیشمرگ را به خارج از شهرها میراند و از سوی دیگر در سراسر ایران جنبش توده ای تازه ای، جنبش سرنگونی طلبانه ای که دیگر سابقه اش به انقلاب ۵۷ بر نمیگشت، وسیعتر و قویتر میشد. ۱۸ تیرها و ۱۶ آذرها و شورشهای شهری و مبارزات کارگری در یک سطح سراسری شکل میگرفت و پیش می آمد. این جنبش بویژه در دو سه سال اخیر شکل و مضمون رادیکال تر و چپ تری بخود گرفت. نقش حزب کمونیست کارگری در زمینه سازی و شکل دهی به این جنبش غیر قابل انکار است. حزبی که حلقه رابطش با جامعه و اساس نفوذ اجتماعی اش جنبش انقلابی در کردستان و در محور آن مبارزه مسلحانه پیشمرگان بود، امروز در یک مقیاس سراسری و به اتکا به سیاستها و پراتیک بیست و پنجساله خود در یک مقیاس سراسری نفوذ اجتماعی کسب کرده و جایگاه

ویژه ای در عرصه سیاست پیدا کرده است.

به موازات این تحول در خود کردستان نیز شهرها و مظاهر مبارزات کارگری و شهری، باز عمدتاً به یمن فعالیت‌های حزب، نقش برجسته و تعیین کننده ای پیدا کرد و پیشمرگه و پیشمرگایتی در عرصه مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی نیز حاشیه ای شد و به "بیرون مرزها"ی جنبش سرنگونی طلبانه مردم رانده شد. امروز چهره جنبش در کردستان را فستیوال آدم برفی و اول مه سقز و ۸ مارس و اعتصاب کارگران نساجی سنندج ترسیم میکند و این دیگر از لحاظ سابقه و فرم و سنتها نیز نه تنها هیچ ربطی به ناسیونالیسم کرد چه میلیتانت و یا غیر میلیتانت ندارد، بلکه عملاً و اجتماعاً در نقطه مقابل آن قرار دارد. آنچه در حزب کمونیست ایران منصور حکمت در سطح نظری و سیاسی برای تحقق اش می‌جنگید امروز با پیشرویه‌های حزب او و روند تحولات جامعه متحقق شده است. مبارزه ای که امروز در کردستان جاری است با کمونیسم کارگری تماماً تنیده شده است. امروز ویژگی کردستان در مبارزه مسلحانه و اشکال به ارث رسیده از جنبش ملی نیست، بلکه در رنگ سرخی است که حزب ما به جنبش در کردستان زده است. جنبش در کردستان از لحاظ سیاسی و حزبی و اجتماعی، در شکل و محتوی، تماماً از جنبش ملی بریده است. این کمونیسم کارگری اجتماعی شده است و از این نقطه نظر، یعنی از لحاظ پایگاه و نفوذ اجتماعی و درجه دخالت و فعالیت حزب، جنبش در کردستان موقعیت جلوتری نسبت به ایران دارد.

انعکاس و ترجمه این وضعیت اجتماعی در حزب ما رنگ باختن ویژگی کادرهای برخاسته از جنبش مسلحانه کردستان و "داستان زندگی" آنها در فعالیتها و حضور و نفوذ اجتماعی حزب حتی در خود کردستان است. موقعیتی که روزی شرایط جامعه به این دوستان میداد، امروز در غیاب این شرایط باید در سطح نظری از خود پاسداری کند. تزهایی که کورش تحت عنوان حزب و قدرت سیاسی مطرح کرد در واقع نوعی کردستانیزه کردن کل سناریوی انقلاب ایران است. موقعیتی که حتی در کردستان از دست رفته، در نظر و ذهن در کل ایران بازسازی میشود و این اجازه را میدهد که دوستان ما رهبران مادام العمر بمانند. همانطور که در بالا اشاره کردم، تاکید من بر سابقه و داستان زندگی رفقا در موضع گیریهای امروزشان يك امر خصوصی و شخصی نیست بلکه خود يك فاکتور اجتماعی و متاثر از تغییر شرایط عینی در عرصه جنبش مبارزاتی مردم است.

در رابطه با بخش دوم سؤال باید به دو نکته اشاره کنم. اولاً در زمان حیات منصور حکمت هنوز این تغییر شرایط به سطحی که در دو سال اخیر شاهد بوده ایم اتفاق نیفتاده بود. ۱۶

آذره‌های آزادی برابری و انقلاب شبانه ۲۰ روزه ۱۸ تیر ۸۲ و فستیوال آدم برفیها و اول ماه مه سقز و نساجی ها و ۸ مارس سنندج و شورشهای متعدد شهری و غیره همه پس از مرگ منصور حکمت اتفاق افتاد. نکته دوم و شاید مهمتر اینکه حضور و وجود خود منصور حکمت برداشتهای راست روانه از نظرات او را غیر ممکن میکرد. تا منصور حکمت زنده بود نمیشد مبحث "حزب و قدرت سیاسی" را مصادره کرد و به داستان زندگی خود تبدیل نمود. به عبارت دیگر تا زمانی که منصور حکمت زنده بود، نه از لحاظ اجتماعی هنوز سابقه جنبش کردستان تماما به شرایط امروز بی ربط شده بود و نه امکان تثویز کردن این سابقه و سرایت دادن آن به کل ایران تحت عنوان "استراتژی حزب و قدرت سیاسی" امکانپذیر بود. من شك ندارم که اگر منصور حکمت زنده بود با توجه با واقعیاتی که اشاره کردم با تاکید و برجستگی بیشتری بر انقلاب و سوسیالیسم تاکید میکرد و راهی را جلو پای ما میگذاشت که ۱۸۰ درجه با تعابیر راست دوستان ناکمیتست ما متفاوت بود.

مصطفی صابر: بنظر میرسد که جدال جنبشها بخصوص در جامعه کردستان در حزب ما منعکس شده است. به قول خود شما آن جنبش ناسیونالیستی میلیتانت که بعد از یورش جمهوری اسلامی میدان پیدا کرد این به نظر میرسد که در جدال با جنبش کمونیسم کارگری هم هست. یعنی جدال جنبش شهری و مدرن و متکی بر مبارزه کارگران و گرایشی اترنناسیونالیستی و انسانی در جامعه که بالنده است و جنبشی متکی بر تمایلات ناسیونالیستی و محلی که رو به زوال است هر چند این افتخار را دارد که همواره علیه جمهوری اسلامی بوده است. به نظر میرسد بحثهای ایرج فرزاد بیش از پیش دارد رو بهمین جنبش عقب مانده ناسیونالیسم میلیتانت صحبت میکنند و سعی میکنند از آنها نیرو بگیرد. آیا شما با این ارزیابی موافقت میکنید؟

حمید تقوائی: من نمیدانم تا چه اندازه آگاهانه این کار را میکنند ولی معنی عملی اش همین است که شما میگوئید. من در این بحث يك نوع رقابت با جریانات ناسیونالیستی میبینم. در کومه له قدیم هم خود را در رقابت با حزب دموکرات دیدن يك گرایش قوی و مسلط بود. همین که ایرج به دار و دسته مهتدی میگوید شما چیزی نگوئید من جوابش را میدهم این خیلی گویا است. خوب به درست باند مهتدی هم احساس خطر کرده چون به مقدساتش حمله شده است. اما ایرج برای آنکه با این جریان تداعی نشود، برای اینکه معنی واقعی حمله اش به ما یعنی دفاعش از ناسیونالیسم کرد بر ملا نشود، مجبور است خود را سپر کند و بگوید "هدف این

شونیسیم فارس من هستم" و در واقع خود در مقام دفاع از ناسیونالیسم کرد، نوع میلیتانت و خلقی آن، ظاهر شود. طرف خطاب این نوشته بروشنی سنتهایی است که خود این دوستان وقتی در کمیته کردستان حزب ما بودند مورد نقد قرار میدادند. حزب ما مدتهاست بر این تاکید میکند که جنبش کردستان امروز نوع دیگری است، مبارزه شهرها در آن اهمیت اساسی پیدا کرده است، و اعتصابات کارگری و اول ماه مه ها و ۸ مارسها چهره جنبش در کردستان را ترسیم میکند. آن موقع دوستان منشعب هم در این تحلیلهای و نظرات با ما شریک بودند و هنوز معتقد نشده بودند که راست دست بالا را پیدا کرده است. تحلیل ما این بود که جامعه بویژه در کردستان به چپ چرخیده است. مشخصا از پلنوم ۱۶ به بعد نظر من این بود که چپ هر چه بیشتر در جامعه مومنتم میگیرد و قوی میشود و این دوستان هم ظاهرا موافق بودند. این هم از قرار جزو سازشهای رفقا بوده است. وقتی رفتند و سازش را کنار گذاشتند طرف خطاب بحثهایشان هم از کارگر و زن و جوان مدرن شهری به ناسیونالیسم وامانده و جامانده از تحولات در جنبش کردستان تنزل پیدا کرد. در هر حال میخواهم بگویم این نوع موضعگیریها صد و هشتاد درجه متفاوت است با کوششی که همواره حزب و جنبش ما، از همان زمان تشکیل حزب کمونیست ایران، برای بلند کردن پرچم شهرها و کارگران در کردستان داشته است. تمام بحث من در ورك شاپ جوانان همین است. من نسل جوان را تداعی میکنم با مبارزه شهری و خودم را مثال میزنم که برای جوان قدیمی ای نظیر من پیشمرگه قهرمانی بود که به کوه زده بود و یک روز برای نجات شهرها بر میگشت! این در ذهنیت همه حتی کمونیستهای کردستان بود که این پیشمرگه است که آزاد میکند. حتی تا همین اواخر بحث این دوستان این بود که اگر تقی به توفی بشود حزب دموکرات میتواند با ۲۰۰ نفر پیشمرگه بیاید و شهر را بگیرد. که من جوابم این بود: کدام شهر را؟ سنندجی را که کارگران و زنان و جوانانش با پرچم ما خیابانها را قرق کرده اند؟ اگر این مبارزه شهرهاست، اگر ادامه مبارزات کارگران نساجی و ۸ مارس و آدم بریفها است که رژیم را فلج کرده باز هم قهرمان همچنان نیروی پیشمرگه است؟ شکی نیست که وقتی مبارزات شهری رژیم را به عقب براند پیشمرگه مهمان ما خواهد بود و نه قهرمان و ناجی ما. میخواهم بگویم چطور آن سابقه و ذهنیت ناشی از آن بر تحلیلهای دوستان ما سنگینی میکرد. این ذهنیت درنوشته ایرج فرزاد دیگر تمام و کمال خود را به نمایش میگذارد. طرف خطاب او ناسیونالیستهای آماده برای تحریک قومی هستند. ایرج به من میگوید داری تحریک قومی میکنی تا آنها را بجان من بیاندازد. میگوید بیاید این شونیست را بزیند، نمیبیند مگر چطور به لهجه و رقص و لباس ملت مظلوم کرد توهین کرده است؟ واضح است که طرف

خطاب این بحث شهرها و مبارزه مدرن شهری نیست. یک هفته بعد از این بحث بود که کارگران شاهو آهنگ *life is life* را به کارگران اعتصابی نساجی تقدیم کردند. این جواب دندان شکنی به تحریک کنندگان و تحریک شوندگان قومی در کردستان بود. کارگران با این اقدام اعلام کردند که مظاهر سنتی جنبش کردستان برایشان پیشیزی ارزش ندارد. و این پاسخ اجتماعی من به ایرج فرزاد هم هست.

مصطفی صابر: گفتید تقدیم آهنگ *life is life* پاسخ اجتماعی به ایرج فرزاد است. چقدر فکر میکنید این عکس العمل هیستریک ایرج فرزاد خود بازتاب این فعال شدن مبارزات شهری در کردستان و فعال شدن حزب ما بخصوص بعد از انشعاب در رابطه با این موضوع است. این روند البته از قبل از انشعاب شروع شده بود. یادم می آید اولین جشن آدم برفیها که در سنندج بر پا شد این شما بودید که گفتید این جنبش ماست و آنرا دلیلی دانستید بر گردش به چپ بیشتر جامعه و گسترش نفوذ حزب. این جنبش گسترده کمونیسم کارگری بعد از انشعاب بطور محسوسی فعال شده و بخصوص ۱۶ آذر و اعتصاب سنندج این واقعیت را بروشنی نشان داد. به نظر میرسد این نوشته ایرج فرزاد نوعی مقابله با این موقعیت اجتماعی حزب ما است؟ چقدر فکر میکنید میخواید نیروی جنبش دیگری را پشت سر خودشان بسیج کند؟

حمید تقوائی: همانطور که در ابتدا گفتم اساس این نوشته ایرج و دیگر برخوردهای هیستریک این دوستان، شکستها و بن بستها و استیصال آنان در عرصه های دیگر است.

وقتی که این دوستان از ما جدا شدند و قبل از تشکیل کنگره پنجم سرعاً شروع کردند به تبلیغ اینکه حزب کمونیست کارگری منحل شده است! رسماً و علناً نوشتند که حمید تقوائی حزب را منحل کرده است. رو به رفقای داخل انحلال حزب را اعلام کردند تا حدی که رفقای تلفن میزدند و با نگرانی حقیقت ماجرا را جویا میشدند. به همه میگفتند حزب نمانده است بیائید بیرون. درست نظیر مستعفیون در دوره قبل. منتهی بسیار صریح تر و وقیح تر از آنها. رادیو تلویزیون و نشریات و سایتهای و همه ارگانهای حزب حتی یک روز هم متوقف نشد و این دوستان میگفتند حزب منحل شده! من همان موقع و از جمله در خود کنگره پنجم گفتم که این تبلیغات موقت است و بیشتر از یکی دو هفته عمر ندارد. بزودی مردم میفهمند که حزب نه تنها منحل نشده بلکه فعالتر از گذشته دارد کارش را میکند و همه این حرفها باد هوا میشود. همین اتفاق هم افتاد. و این تا حد زیادی در صفوف آنها مساله ایجاد کرد و یاس ایجاد کرد. نه

تنها معلوم شد حزب منحل نشده بلکه در عرصه هائی که این دوستان مثل ترمز عمل میکردند انرژیها آزاد شد و با شتاب بیشتری از گذشته به پیش رفتیم. تلویزیون زنده تر و شاداب تر شد و توانستیم با دست باز و خیال راحت مباحث حزب و جامعه در ایران را عملی کنیم، بحثی که آقای ایرج فرزاد در نوشته اش با صفت کذائی از آن یاد میکند. (و البته خود و دوستانشان در پلنوم بیستم به آن رای داده بودند!) توانستیم در اتفاقاتی نظیر ۱۶ آذر نقش موثر و تعیین کننده ای داشته باشیم. ۱۶ آذر را تدارك دیدیم و سازمان دادیم و برای اولین بار حزبان وارد سازماندهی و رهبری مبارزات روزمره در يك سطح اجتماعی شد. نمونه دیگر اعتصاب کارگران نساجی بود که حتی جمهوری اسلامی و نمایندگان کارفرما مجبور شدند نقش ما را علنا برسمیت بشناسند و اسم حزب ما چندین بار در مذاکرات با نمایندگان کارگران اعتصابی مطرح شد.

این اتفاقات برای ما يك گام بزرگ به پیش بود و حزب ما را کاملا در جای دیگری قرار داد. حالا این واقعیات را در برابر کسی قرار بدهید که يك ماه پیش تبلیغ میکرده که حزب منحل شده است! چه احساسی به این فرد دست میدهد؟ همان آتشفشانی که گفتم سر ریز می کند. اینجا دیگر مجبور میشوند موقعیت اجتماعی حزب را انکار کنند! حزب که معلوم شد منحل نشده است، پس باید حضور اجتماعی آنرا منحل کرد. باید این واقعیت را که جامعه به چپ چرخیده و حزب ما در این چرخش به چپ تقش تعیین کننده داشته، واقعیتی که خود این دوستان تا زمانی که در صفوف ما بودند به آن اعتقاد داشتند (یا لا اقل به آن رضایت داده بودند) را تماما کنار گذاشت و اعلام کرد جامعه به راست چرخیده است! ناگهان کشف کردند که همه پیشروها و فعالیتهای ما جعلی است! کشف کردند که رهبری فدراسیون در اوج موفقیتهایش در کمپین بزرگ و گسترده ای که در سوئد داشت، فاسد است! کشف کردند که "کودکان مقدمند" جعلی است! کشف کردند که شعار سوسیالیسم بپا خیز برای رفع تبعیض وجود خارجی ندارد، اگر هم گفته شده اهمیت زیادی نداشته است، نباید بزرگش کرد! کشف کردند که در ۱۶ آذر هم اتفاق چندان نیفتاده، و این روز از قدیم الایام چپ بوده است! کشف کردند پرچم سرخ کودکان مقدمند در سنج هم اصلا در هیچ عکس و گزارشی وجود ندارد! انکار حزب در تفکر این دوستان به انکار واقعیت اجتماعی و مبارزاتی حزب تبدیل شد تا از آنچه ترك کرده اند هیچ چیز باقی نماند، راست در جامعه دست بالا پیدا کند و راه را برای پراتیک بر مبنای "فروپاشی" و "انقلابی در کار نیست" و "سوسیالیسم زود است" و "دولت ائتلافی" و غیره هموار کند.

این نوع تبلیغات و از جمله نوشته ایرج بیشتر برای این دوستان کاربرد درونی دارد. بخودشان دلگرمی میدهند که گرچه حزب منحل نشده اما جعلی است، فاسد است، غیر اجتماعی است، چپ سنتی است، و از این نوع گوجه فرنگیها و تخم مرغ گندیده هائی که در بیانیه مك کارتیستی قبل از جدائی (بیانیه ۲۱ نفر) هم بطرف ما پرت کرده بودند. اما واقعیت این اظهار مرحمتها را به صورت خودشان بر میگرداند. در عرصه سیاسی و نظری که از ابتدا حرفی برای گفتن نداشتند، ادعاهای ایشان مبنی بر اینکه ما چپ مریخی هستیم و حزبیت سرمان نمیشود و محفل بازمیم و سازماندهی بلد نیستیم و غیره و غیره، نیز معلوم شد به همان اندازه بی ربط و پوچ و خالی از حقیقت است.

در این چارچوب عمومی روشن میشود که چطور نوشته ایرج شدیداً از نقش و جایگاه حزب ما در تحولات اخیر متاثر است. این حرفها برای جامعه، برای مردمی که با شاخص های اجتماعی با رادیو و تلویزیون و کمپینها و مبارزات و فعالیت و دخالتگریمان در تحولات اخیر ما را میشناسند نوشته نشده، این نوع تبلیغات پر کینه و نفرت برای دوستان کاربرد درونی دارد. دارند صورتشان را با سیلی سرخ نگهمیدارند. توسل به ناسیونالیسم حربه تازه این دوستان در این مجاهدتها است. قدمی که ایرج فرزند برداشته میتواند اولین گام در راهی باشد که عبدالله مهتدی به آخر رساند. من این هشدار را میدهم: رفقای سابق در مرزبندی و کینه و نفرت پراکنی علیه ما تا آنجا پیش نروید که مرزتان با ناسیونالیسم کرد کاملاً از بین برود. امیدوارم این آینده شما نباشد.

مصطفی صابر: بعنوان آخرین سوال فکر میکنید سر انجام این دوستان چه میشود و این هیستری ضد کمونیستی که اینجا و آنجا بیرون میزند سر انجامش چه خواهد شد؟ آیا این قرار است به يك خط تبدیل شود و حاکم شود بر حرکت این دوستان؟ من شخصاً نگران این خط و جهت گیری اینها هستم، نظر شما چیست؟

حمید تقوایی: من هم امیدوارم اینطور نشود. به نظر من برای حزب این دوستان آینده باز است. دو روند متفاوت ممکن است در حرکت این حزب اتفاق بیافتد که نطفه های هردو آنها امروز وجود دارد. از يك طرف اینها بخودشان حکمتیست میگویند و سابقه شان در حزب کمونیست کارگری ایران را با خود دارند. ادامه این سنت را بصورت کمپینهای علیه اعدام و سنگسار و جمهوری اسلامی و در این نوع حرکتهای اعتراضی میبینیم. و باین اعتبار متمایز و متفاوت میشوند از بقیه نیروهائی که در ایران بخودشان چپ میگویند. از يك طرف دیگر گرچه تزهائی

کوروش مدرسی به شکل صریح و مستقیم در حزب جدید پذیرفته نشده ولی تحلیلهائی نظیر "هژمونی خط راست در وضعیت سیاسی ایران" و "انقلابی در کار نیست" با خود این نوع حرکات رادیکال در تناقض میافتد. تزه‌های کوروش فعلا به شکل سلبی خود را نشان میدهد! به این صورت که انقلاب و سازماندهی و رهبری انقلاب از زبان و قلم حزب جدید جاری نمیشود. سیاست و خطی که در کنگره چهارم تصویب شد و خود این دوستان هم به آن رای داده بودند، "انقلاب سواری" لقب میگیرد و تحقیر میشود. این تمایز دوستان با ما و گذاشته خودشان است و این مرزبندی در مواردی بجائی میرسد که همین رادیکالیسم کمپینی را به کنار میگذارند و در حرکت رو به عقب به اولین پناهنگاه، یعنی ناسیونالیسم کرد، اتراق میکنند. من در نوشته ایرج فرزاد به شکل صریح و برجسته و زنده ای این رجعت به گذشته را می بینم. پناه بردن به سنتهای ناسیونالیسم میلیتانت برای کوبیدن حزب و بخیال خودش پرووکاسیون جنگ فارس و کرد در حزب ما. حتی اگر لحن نوشته را نادیده بگیرید در نفس اتخاذ چنین موضعی ناسیونالیسم کریه‌ی بچشم میخورد. این روند خطرناکی است. معضل این رفقای سابق ما اینست که هویت مستقل آنها از حزبی که ترك کرده اند نمیتواند رادیکال و هویت کمونیسم کارگری باشد چون در این صورت این سؤال بیجواب در برابرشان قرار میگیرد که چرا جدا شدید؟

ما چیزی را تغییر نداده ایم. ما بر خط منصور حکمت و بر فوریت سوسیالیسم و بر انقلاب و بر سازماندهی شهرها و بر رهبری و سازماندهی انقلاب متکی بودیم و متکی ماندیم و جلو آمدیم. کوروش مدرسی گفت نه و راه دیگری را مطرح کرد. جدا شد و جالب اینستکه کسانی که با کوروش جدا شدند تماما این نه را قبول ندارند و در کنفرانس اولشان مجبور میشوند بگویند خط و مصوبات حزب از کنگره اول تا چهارم را قبول داریم. اما آنچه بطور صریح و مستقیم کنفرانسشان نپذیرفت از در دیگری وارد پراتیک این حزب شده است، و این تزه‌ها این حزب را زمین خواهد زد چون کاملا شکست طلبانه است. اعتقاد به "انقلاب نمیشود" و "راست دست بالا را دارد" به این میماند که انسان روی تیم مقابل شرط ببندد. در هر صورت بردی در کار نیست. بنابر این اگر گرایش اول، رادیکالیسم عملی ای که در فعالیتهای کمپینی این حزب خود را نشان میدهد دست بالا را پیدا کند و برای اینکه حتی بتواند ادامه داشته باشد ناگزیر است تحلیلهای شکست طلبانه موجود را کنار بگذارد و به یک افق انقلابی و استراتژی انقلابی متکی شود. معنای عملی این امر از بین رفتن مرزبندیها از حزب ما و بازگشت به این حزب است. اما اگر گرایش دوم به حفظ مرزبندیها و تفاوتها با حزب ما مسلط شود که آنوقت باید

گفت این ره به ترکستان است، و شاید در این مورد خاص باید گفت این ره به کردستان است. این روند خواه ناخواه دوستان سابق ما را در چهارچوب جنبش ملی کرد قرار خواهد داد. و حداکثر به جریانی شبیه حزب کمونیست ایران در کردستان تبدیل خواهد شد. من صمیمانه امیدوارم روند اول به پیش برود و انقلاب و سوسیالیسم دوباره به پرچم پراتیک و تحلیلیها و تاکتیکیهای عملی این دوستان ما تبدیل شود.

این نوشته اولین بار در فوریه ۲۰۰۵ به شکل ضمیمه نشریه جوانان کمونیست منتشر شد.

دیپلماسی تصرف قدرت سیاسی

روایت تازه ای از داستان کهنه "هنوز نوبت کمونیستها فرا نرسیده"

سمینار حمید تقوائی در نقد نظرات کورش مدرسی - بخش اول

این نوشته عینا از نوار بحث شفاهی پیاده شده است.

متن شفاهی بحث نیز روی سایت‌های حزب قابل دسترسی است.

۲۱ ژوئیه ۲۰۰۴

صحبت‌هایی که من دارم دو بخش است. امشب من نقد سیاسی دیدگاه و بحث‌هایی که رفیق کورش مطرح کرده را اینجا مطرح می‌کنم. و فقط این نظرات را نقد می‌کنم. درست مثل یک نظری که در جامعه مطرح شده. می‌خواهم بگویم حزب، حزبیت، موقعیت من، موقعیت رفیق کورش، کادرها، تعدد نظرات در حزب، حزب چه می‌شود، بعد چه کار می‌کنیم و غیره، همه را می‌گذاریم کنار. از اینجا به اصطلاح انتزاع می‌کنیم، اینها را کنار می‌گذاریم و من یک سیستم نظری را نقد می‌کنم. همانطور که اگر یک آدم ناشناسی در یک یومیه ای مثلا فرض کنید روزنامه شهروند در اینجا اینها را می‌نوشت من چطوری نقدش می‌کردم، همین کار را خواهم کرد. بنابراین امشب فقط نقد نظرات است و این نظرات هم قبلا ما خدش را برایتان معرفی کرده‌ام. بحث‌های مربوط به حزب و قدرت سیاسی، حزب و سرنگونی و غیره که مورد دوم است در روی اسناد، مباحث شورا و گفتم کدام‌هایش و همان نوار بحث ۴۵ دقیقه ای ۱۹ و

۲۰ اکتبر ۲۰۰۲ که آن هم روی سایت هست. امیدوارم رفقا اینها را خوانده باشند و شنیده باشند و آماده تر باشند برای طرح این بحث. من این نظرات را نقد می‌کنم. البته اینجا و آنجا هم اسناد دیگری هست که مهم هایش همین هاست. اساسا همینها است که خدمتتان عرض کردم. البته رفیق کورش آن موقعی که من این اسناد را معرفی کردم این سمینار را نداده بود الان بعد از سمینار وی خود محتویات سمینار هم یک منبعی است که امیدوارم خیلی از رفقا که اینجا هستند در سمینار رفیق کورش هم شرکت داشته و بحثهایش را شنیده باشند. این مجموعه را من به عنوان یک سیستم نظری نقد می‌کنم و همانطور که گفتیم نه من در این بحث به عنوان حمید تقوایی نقشی در این حزب دارم و نه گوینده این بحثها، نه رفیق کورش هیچ نقشی در این حزب دارد. دو سیستم نظری است مستقل از گویندگانش که باید نقد شود و مقابل هم بحث کنند و این به نظرم من راه سالم و واقعی مناظره درون حزبی است. باید مکان حزبی، پستهای حزبی و غیره اینها را نادیده بگیریم و بحث را در چهارچوب فقط نقد، و نقد سیاسی و نظری پیش ببریم. و من امشب اینکار را می‌کنم.

اما خوب طبیعی است که این بحث، این نقد خارج از حزب داده نشده. یک بحث حزب بوده و بعد از مرگ نادر (منصور حکمت) اینها مطرح شده، کم کم به تدریج اسنادش جمع شده و به هر حال در حزب اتفاق افتاده. این است که باید در متن حزب و به عنوان یک دیدگاهی که در حزب کمونیست کارگری ایران مطرح می‌شود هم به آن نگاه کرد. و آنوقت دید که بحث چیست، جناح بندی بوده، نبوده، حزب تعدد نظرات است یا نیست، و غیره و غیره. و این کاری است که من در جلسه فردا می‌کنم. یعنی امشب در انتزاع از حزب و به عنوان یک سیستم فکری و نظری نقد می‌کنم همانطور که هر کسی می‌توانست، هر ایکس آدمی می‌توانست این بحثها را نوشته باشد در هر روزنامه و من به نقدش می‌نشستم. امشب اینکار را می‌کنم و فردا این را می‌گذارم بر کانتکت و بر زمینه حزبی و آن وقت ببینیم در حزب چه گذشت. چرا این بحثها الان علنی می‌شود؟ چرا قبلا علنی نشد؟ و در پلنوم ۱۶ چه شد؟ کنگره ۴ چه شد؟ جلسات دفتر سیاسی و غیره و غیره. از جمله نکاتی که رفیق کورش در سمینار اولش مطرح کرد بر سر به اصطلاح کروئولوژی و تاریخچه مباحث. همه اینها را فردا شب بهش می‌پردازم. امشب فقط بحث من بحث نظری است.

قبل از شروع باز یکبار دیگر اینرا بگویم که رفقا من الان نظرات یک جناح را نقد نمی‌کنم. من اصلا قبول ندارم جناحی حول این نظرات هست. این را فردا شب مفصلتر صحبت می‌کنیم.

حتی نظرات رفیق کورش مدرسی به عنوان رهبر حزب هم اینجا به آن وارد نمی شوم. من يك نظراتی که فرض کنید نوشته شده و امضایش هم پایش هست به دست من رسیده و من نظرات يك فرد معینی را، يك نوشته ها و حرفهای معینی را نقد می کنم و به همین خاطر به هیچ وجه بحث من نه شخصی هست و نه ذره ای شخصی اینجا نقد می شود، کوبیده می شود و یا تجزیه تحلیل می شود. يك سیستم نظری اینطور می شود. اگر می گوئیم يك سیستم نظری راست است آن سیستم راست است نه شخص گوینده آن. بحث من بر سر اشخاص نیست، بر سر گویندگان نیست. يك سیستم نظری را می خواهم نقد کنم. و می خواهم با دست باز، فارغ و عمیق و هرچه به نظرم می رسد در نقد این بحث و حتی الامکان مستدل با رفرنس و دقیق بحث را مطرح کنم. می خواهم خواهش کنم بنابراین شخصی گرفته نشود، بحث جناحی نیست، بحث بانندی نیست و فعلا امشب حتی بحث درون حزبی هم نیست. بحثی است در نقد يك نظری است که نوشته هایش و گفته هایش را همه شما شنیده و خوانده اید و با هم شریکیم و من به همان ها رجوع می کنم و بحثم را با اجازه تان شروع می کنم.

این نظرات از ابتدا بگویم به نظرم از نقطه نظر سیاسی راست است. نظراتی کاملا راست. از نظر متدولوژیک متافیزیکی است. غیر مارکسیستی است. از نظر تئوریک يك التقاطی است از به نظر من لیبرالیسم چپ، منشویسم و کلا چیزی که در آن اساسا غایب است تز مبارزه طبقاتی و تز دولت طبقاتی است در این نظرات. من این را ادعا می کنم و امیدوارم امشب بتوانم نشان دهم که هم از نظر سیاسی و هم از نظر تئوری و هم از نظر متد چرا اینطور است.

شروع می کنیم. این بحث اولین بار در پلنوم ۱۶ مطرح شد و روی سایت هست و شما امیدوارم آن بحث پلنوم ۱۶ را شنیده باشید. در بحثهای کتبی هم به اندازه کافی به آنها رجوع شده. در آن بحث رفیق کورش اینطور مطرح می کند که جمهوری اسلامی در معرض فروپاشی است و دارد فرو می پاشد. البته با ضربه مردم و مردم یورشی می کنند و جمهوری اسلامی فرو می پاشد. و بعد می گوید که سؤال آن است که بعدش چه می شود که خودش به این سؤال اینطور جواب می دهد که با فروپاشی جمهوری اسلامی دولت می افتد در دست نزدیکترین نیروئی که به اصطلاح به قدرت هست که آن موقع بود دوخردادی ها. قدرت می افتد در دست دوخردادی های درون حکومت. و بعد رفیق کورش می گوید که باید از بالا و پایین دخالت کرد و باید پروسه شرکت در دولت را الان پیش رو گذاشت به منظور اینکه به مردم فرجه ای بدهیم برای اینکه در میدان بمانند. برای اینکه اینکار را بکنیم، اولاً باید يك بیانیه ای بدهیم، بیانیه

آزادی ها و یا حقوق پایه ای مردم ، آن موقع يك همچین اسمهای می برد و رئیسش را می گوید: آزادی های بی قید و شرط، لغو مجازات اعدام و غیره و غیره. بیانیه ای بدهیم که این بیانیه را سعی کنیم سلطنت طلب، مجاهد و غیره بپذیرد. و می گوید که به نظرم مجاهد خیلی امکان دارد که بپذیرد. اگر اینها بپذیرند با آنها دولت تشکیل می دهیم و اگر نپذیرند خودمان تشکیل می دهیم. يك دولت موقت. این خیلی موجز و فشرده بحثی ست که رفیق کورش آنجا می کند. مفصل نوارش هست، نوشته اش هست و رفقا می توانند به آن رجوع کنند ولی این اساس این بحث است. اساسش این است که این اتفاق دارد می افتد. این نظرات را من نظراتی کاملا راست می دانم. چرا؟ نه به خاطر به اصطلاح دولت حجاریان و غیره بحثی که همه جا هست. به این کاری ندارم. حتی اگر اسم حجاریان هم برده نمی شد و گفته نمی شد باز این نظرات راست است. حتی اگر نمی گفت دولت می افتد بغل دو خردادی ها باز این نظرات راست است.

چرا راست است این نظرات؟ اجازه بدهید چند تا نکته دیگر هم اضافه کنم که بتوانم بحث را جمع و جورتر بکنم. بعد در نوشته هایش رفیق کورش صحبت را این طور می کند که يك فرمولی می دهد به اسم دولت موقت و یا دولت موقت انقلابی بعلاوه مجلس موسسان به اضافه فرماندم. می گوید این فرمول جواب میدهد. بحثش این است که يك دولت موقت تشکیل می شود، که این دولت مجلس موسسانی تشکیل میدهد برای تعیین نوع حکومت، بعد از يك مدتی که آن بیانیه ای که گفتم، بیانیه آزادی سیاسی پیاده شد و غیره و بعد فرماندمی می گذاریم برای این که آن نظر مجلس موسسان به تایید مردم برسد و مردم رای بدهند. در بحثهای قبلی هم البته نافرمانی مدنی را هم رفیق کورش قبلش آورده، پلاتفرمی که رد شده در بحثهای دفتر سیاسی و در ادامه بحثها هم بحثی می کند که قیام خشونت است یا خشونت تحمیل شده به ماست و راه دمکراتیک و متمدنانه گذار قیام نیست چون قیام خشونت تحمیل شده است. این مجموع، همین حکمها و همین کلمات یعنی شما اگر تو خیابانهای تهران بروید و هر کس که با سیاست ایران اندک آشنایی دارد را ببینید (اسم هیچ کس را نبرید) و بگوئید يك حزبی هست که می گوید رژیم جمهوری اسلامی دارد فرو می پاشد و دولت موقتی تشکیل می شود، این دولت موقت يك مجلس موسسانی می گذارد که ممکن است در این دولت موقت مجاهد باشد، سلطنت طلب باشد یا دوخردادی های که نزدیک قدرتند و قدرت فوری افتاده بغلشان باشند، اینها باشند، يك حزبی هست که می گوید در این دولت شرکت می

کنم يك مجلس موسسانی می گذاریم، نوع حکومت را تعیین می کنیم و فراندم می کنیم. و به این هم می گوئیم راه مسالمت آمیز و متمدنانه و دمکراتیک راه رسیدن به قدرت و می گوید قیام خشونت است و خشونت تحمیل شده است و در ضمن نافرمانی مدنی هم يك تاکتیک است که باید از پیش گرفت. اگر این شنونده آشنا باشد به سیاست در ایران می گوید لابد یکی از جمهوری خواهان ملی ایران را می گوئید. یکی از این احزاب باید باشند. يك جائی بین راه کارگر و اکثریت و خانبابا تهرانی. يك نیروئی اینجاها این حرفها را می زند. رفیق کورش می گوید که "مگر کلمات نجسند؟ این کلمات نجس نیستند، من این کلمات را بکار بردم با يك تئوری دیگری، با يك معنی دیگری، در يك جایگاه دیگری." تک تکش را می گوید. "فراندم مگر بد است. خودمان گفتیم فراندم. مجلس موسسان مگر بد است." بعد البته خودش می گوید مثل اینکه يك کمی هم بد است ولی در هر حال آلترناتیو دیگری نداشتم این را گذاشتم. "دولت موقت مگر بد است. قیام هم خشونت است خوب خشونت است. قیام خشونت می کند. نافرمانی مدنی هم مگر بد است خوب مردم دارند اعتراض می کنند و نافرمانی مدنی می کنند. کلمات که نجس نیستند." به نظرم رفیق کورش متوجه نیستند که صحبت بر سر اصحاب دیکشنری نیست. انسکلپیدیستها با هم بحث نمی کنند، احزاب سیاسی با هم بحث می کنند. احزاب سیاسی با يك ترمهائی، با يك اصطلاحاتی، با يك تاکتیکهائی، با يك شیوه هائی تداعی می شوند، معرفی می شوند، معروف می شوند. شما اگر بگوئید قیام، اگر بگوئید انقلاب، اگر بگوئید شورا، اگر بگوئید بی خدایی، اگر بگوئید دولت سکولار، اگر بگوئید آزادی بی قید و شرط، می گویند این چه است. امروز که حزب کمونیست کارگری ایران است. یا در يك کشور ایکس می گویند يك نیروی چه رادیکال این حرفها را می زند. اگر بگوئید مجلس موسسان، فراندم، قیام خشونت است، نافرمانی مدنی، دولت موقت با شرکت چندین حزب راست و چپ و غیره. می گویند این يك حزب پارلمانی لیبرال چپی است که حداکثر این حرفها را می زند. همه جای دنیا همین را می گویند. کسی نمی آید در دیکشنری بگردد و کسی نمی آید از شما بپرسد که تئوری های پشتش چی هست. آیا تئوری های پشت مجلس موسسان شما همان است که مجاهد می گوید مثلا یا تئوری پشت فراندم شما همان است که آنها می گویند. که البته بعد نشان می دهم که تئوری اش هم تازه همان است ولی حالا فعلا برای اینجای بحث به این مربوط نیست که تئوریش چیست. وقتی حزب توده فرض کنید می آید و با اسلام دعوائی نمی کند و آقای طبری اسلامی می شود و می رود در جمهوری اسلامی، می گویند

حزب توده راست شد. همه می دانند طبری بی خداست همه می دانند يك تئوری های دیگری مثلا "تئوری دوران" حزب توده را برده درون جمهوری اسلامی نه اسلام صفوی یا علوی یا اسلام خمینی. همه این را می دانند. ولی این دیگر مهم نیست. در سیاست این دیگر مهم نیست چه تئوری هایی شما را به کجا رسانده. شما يك سناریوئی چیدید که جمهوری اسلامی می افتد، دولت می افتد در دست نزدیکترین نیرویش و ما می رویم در آن دولت شرکت می کنیم با يك بیانیه ای و آن بیانیه را پیاده می کنیم و سعی می کنیم پیاده شود. مجلس موسسان نوع دولت را تعیین می کند و این دولت را به فراندم می گذاریم و در کنار این می گوئیم این راه مسالمت آمیز و راه دمکراتیک است و قیام خشونت است و کنارش می گوئیم نافرمانی مدنی هم چه اشکالی دارد مبارزه ماست و جزئی از مبارزه است. اینها نظرات يك بلوک راست است، نظرات جمهوری خواهان و سلطنت طلبان و دوخردادیان خارج از حکومت است. این ترمها معنی دارند اینطوری نیست که کلمات از روی دیکشنری معنی اش در می آید.

مثالی بزنم. دمکراسی. دمکراسی کلمه بدی است؟ خیلی هم مثبت تر از فراندم، خیلی هم مثبت تر از دولت موقت و خیلی هم مثبت تر از مجلس موسسان است و غیره. ولی ما دمکراسی را بکار نمی بریم در ادبیاتمان. می گوئیم آزادی. مدتهاست دمکراسی را بکار نمی بریم. چون می گوئیم این دمکراسی مهم نیست. شما بروید ببینید معنی دمو چیست و معنی کراسی چیست و بگوئید مردم سالار. این دمکراسی در کانتکست و چارچوب سیاسی امروز دنیا، این يك پرچم جنگ سردی علیه کمونیسم بوده است. همان بحثهای مفصلی که در بحث "دمکراسی، تعبیر و واقعیات" نادر(منصور حکمت) نوشته است. ما بکار نمی بریم این کلمه را. تازه این کلمه خیلی بی آزار ترست از همه کلماتی که کوروش سر هم کرده است. تازه ما دمکراسی انتزاعی را هم بکار نمی بریم نه در سیاست ایران، نه هیچ جای دنیا. در ادبیات ما دمکراسی نیست. می گوئیم آزادی. حتی دمکراسی شورائی را هم مدتهاست نمی گوئیم. نمی گوئیم دمکراسی شورایی. پس بحث بر سر کلمات نیست. با همین استدلال رفیق کورش می شود گفت، و می گویند در جنبش هم می گویند: چه اشکالی دارد آقا با دمکراسی بدی؟ دمو یعنی مردم، کراسی هم یعنی سالار. یعنی حکومت مردم. مردم سالاری. با مردم سالاری بدی؟ خود بورژوازی، خود سلطنت طلبها می گویند مردم سالاری. اگر یکی بیاید و در ادبیات ما مردم سالاری بنویسد خوب همه می گویند که این دارد به راست متمایل می شود. مهم نیست در دیکشنری این کلمه چقدر بی آزار است. یا چقدر مترقی است. مهم این است که در آن مبارزه

سیاسی و در آن بك گراند و در آن کانتکست چطوری به کار برده می شود. همه اینها که رفیق کورش می گوید، مجلس موسسان، رفراندم، قیام خشونت است، نافرمانی مدنی، دولت موقت، همه اینها به وسیله جریان راست غیر سرنگونی خواه، اپوزیسیون پرو رژیم، اپوزیسیون پرو غربی بکار برده شده و معنی می دهند. لغات نجس نیستند ولی آن کانتکست سیاسی همه است، لغات سیاسی هستند. با لغت شناسی و انسکلوپدی و دیکشنری سراغش نمی رویم. می رویم ببینیم در چارچوب سیاسی ایران این لغات چه معنی می دهند. حزب ما با شورا تداعی می شود. با انقلاب و آزادی های بی قید و شرط تداعی می شود. با سکولاریسم و جدایی مذهب از دولت و اصلا جارو کردن مذهب از جامعه و با بی خدایی و ضدیت با مذهب تداعی می شود. و حزب آنها با گذار مسالمت آمیز و قیام خشونت است و رفراندم و مجلس موسسان و دولت موقت و نافرمانی مدنی و غیره تداعی می شود. شما بگویید تئوری هایمان فرق دارد. نمی شود دست برد و ترم سیاسی طبقات و اقشار دیگر را برداشت تئوری دیگری زیرش گذاشت. تلقی عمومی در جامعه نه فقط در نزد آن طبقه، آن طبقه ای که آن حزب مال آن هست، در نزد افکار عمومی جامعه آن تلقی هست که آنها گفتند. من در پلنوم ۱۶ اولین بحث این بود که رفیق کورش مجلس موسسان صندلی اش اشغال شده. رفراندم هم همینطور. نافرمانی مدنی هم حالا آنجا بحثش نبود. نافرمانی مدنی هم خیلی بیشتر. بحث هست و رفقا می توانند بروند ببینند. اینها، اینها را يك طبقه دیگری و يك جنبش دیگری بکار برده. اصلا ترمینولوژی مناسب آنهاست. بعد می بینیم چرا این ترم مال آنهاست. می بینیم چرا رفیق کورش هم اتفاقا با همان تئوری ها آنها را بکار می برد.

الان می روم سر همین نکته. حالا گیرم بگوییم باشد لغات مهم نیست و تئوری های مختلفی گذاشته شده. ببینیم رفیق کورش چه تئوری هایی را پشت اینها داشته. رفراندم را بگیرد. رفیق کورش می گوید که رفراندم می کنیم برای اینکه نوع حکومت را تعیین کنیم. خوب مگر سلطنت طلب چه می گوید؟ سلطنت طلب هم می گوید رفراندم کنیم و حکومت تعیین کنیم. می خواهیم بگویم تئوری اش هم زیاد فرقی ندارد. زمانش فرق دارد. رفیق کورش می گوید بعد از سرنگونی. این هم بگذارید توضیح بدهم. رفیق کورش خیلی جاها، در سمینارش هم بارها گفت من گفتم بعد از سرنگونی، بعد از سرنگونی. می دانم شما گفتید بعد از سرنگونی ولی سؤال این است که سرنگونی را به چه می گوید؟ در پلنوم ۱۶ سرنگونی را اینطوری تعریف کردید رژیم می رود و دولت می افتد دست نزدیک ترین نیرو. که خودتان گفتید

دو خردادی های درون حکومتند. به این گفتید سرنگونی. خوب یعنی چی ؟ یعنی زدن ولی فقیه دیگر. زدن جناح راست. خوب سلطنت طلبها هم به همین میگویند سرنگونی. شما عملا در پلنوم ۱۶، بعدا البته فرمول را دقیق کردید، ولی در پلنوم ۱۶ به زدن جناح راست و افتادن رژیم در دست دو خردادی ها که نزدیکترین نیرو به حکومتند، شما اینجا گفتید که خوب باید وارد بازی شد. يك دولت موقت تشکیل می شود نمی تواند بماند و باید رفت بیانیه داد و غیره. و حتی اگر این هم را نمی گفتید در هر حال اینکه فراندم برای تعیین نوع حکومت است مهم نیست بعد از سرنگونی و قبل از سرنگونی. هیچ جای دنیا نوع حکومت را با فراندم تعیین نمی کنند. مگر بعد از انقلاب، مثل فراندم جمهوری اسلامی یا فراندمهای دیگر. قیام و انقلاب هم که رفیق کورش گفت که اصلا اتفاق نمی افتد در ایران. که حالا وارد این بحث هم می شویم. نوع حکومت را فراندم تعیین نمی کند در هیچ جا. هیچ جای دنیا. من می دانم مثلا برای پیوستن به اروپای واحد فراندم می گذارند و برای نوع پول، پول را یورو کنیم یا نه کنیم فراندم می گذارند. در همین کانادا کبک برای جدائی از کانادا فراندم می گذارند. خودمان در کردستان گفتیم يك جائی می شود که ما فراندم را قبول داریم. اینها بله. فراندم در مقابل يك اتفاقات سیاسی که پاسخش آری یا نه است. نوع حکومت، بخصوص نوع نظام و حکومت را نمیتواند اصلا فراندم تعیین کند. نوع حکومت را هم نمی کند. نوع کابینه را هم نمی کند. کجای دنیا يك کابینه را با يك فراندم عوض کرده اند؟ رسوایی می شود، نخست وزیرش استعفا می دهد، معاون می آید می گیرد تا چهار سالش تمام شود. فراندم نمی کنند. هیچ جای دنیا حتی کابینه را با فراندم تعیین نمی کنند. می گویند آقا انتخابات. چه برسد يك نظامی را، چه برسد يك سیستمی را، يك سیستم حکومتی را با فراندم عوض کنند. این توهم است. همان نقدی ست که ما به سلطنت طلبها داریم. يك گوشه نقد ما به فراندم سلطنت طلبها این نیست که زمانش مال قبل از افتادن جمهوری اسلامی یا بعدش است. آن هم تازه جمهوری اسلامی که افتاده به دامن نزدیکترین نیرویش که راستش زیاد فرقی نمی کند با قبلش و بعدش. بحث ما اصلا تازه هرچه باشد بر سر سرنگونی، بحث اساسی ما به سلطنت طلبان سر فراندم این نیست که شما چرا قبل از افتادن جمهوری اسلامی می گوئید و بعدش اشکانی ندارد. می گوئیم اصلا نوع حکومت با فراندم تعیین نمی شود. این پوچ است این توهم است. همچین اتفاقی نمی افتد.

می خواهم بگویم بنابراین اگر به تئوری های پشت این هم نگاه کنید می بینید کاملا راست

است. حالا مجلس موسسان را در نظر بگیرید. مجلس موسسان تعیین می شود معمولا تشکیل می شود برای اینکه قانون اساسی يك حکومت را بنویسد. ولی يك حکومتی که تکلیفش فی الحال تعیین شده در عرصه دیگری. يك سیستمی که تکلیفش فی الحال معلوم شده، مجلس موسسان تشکیل می شود که قانون اساسی اش را بنویسد. مثل بعد از انقلاب مشروطه و یا انقلاب کبیر فرانسه و یا خیلی انقلابها. مجلس موسسان هم نوع حکومت را هیچ جا تعیین نمی کند. این توهم تعیین نوع حکومت با این شیوه ها جایگاه اساسی دارد در فکر و نوشته هائی که من دارم نقد میکنم و بعدا به آن مفصلتر می پردازم. ولی در هر حال می خواهم تئوری مجلس موسسان هم تماما رایت است. قیام خشونت است که دیگر اظهر من الشمس است. من همان موقع در جواب رفیق کورش نوشتم رفیق کورش قیام خشونت نیست. حتی خشونت تحمیل شده به ما نیست. قیام را خشونت بوجود می آورد. و با خشونت سرکوبش می کنند. به همین دلیل دقیقا قیام خشونت نیست. اگر یکی تو گوش شما زد و شما جلوی دستش را گرفتید به شما نمی گویند خشن. اگر مقاومت کردی و زدیش زمین به شما نمی گویند خشن. اگر کسی با شمشیر به شما حمله کرد و شما با مشت خالی زدیدش به شما نمی گویند خشن. می گویند از خودتان دفاع کردید در مقابل خشونت. اگر نمی کردید که می کشتندت، می زدندت. قیام در نهایت منطق سیاسی اش این است که مردم می خواهند رژیمی برود نمی رود و می کوبد و سرکوبشان می کند و آنها علیه اش قیام می کنند. رفیق کورش می گوید قیام خشونت است و بعد بدتر از آن در مقابلش این را می گذارد که مجلس و فرماندوم استراتژی گذار مسالمت آمیز و متمدانه و دمکراتیک است. قیام هیچ کدام از اینها نیست. خوب سلطنت طلبان هم که همین را می گویند. چقدر راه است بین قیام تا انقلاب. من در نوشته ام هم گفته ام مگر می توانید شما بگوئید قیام خشونت است ولی انقلاب خشونت نیست. دیگر راهی نیست تا بسط این ایده به خود انقلاب. مگر سلطنت طلبان همین را نمی گویند؟ مگر آنها هم راه مسالمت آمیز و دمکراتیک و غیر خشونت آمیز را با فرماندم تعیین نکردند؟ شما هم همین کار را کردید دیگر. مگر نافرمانی مدنی جز این هست که راه مسالمت آمیز و دمکراتیکی است در مقابل خشونت؟ خوب شما هم که به قیام گفته اید خشونت. نافرمانی مدنی هم که در این سیستم هست. فرماندم هم که هست. حالا تئوری هایشان خیلی با هم فرق دارند؟ خیلی تئوری هائی که رفیق کورش می گوید انقلابی و رادیکال است پشت این کلمات؟ و تئوری های آنها دیگر راست است؟ این يك سیستم است در واقع. شما فقط جابجایی زمانی اش را عوض

کردید. وگرنه فراندم شما هم می خواهد نوع حکومت را تعیین کند، قیام هم از نظر شما خشونت است. مجلس موسسان شما هم جمع میشود باز نوع حکومت را تعیین کند. و گذار مسالمت آمیز و دمکراتیک و متمدانه تان هم همین هاست. خوب من نمی دانم این تئوری چقدر فرق می کند با چیزی که مثلا ممکن است يك جمهوری خواه ملی به ما بگوید. پس این هم از نظر تئوریک.

ببینید يك نکته اینجا هست که رفیق کورش هی می گوید که، دولت فرو می باشد و نادر هم گفته که دولت فرو می باشد (بعد این رجوع ها به نادر را من بعدا بهش می رسم). می گویند نادر هم گفته دولت فرو می باشد و بعد انقلاب شروع می شود. این بعد انقلاب شروع می شود البته کم کم از نظر رفقا می رود کنار و فقط این می شود که دولت فرو می باشد. درست است که نادر گفته به احتمال زیاد احتمال این هست که دولت اول فرو بیاشد و بعد انقلاب شروع شود ولی هیچ طرحی نادر نداده که وقتی دولت فرو می باشد چطوری برویم تو دولت! در نظر رفیق کورش دولت فرو می باشد و بعدش هم انقلابی نیست. می رویم در همین دولت و اسمش هم هست دولت موقت، دولت سوسیالیستی هم نیست. دولت حزب کمونیست کارگری هم نیست. می رویم در این دولت موقت با سلطنت طلب، با مجاهد، با آن نزدیکترین نیروهای که قدرت به بغلشان افتاده، می رویم تو حکومت! این کجاش چه ربطی دارد به بحث نادر! نادر وقتی می گوید انقلاب شروع می شود آیا انقلاب بر علیه ما شروع می شود؟ بحث نادر این است که آن انقلاب است که شما باید بروید، و تازه نوبت شماست و تازه می رسد، تازه می گوید این جمهوری اسلامی که با يك ضربه ممکن است فرو بیاشد، روزنه ای فرصتی است که ما باید برویم آن انقلاب را رهبری کنیم تا به قدرت برسیم. رفیق کورش بحث را می کشد جلو و می گوید در همین فرو پاشی ما باید يك کاری بکنیم. و وقتی می خواهد يك کاری بکند اساس قضیه این است که به نظر من و این را عمیقا من می خواهم نشان بدهم. رفیق کورش دیپلماسی را با سیاست طبقاتی اشتباه می گیرد. با سیاست اشتباه می گیرد. ببینید رفقا مجلس موسسان، فراندم، دولت موقت، نافرمانی مدنی حتی، اینها اجزا سیاست درستی هستند برای احزاب يك طبقه. طبقه حاکمه. طبقه بورژوازی. وقتی کابینه ها عوض می شود، اینها اجزا دیپلماسی هستند. اجزا مبارزه طبقاتی نیستند. در سیاست اینها به درد نمی خورند. نظامها اینطور زیر رو نمی شوند. انقلاب لازم است. يك دست به دست شدن طبقاتی قدرت لازم است. فراندم و مجلس موسسان و دولت موقت، این راههای مسالمت آمیز و متمدانه و دمکراتیک،

اینها راههای احزاب بورژوازی برای تغییر کابینه هاست. برای تغییر حداقل حکومت‌های نظامی به حکومت‌های پاپیونی پارلمانی و بر عکس مثلا در امریکای لاتین. برای رفتن شاه با شاه دیگر و یا رئیس جمهور دیگر با حفظ نظام. تازه برای این هم اگر تغییری کمی اساسی باشد انقلاب لازم است به این سادگی نیست. در هر حال این نوع تغییرات در بین خود طبقه حاکم است. من به این می گویم دیپلماسی. این دیپلماسی به درد تغییر دولت به معنی تغییر کابینه می خورد. تغییر حتی دولت تا آنجا که به نظام دست نزنند. به سیستم حکومتی، به نظام اقتصادی، به نظام اجتماعی دست نزنند. به درد اینها می خورد. و مدام دارند این کار را می کنند. احزاب می آیند و می روند. حکومت‌های حزبی. حزب توری می رود حزب لیبرال می آید. حزب لیبر می رود حزب غیره می آید. دمکرات می رود محافظه کار می آید. در امریکا در اروپا در انگلیس در همه جای دنیا که پارلمان دارند احزاب اینجوری دست به دست می کنند قدرت را. این ماتریال، مجلسس موسسان، فراندم، دولت انقلابی و غیره و بخصوص تز قیام خشونت است و تز نافرمانی مدنی در این سیستم بکار می رود که به آن می گویم دیپلماسی. ببینید، کمونیستها و احزاب رادیکال انقلابی که می خواهند سیستم عوض کنند، می خواهند نظام را عوض کنند، در این بازی راهشان نمی دهند. رفیق کورش اصرار دارد که ما برویم در دولت که بحث قدرت سیاسی را این طور فهمیده که حزب باید برود در دولت و به دولت نگاه کنیم و غیره. باشد اینکار را بکنیم. ولی يك سؤال این است که آیا راهمان می دهند؟ بالاخره ما کمونیست هستیم، رادیکالیم، قیام گفته ایم، انقلاب گفته ایم، می خواهیم سرمایه را بر بیندازیم. راهمان می دهند در دولت؟ آیا در این بازی زانده نمی شویم؟ مثل حزب توده ته مانده جمهوری اسلامی نمی شویم؟ که مثل دستمال استفاده مان بکنند و بیاندازند دور؟ آیا مثل بابک زهرایی زانده بنی صدر نمی شویم؟ که مثل دستمال استفاده مان بکنند و بیاندازند دور؟ رفقا کمونیست‌هایی که خواستند وارد دیپلماسی بشوند همیشه کلاه سرشان رفته است. همیشه باخته اند. همیشه شدند پل به قدرت رسیدن بقیه. شده اند زانده. از این نوع چپها کم نداشتیم. در ایران از همین الان از بهمن نیرومند تا خان بابا تهرانی تا انواع شاخه های فدایی و غیره از این نوع چپ هائی هستند که وارد دیپلماسی شدند. رفقا بحث ما بر سر تغییر حکومت هست. منتها تغییر حکومتی که قدرت را بدهد بدست حزب ما. حزب ما يك حزب کارگری است. قدرت را از دست يك طبقه در بیاورد و نظام را عوض کند. ما نمی خواهیم ولی فقیه بیاندازیم فقط. می خواهیم يك نظامی را عوض کنیم. اگر کسی فکر کند که کمونیستها در این بازی

دیپلماسی می توانند اینکار را بکنند آن وقت دیگر پایش روی زمین نیست به هیچ وجه. توهم عظیمی دارد. و مبارزه طبقاتی و اصلا جوهر مارکسیسم و جوهر بحث مارکسیستی بر سر مبارزه طبقات و مکانیزمهای اجتماعی که نادر می گوید که به آنها برمی گردم، مکانیسمهای اجتماعی برای انقلابات و تغییر حکومتها را نمی بیند. مکانیسمهای درون طبقاتی اش را دیده. و وقتی می گویند (و من بارها این را گفتم) حزب و قدرت سیاسی، رفیق کورش و رفقای دیگری هم بعضی جاها در بحثشان استفاده می کنند، به بالا نگاه می کنند. پارلمان، کریدورها، دولت موقت، مجلس موسسان، قانون اساسی، فراندم، بیانیه ها، قواعد بازی، اینها را می بینند و فکر می کنند که بورژوازی با ما امضا می کند و رعایت میکند. نه عزیز من، بورژوازی می گوید يك حزب کمونیست دیگری گیر آوردم از نوع احزاب کمونیستی که مدام به من سرویس دادند و این هم یکی دیگرش. مثل "توده ای هستم و همراه امام". ما هم می رویم همراه سلطنت طلبان و مجاهد، بر فرض راهمان هم بدهند و قبولمان هم کنند، رفتیم تو زمین اون و شده ایم زائده اش. من حالا این را بیشتر باز میکنم.

در هر حال این به نظرم در تمام سیر نظری رفیق کورش از اول تا آخر می دود. تو تئوری حزب سیاسی اش هم همینطور است که من این را نشان میدهم. تو بحثهای دیگرش هم اینطور است که کلا دیپلماسی، يك حزب پارلمانی، ترمها، شیوه ها، روشها، اینها از آنجا می آید. و شروعش در همان پلنوم ۱۶ بود با این بحثی که کردم. بحث مفصلتر سر این الان کتبی هست رفقا می تواند به آن رجوع کنند. من وارد نمی شوم چون خیلی نکات هست که باید بپوشانم.

و بعد ما وارد بحثهایی می شویم که من گفته بودم به رفقا با آن رجوع کنند. بحثهای ۴۵ دقیقه ای. مقصودم نوار ۱۹ و ۲۰ اکتبر ۲۰۰۲ هست که آنجا مفصلا هرکدام ۴۵ دقیقه که عملا فکر کنم بیشتر، رفیق کورش و من نقطه نظراتمان را بعد از آن بحثهای، بیانیه و منشور و غیره که در دفتر سیاسی گیر افتاده بود بالاخره گفتیم برویم بحث اساسی مان را بکنیم. جدا از سناریو و احتمالات و غیره هر کس نقطه نظراتش را بگوید. و رفیق کورش آنجا نقطه نظراتش را گفت. امیدوارم نوارش شنیده باشید من خلاصه اش را اینجا می گویم.

رفیق کورش می گوید انقلاب سلبی است. و این نتیجه را می گیرد که انقلاب يك انقلابی است بر سر آزادی و غیره. بر سر سوسیالیسم نیست. و يك دولت موقتی را بوجود می آورد این انقلاب، در این دولت موقت ما باید شریک شویم. و بعد با فراندم می رویم سوسیالیسم را می آوریم. می گوید حتی اگر دولتی که بعد از فروپاشی به قدرت برسد دولت یگانه حزب باشد، به

آن می گوئیم دولت موقت انقلابی. به آن نمی گوئیم سوسیالیسم. نباید بگوئیم دولت سوسیالیستی. حتی اگر خودمان تنها باشیم. این دولت سوسیالیستی نیست. و بعد این را باز می کند و می گوید چرا. چون اگر بگوئیم سوسیالیسم، مردم رم می کنند. مردمی که پشت شما جمع شدند پراکنده می شوند. شما اینها را برای آزادی زن، برای علیه مذهب، علیه ظلم ملی و غیره و غیره جمع کردید. و برای آزادی بی قید و شرط جمع کردید و وقتی بگوئید سوسیالیسم رم می کنند. و پراکنده می شوند بنابراین نمی شود گفت. رفیق کورش می گوید این نتیجه را از بحث سلبی اثباتی گرفته که مردم از سر سوسیالیسم شما را انتخاب نمی کنند از سر نه شما را انتخاب می کنند و چون این نه است بنابراین دولتی که شما تشکیل می دهید حتی اگر فقط خودتان باشید این دولت سوسیالیستی نیست. این دولت موقت است. خودتان باید به خودتان بگوئید دولت موقت. و بعد این دولت موقت باید ۶ ماه صبر کند که این مردمی که از سر نه، از سر نه به مذهب، از سر نه به شونیسیم مرد سالارانه، از سر نه به خفقان و غیره پشت سر ما جمع شدند قانع بشوند به سوسیالیسم در یک مدت چند ماهی و بعد فراندم کنیم و سوسیالیسم را بیاوریم. این بحثی است که آنجا رفیق کورش دارد. خوب نقد من را هم امیدوارم رفقا شنیده باشند. نقد من هم این بوده که چرا وقتی ما بقدرت می رسیم به خودمان نمی گوئیم جمهوری سوسیالیستی؟ قرار نبود فقط انقلاب دمکراتیک سلبی باشد، انقلاب سلبی است. انقلاب. انقلاب کمونیستی هم سلبی است. حال کار ندارم بعد معلوم می شود در دیدگاه رفیق کورش اصلا انقلابی در کار نیست. این را بعدا به آن می رسیم. در بحثهای سمینارش می فهمم که اصلا انقلابی در کار نیست. سلبی - اثباتی معلوم نیست اصلا از کجا می آید چون انقلابی در کار نیست. ولی در هر حال فعلا آن بحثی که آنجا دارد این است که انقلاب دمکراتیک به اصطلاح سلبی است. این سلبی بودن اجازه نمی دهد سوسیالیستی باشد. چون سلبی است سوسیالیستی نیست. و بنابراین وقتی که به قدرت برسیم، بعد از افتادن جمهوری اسلامی، بعد از فروپاشی به قدرت برسیم، نباید بگوئیم. باید به خودمان بگوئیم دولت موقت. من می گویم خوب چه حزبی در دنیا به تنهایی به قدرت رسیده و به خودش گفت دولت موقت؟! و چرا فراندم کنیم و مردم را قانع کنیم. من بحثم آنجا این است که وقتی حزب ما به قدرت رسیده یعنی مردم چه را انتخاب کرده اند. تمام شد دیگر. یک فاز از مبارزه طبقاتی، فاز مهمش تمام شده. حزب کارگری، کمونیستها به قدرت رسیدند حزب ما قدرت را گرفته، به خودمان هنوز می گوئیم موقت؟! این به رسمیت نشناختن پیروزی است. به رسمیت

شناختن اصلا قانون مبارزه است. رفیق کورش حتی آنجایی هم که با قدرت انقلاب، حالا خودش می گوید فرو پاشی، هر چیزی، حزب ما به تنهایی به قدرت رسیده باز محو دیپلماسی است. مقهور دیپلماسی است. باز شروع می کند به فراندم گذاشتن. می گوید ساکت، شلوغ نکنید. حتی اگر دولت موقت با باقی هم باشیم، به طریق اولی می گوییم که باید فراندم کنیم و می گوییم که شلوغ نکنید و قانع می کنیم به فراندم. من نمی دانم این کجای مبارزه طبقاتی است؟ رفقا این دیپلماسی حتی در خود بورژوازی هم به رسمیت شناخته نمی شود. اگر زور یکی برسد. پارلمان و همه اینها را رعایت می کنند برای اینکه احزاب تقریبا هم زور هستند در جامعه. یک حزبی سیاست معینی داشته باشد، بخش عمده جامعه را داشته باشد خوب هیتر می شود دیگر. می شود نازیسیم. می شود خونتاهای نظامی. می زنند زیر پارلمان و مارلمان و همه این قوانین بازیشان. زیر فراندم و مجلس موسسان و همه چیزشان می زنند. اساس سیاست رفقا، زور است. نیرو است در خیابانها. این را من گلویم پاره شد پلنوم بعد از پلنوم گفتم. نیرو در خیابانهاست، اساس قدرت ما در خیابان است. برای حتی احزاب بورژوازی هم قدرت از پارلمان نمی آید. اینکه چقدر ارتش و نیروی سرمایه پشتم باشد و بتوانم حکومت کنم، پارلمان را هم می بندم. مگر ندیدیم بارها. رفیق کورش به نظر من اساس دیدگاهش دیپلماسی قدرت (من به آن می گویم دیپلماسی قدرت) است، از بحث حزب و قدرت سیاسی رفیق کورش به نظرم فقط این را گرفته که این اصلا در بحث نادر نیست. غایب است. یک چیزی دیگر را گرفته به آن سنجاق کرده و آن هم دیپلماسی قدرت است. تا جایی که حتی وقتی خودمان یگانه به قدرت می رسیم به قول کورش باز هم به خودمان نمی گوییم جمهوری سوسیالیستی. شروع می کنیم به فراندم با این توهم که مردم به سوسیالیسم قانع می شوند. توی مبارزه طبقاتی من را انتخاب کردند به قدرت رسانند حالا قرار است با ترویج چه جوری نمی دانم باید قانع شان بکنم! به سوسیالیسم باید قانع شان کنم. خوب بحث من آنجا این است که اگر اکثریت جامعه ایران زیر خط فقر است به سوسیالیسم قانع است دیگر. اگر نمی داند نمی شناسد. وقتی پیاده اش کنی دورت جمع می شود. یعنی چی پراکنده می شود اگر من سوسیالیست باشم. شرایط ابژکتیو پس آماده نیست در ایران؟ برگردیم به آن ترها؟ قدرت را گرفته ای، رادیو و تلویزیون دستت است، تمام ارگان دولتی دستت است، از بالا همه امکانات دستت است، هنوز می خواهی کم کم بگویی. نمی توانی به مردم بگویی دولت سوسیالیست هستی؟ همانجور که خمینی (سلبی بود خمینی هم دیگه) گفت تو گوش شاه می زنی تو گوش

امریکا می زرم، بختیار باید بره، این باید بره اون باید بره، این حرفها را گفت و آمد قدرت را گرفت سه هفته بعدش هم رفاندم کرد جمهوری اسلامی با ۹۵ درصد آرا دیگر. خوب من سوسیالیست هم می گویم این باید بره، تو گوش این می زرم، سلبی سلبی به قدرت می رسم می گویم جمهوری سوسیالیستی. می گویند رای نگرفتی؟ کی می گوید؟ بورژوازی چلنجم می کند دیگر. از رژیم افراد از تخت افتاده چلنجم می کنند. سازمان ملل چلنجم می کند. امریکا چلنجم می کند. می گویند رای نگرفت می گویم چشم این هم رای دیگر. ۹۹ درصد می گویند سوسیالیسم دیگر. مگر نادر در همان بحث سلبی اثباتی اش نگفت کسی که سلبی اش را با من آمده اثباتی اش را هم با ما می آید. رفیق کورش می گوید نه اثباتی اش فراری می دهد چون اینها سلبی با تو آمده اند اثباتی فرار می کنند. باید برویم قانع شان کنیم. من هم به این گفتم فرار از پیروزی. به رسمیت نشناختن پیروزی. نفهمیدن و ندیدن پایه ای ترین به نظرم قوانین و مسایل مبارزه طبقاتی. اصلا ندیدن کل مبارزه طبقاتی. حالا بعد به این برمی گردم. این بحثی ست که در آن سمنار ۴۵ دقیقه ای رفیق کورش می گوید. من می خواهم بدانم کجای دنیا با رفاندم کسی سوسیالیسم آورده رفقا؟ همان بحثی که کردم دفعه اول. ما داریم یک نظام حکومتی، اقتصادی و اجتماعی را زیر و رو می کنیم. یک نظام دیگر به جایش می گذاریم. با رفاندم این کار را می شود کرد؟ بحث بر سر جابجایی کابینه ها نیست. بحث بر سر دست به دست شدن قدرت در دل یک طبقه نیست. دولت موقت می دانم خیلی جاها، دولت گذار داریم. دولت گذار خیلی داریم. دولتهای انتقالی. دولتهای موقت. ولی همه این دولتهای موقت وقتی تشکیل می شوند که قبلا تکلیف قدرت یک جای دیگری، در خیابان تعیین شده، یا در جنگ داخلی و یا در انقلاب و یا هر جوری تعیین شده و این دولت گذار فقط می آید مشروعیت فرمال و قانونی به آن بدهد. مثل رفاندم برای کزای. مثل رفاندمی که قرار است در عراق بکنند. مثل رفاندمی که خونتاهای نظامی می کنند در امریکای لاتین بعد از ۶ ماه می گوید دولت گذارم، ۶ ماه صبر کن و رفاندم هم نمی کند. ۶ ماه دولت موقت و بعد می دهد به یک کراواتی مثل خودش. این مثالهایی که در نوشته زدم اخیرا خواندم یادم است و به شما می گویم. در آن بحث، آنجا بحث من این بود: بابا جان رفاندم، مجلس موسسان و دولت موقت اینها همه مکانیسمهای دست به دست شدن قدرت از یک طبقه به یک طبقه دیگر نیست. ما هم ممکن است دولت موقت، دولت گذار در شرایط انقلابی داشته باشیم منتها گذار از خودمان به خودمان. قرار نیست این دولت موقت وقتی تمام شد قدرت را برگرداند به سرمایه

دارها. عکسش هم همینطور است. اگر آن زوری که اول آن دولت موقت را آورده اساسا با هژمونی بورژوازی و نیروهای بورژوازی است مطمئن باشید مجلس موسسانش، رفاندمش، هر سیستمی، بورژوازی را به تخت خواهد رساند. به خاطر اینکه اگر نکند کودتا می کنند علیه تان. نمی گذارند. مگر شوخی است مبارزه طبقاتی. مگر با بچه کودکستانی طرفیم. مگر توهم داریم به این حرفها. این برای رفیق کورش نقشه عمل است ولی. اسمش را هم می گذارد دخالتگری در حکومت و بحث حزب و قدرت سیاسی و به بالا نگاه کردن. تمام بحث رفیق کورش تحت عنوان حزب و قدرت سیاسی به نظر من دیپلماسی قدرت است به همین معنی که گفتیم. و بنابراین کاملا، کاملا غیر عملی است. و برای ما اگر ما برویم پاش ما را زانده احزاب بورژوایی می کند. دو راه شما دارید یا باید بروید بگذارید رادیکالیسمتان را کنار و با آن قوانین برقصید که هنوز راهتان نمی دهند به خاطر گذشته کمونیستتان حالا حالاها راهتان نمی دهند، یا باید بشوید يك نیروی منزوی ای که آن گوشه جامعه حرفهای هیروتی می زند و کسی هم به حرفش گوش نمی دهد. بنابراین رفاندم، دولت موقت و مجلس موسسان معلوم است که اینها ابزارهای سیاسی معینی هستند و ترمهای معینی هستند تئوریهای مختلفی می توانید پشتش بگذارید ولی تمام تجربه تاریخ، تئوری طبقاتی دولت، تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی همه اینها و همه تجربه به ما نشان می دهد که با این سیستمها، با این شیوه ها نمی شود نظامی را جابجا کرد. نمی شود حکومتی را جابجا کرد. نمی شود حکومتی را از دست يك طبقه به طبقه دیگری داد. در دل يك طبقه يك جاهائی چنین اتفاقاتی می افتد و هر روز هم دارد می افتد. من گفتم خمینی - بگذارید این را هم توضیح بدهم - من گفتم خمینی آمد سلبی به قدرت رسید بعد گفت جمهوری اسلامی به رای گذاشت و گفت نه يك کلمه زیاد نه يك کلمه کم، جمهوری اسلامی، رای آورد ۹۵ درصد، رای شان هم درست بود و تقلبی هم در آن نبود. شد جمهوری اسلامی ایران. اتفاقی که افتاد شروع کرد پدر مردم را در آورد. مردم گفتند عجب غظلی کردیم بعد از ۶ ماه. يك عده که همان موقع می دانستند و به مردم می گفتند نکنید نکنید. مثل خود ما. توده مردم هم بعد از يك سال فهمیدند داستان چی هست. اما در مورد ما چی؟ مردم سرشان کلاه میروند؟ فرض کنید زنی که برای آزادی زن آمده من بیایم سوسیالیسم را برایش بیاورم، فرار می کند؟ سوسیالیسم را نه اینکه ترویج بلکه پیاده کنم. بروم به قول نادر در اولین اقدام، اتوبوس و آب و برق را مجانی کنم. ۹۰ درصد آن جامعه که زیر خط فقر است فرار می کند؟ می گوید آخ آخ اینها مالکیت را گرفتند؟! استثمار لغو کردند؟! قرار

بود فقط زن آزاد بشود قرار نبود آب و برق مجانی بشود؟! این را می گوید؟ می گویم ببینید چقدر ذهنی است این قضیه! از سوسیالیسم فرار می کنند چقدر بی پایه است. و چقدر می افتد گوشه همان سیستمی که گفتم. در همان دیپلماسی نافرمانی مدنی، رفرا ندیم، مجلس موسسان البته معنی دارد مردم از سوسیالیسم فرار می کنند دیگر! چون مردم که آنها می گویند از خرده بورژوازی متوسط به بالاست. آنها همه فرار می کنند. این ترمها ترمهای آن طبقه است. همانها که قیام برایشان خشونت است از سوسیالیسم فرار می کنند. همانها که از نافرمانی مدنی فراتر نمیروند. بگذارید نافرمانی مدنی را هم اینجا یک کمی درباره اش صحبت کنم. باز نوشته من هم هست روی این موضوع ولی این را هم بگویم. ببینید رفقا در نوشته من گفتم نافرمانی مدنی اساسش در کلمه مدنی است نه نافرمانی! می گوید نافرمانی ولی مدنی. اینطور نیست که این کلاس اول اعتصاب است خوب این را بگویم کلاس دومش را هم می گویم. کسی که می گوید نافرمانی مدنی خواه ناخواه می گوید نامدنی اش بد است. که رفیق کورش هم می گوید یک جوری. قیامش را لااقل که مهمترین نامدنی است رفیق کورش می گوید متمدانه نیست. خشونت تحمیل شده به ماست. از طرف دیگر این طور نیست که هر زنی که چادر به سر نکند نافرمانی مدنی می کند. این کار را نمی کند. از خود زنی که چادر به سر نمی کند، حجاب بسر نمی کند در ایران بپرسید می گوید دارم جمهوری اسلامی را بهش دهن کجی می کنم. می خواهم بیاندازمش. دارم به این آخوندهای فلان فلان شده می گویم نه. نمی گوید من دارم قانون حجاب را زیر پا می گذارم. برای اعتراض! این زیادی پایون زده است و همان سلطنت طلبها باید اینجور راجع به نافرمانی مدنی صحبت کنند. مردم این را نمی گویند. مردم به مبارزه شان نمی گویند نافرمانی مدنی. مدنی چیست؟ من دارم می زنم زیر آن! آخه اگر بگویند نافرمانی مدنی آن وقت اعتصابی که طبق قانون اعتصاب نیست نامدنی می شود دیگر. جلویش را می گیرند. شما می گویند نافرمانی مدنی و غیرمدنی هر دوشان را قبول دارید پس از همان اول چرا مدنی را گذاشتی. بگو نافرمانی. اصلا چرا نافرمانی؟ کسی فرمانی داده شما زیرش زده اید؟ شما زیر یک نظام دارید می زنید. با فرمان بدون فرمان. اصلا فرمانش را قبول نداری. قانونش را قبول نداری. نافرمانی مدنی در این کشورهایی که این توهم هست که قانون منافع عمومی را نمایندگی میکند و پیش همه رعایت می شود باز معنی دارد. در ایران که اصلا قانون نیست. از ترافیکش با پول حل می شود تا معاملات ملکی اش، تا اسم نویسی بچه مدرسه. اصلا قانونی در کار نیست. نافرمانی مدنی چی؟ قوانین را زیر پا

بگذارید! کدام قوانین؟ خود کارمندان نافرمانی مدنی می کنند از صبح تا شب. رشوه می گیرند می زنند زیر قانون. قانونی در آن مملکت در کار نیست. يك کمی زیادی لوکس است این قضیه. حالا رفیق کورش می گوید نافرمانی مدنی که خوب چیزی نیست. خوب نافرمانی می کنیم دیگر. نه عزیز من این ترم معنی دارد. یعنی نافرمانی غیرمدنی نه. شما این لغت را بر می دارید می خواهید بگویید هم نافرمانی مدنی هم نافرمانی غیر مدنی. خوب بگو نافرمانی دیگر. اگر شما هم نافرمانی مدنی را قبول دارید هم نافرمانی غیر مدنی را، صفت مدنی اینجا چکار می کند؟ و بعد هم که همه سلطنت طلبها همین را می گویند. نافرمانی توده ای اش را هم که الان يك عده دیگر دارند می گویند. نافرمانی ها ضبط شد، برده شد، تمام شد. مگر ما نمی توانیم بگوییم تظاهرات، اعتصاب، مبارزه، قیام، اعتراض؟ کمپین علیه حجاب داریم، کمپین علیه سنگسار داریم. هزار و يك جور کمپین داریم، مگر مجبور شده ایم بگویم يك جای گوشه قانونی زیر پا گذاشته شده؟ ما کل آن قانون را قبول نداریم. اصلا می گویم هر روز دارد قوانین زیر پا گذاشته می شود.

این هم راجع نافرمانی مدنی. می خواهم بگویم این نافرمانی مدنی هم چطور در آن دید قدرت دیپلماتیک است. قدرت از طریق دیپلماسی. و ترمهای دیپلماسی. و شیوه های دیپلماسی. و دخالت گری دیپلماسی. و این توهم که با این دیپلماسی بازی ها می شود قدرت را کمونیستها بگیرند. غیر ممکن است. شما را می کنند زانده خودشان بازیتان می دهند و بعد مثل دستمال مصرف شده می اندازنتان دور. چند هزار بار این بر سر کمونیستها آمده است؟

و بعد بحث دولت موقت هم يك چیزی بگویم. دولت موقت. ببینید ظاهرا به منصور حکمت استناد می شود به بحث دولت در دوره های انقلابی. منتها چیزی که رفقا می گویند و رفیق کورش می گوید ربطی به دولت در دوره های انقلابی ندارد چون اصلا انقلابی در کار نیست به قول خودش. يك فرو پاشی است که با چهار درجه تخفیف به آن می گوید انقلاب دمکراتیک. و مدام می گوید انقلاب نبود ها، انقلاب فوریه هم انقلاب نبود ولی حالا تخفیف میدهم بهش می گویم انقلاب. خوب اگر انقلابی در کار نیست پس دولت در دوره های انقلابی من سؤالم این است از کجا آمده؟ شما دارید دولت گذار، دولت موقت، دولت آشتی ملی، "ترانزیشنال گاورنمنت" را می گوید. این ربطی به دولت در دوره های انقلابی منصور حکمت ندارد رفقا، هیچ ربطی ندارد. دولت نوع کرزای، دولت نوع عراق، دولتی که خونتای نظامی درست می

کنند برای سه ماه و به مردم قول میدهند بعد از سه ماه انتخابات می گذاریم، اینها چه ربطی به دولت در دوره های انقلابی دارد؟ شما رفقا از دولت در دوره های ائتلافی صحبت می کنید. رفیق کورش در واقع صحبتش دولت در دوران ائتلافی است. دولت در دوران فروپاشی. دولت در دوران غیر انقلابی. دولت در دوران دیپلماسی. رفیق کورش از این صحبت می کند. دولت در دورانی انقلابی وقتی که انقلابی نباشد، بحشش هم به طریق اولی باید از پنجره برود بیرون دیگر. بنابراین این دولت موقت را هیچ ربطش ندهید به بحثهای منصور حکمت. ربطی به این ندارد و من در این مورد بعد بیشتر صحبت می کنم.

و بعد در این بحثهای رفیق کورش می بینیم اصولا انقلابی در کار نیست. در بحثهای سمیناری اش رفیق کورش این را بیشتر باز کرد و عمیقتر هم گفت. اولی فرو پاشی است. رفیق کورش اصرار دارد و می گوید این انقلاب نیست. درست است که مردم ضربه می زنند، با ضربه مردم می افتد ولی فروپاشی است. انقلاب نیست. خوب باشد قبول می کنیم. رفیق کورش با تسامح و دو درجه تخفیف می گوید انقلاب دمکراتیک. قبول دارم این انقلاب نیست. خوب بعد چی؟ بعدش هم با رفرا ندیم می خواهیم برویم برای سوسیالیسم. انقلاب این وسط رفقا غیب شد! رفت تو کلاه و از کلاه کبوتر آمد بیرون! از انقلاب ایران شروع کردیم از مبارزه شروع کردیم، از تصرف قدرت به وسیله حزب شروع کردیم، انقلاب، کاراکتری که رفت بیرون و این بیشتر و بیشتر جایش را به دیپلماسی داد! پس ما در دوران دیپلماسی هستیم دیگر! یک فرو پاشی هست، بعدش هم یک رفرا ندیم هست، بعدش هم سوسیالیسم می آید. بعد که می بینیم حالا نوبت کمونیست ها نیست. حالا با بحثهای بعدی اش هم می رسیم. و بعد رفیق کورش اینجا می گوید قدرت حزب کمونیست کارگری معادل سوسیالیسم نیست. خوب اینطوری که شما می گویند حتما نیست. حتما معادل سوسیالیسم نیست. انقلابی در کار نیست اصلا. یک چپهای هستند که از نوع شاید نمی دانم کی ها مثل بابک زهرانی که با بنی صدر رفت یا خان بابا تهرانی و بهمن نیرومند، یک نوع چپهای از این نوع ممکن است اینجوری حرف بزنند. آنها هم می گویند سوسیالیسم در کار نیست. آنها هم آرمانش را دارند. "بعدها فرا می رسد" یک دید مرحله ای که رفیق کورش اصرار دارد مرحله ای نیست (حالا سر سمینارهایش اینها را بحث می کنم که مرحله ای هست یعنی چی؟) در هر حال بحثی که رفیق کورش کرده تا اینجا این است که یک فرو پاشی هست که انقلاب نیست. بعدش هم یک رفرا ندیم می کنیم می رویم به طرف انقلاب سوسیالیستی. انقلاب اجی مجی حذف شد. با یک چرخش دیپلماتیک انقلاب از

پنجره رفت بیرون. ولی به جاش تا دلتان بخواهد فراندم داریم، دولت موقت داریم، مجلس موسسان داریم، رای می گیریم داریم، نافرمانی مدنی داریم، انقلاب نداریم. نه بعدش نه قبلش. این چه ربطی دارد به بحث نادر وقتی گفت که ممکن است سناریو برعکس اتفاق بیافتد، اول جمهوری اسلامی بیافتد بعد انقلاب داشته باشیم؟ رفیق کورش که بعدش هم می گوید که انقلابی نیست. می گوید قوانین بازی را رعایت می کنند ما می رویم در آن دولت بیانیه مان را پیاده می کنیم، رای می گیریم، فراندم می کنیم، سوسیالیسم می آید دیگر. مردمی که از سوسیالیسم فرار می کنند بعد از اینکه قانع شدند دور ما می مانند و سوسیالیسم را می آورم. پس انقلاب لازم نیست. انقلاب لازم نیست در این بحث. گفتم بحث حزب و قدرت سیاسی، تصرف قدرت، جمهوری سوسیالیستی و اینها نیست. بحث قدرت دیپلماتیک است. قدرت از طریق دیپلماسی.

و حالا بریم سر بحثهای سمینار کورش. رفیق کورش می گوید تحولاتی هستند که کمونیستها را به قدرت نمی رساند. به این گفته اند انقلاب دمکراتیک. و بعد هم اصرار دارد می گوید این مرحله نیست، خصوصیت انقلاب یک جوری هست که دمکراتیک است. یعنی انقلابی داریم که خصوصیتش دمکراتیک است. من هم می گویم یک دید مرحله ای انقلاب داریم که بحث را ربط می دهد به اقتصاد. می گوید چون نیروهای مولده رشدش کافی نیست و غیره و غیره، (دید منشویکی کلاسیک)، بنابراین انقلاب دمکراتیک است. دید سه جهانی و غیره. رفیق کورش این را نمی گوید، ولی می گوید انقلاب مرحله ای است. خصلت انقلاب نشان می دهد دمکراتیک است. و این تحول دمکراتیک هم بنا به تعریف کمونیستها را به قدرت نمی رساند. بعد رفیق کورش می گوید که بچه ای که بدنیا نیامده اسم برایش نمی گذارند. چون نادر در بحثش این را گفته. از پیش نمی شود گفت انقلاب دمکراتیک است یا سوسیالیستی است. انقلابی باید در حال جریان باشد. رفیق کورش میگوید همین انقلابی که هست انقلابی که در ایران بوجود آمده خصوصیتش سوسیالیستی نیست، دمکراتیک است. سوسیالیستی نیست. این کمونیستی نیست. این انقلاب کمونیست ها را نمی تواند به قدرت برساند. بنابراین دمکراتیک است. کمونیستها با انقلاب کمونیستی می آیند روی کار. بعد از وی می پرسیم که انقلاب کمونیستی کدام است؟ می گوید کمونیستی همان است که کمونیستها را به قدرت می رساند! چی شد؟ انقلاب، این انقلاب خصوصیتش دمکراتیک است، انقلاب دمکراتیک انقلابی است که کمونیستها را به قدرت نمی رساند. میگوئیم چشم می رویم دنبال

انقلاب کمونیستی. انقلاب کمونیستی کدام است؟ انقلاب کمونیستی همان است که کمونیستها را به قدرت می‌رساند. دلبر جانان من برده دل و جان من، برده دل و جان من دلبر جانان من! حالا من باید چکار کنم؟ از این دور تسلسل چه جوری بیاییم بیرون؟ رفقای که در سمینار رفیق کورش بودند عینا این دو تعریف را شنیده‌اند. گفت انقلابی که کمونیستها را به قدرت برساند کمونیستی است. و انقلاب غیر کمونیستی و دمکراتیک بنا به تعریف کمونیستها را به قدرت نمی‌رساند. تمام شد رفت، تکلیف ما روشن شد! در ایران هم که این انقلاب فروپاشی است حالا رفیق کورش به ما تخفیف داده و به آن گفته انقلاب دمکراتیک قراره کمونیستها را به قدرت نرساند دیگر. و این بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت است؟! نه، این بحثی است که منصور حکمت در نقدش حزب و قدرت سیاسی را نوشته است. ببینید رفقا منصور حکمت چی گفت. گفت کمونیستهایی هستند که زور می‌زنند، فداکاری می‌کنند، مبارزه می‌کنند، سیانور زیر زبان می‌گذارند، بدبخت می‌شوند، انقلابی در می‌گیرد، می‌آیند بیرون و وقتی می‌گویند قدرت سیاسی، بهشان می‌گویند نوبت شما نرسیده است. این انقلاب انقلاب شما نیست. نیروهای مولده رشد نکرده‌اند. ضد امپریالیستی است، تضاد عمده نیست، تضاد فرعی نیست، خصلتش دمکراتیک است، و کمونیستها می‌گویند آه آره نوبت ما نیست باشد باشد. و می‌روند در غارشان تا ۲۵ سال دیگر. عینا این مثال را رفیق منصور دارد. حالا رفیق کورش هم یکی از آنهاست که می‌گوید این انقلاب یکی از همان هاست. ما آمده ایم بیرون می‌گوییم جمهوری سوسیالیستی، حکومت کارگری می‌خواهیم قدرت را بگیریم. رفیق کورش می‌گوید نه نه نه نوبت شما نیست این انقلاب خصلتش کمونیستی نیست. و بنابه تعریف انقلاب دمکراتیک کمونیست‌ها را به قدرت نمی‌رساند. می‌گویم بر گردم به غار می‌گویند نه نه نه. سفره دیپلماسی را جلوی من پهن میکنند. می‌گویند نرو تو غار بیا بیا. می‌توانیم بریم مجلس موسسان بگذاریم، می‌توانیم بریم فراندم کنیم، می‌توانیم بریم نافرمانی مدنی شعار بدهیم و غیره. فقط مواظب باشیم از سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی حرفی نزنیم! انقلاب اصلا خشونت است اصلا اگر بود هم زیاد جالب نبود. قیام که خشونت است. یک راه دمکراتیک و متمدنانه برایت دارم! نادر (منصور حکمت) می‌گوید کمونیستهای سنتی، یا می‌خواستند رادیکال باشند منزوی می‌مانند یا می‌خواهند دخالتگر بشوند راست می‌شوند. سازش کار می‌شوند. خوب رفیق کورش منزوی نمی‌خواهد بماند، نمی‌خواهد ما را ببرد تو غار، ولی سیاست راست را جلوی ما می‌گذارد. دیپلماسی را جلوی ما می‌گذارد. این انقلاب من نیست

بنا به تعریف. (حالا وارد همه اینها می شویم)، فروپاشی است و فروپاشی هم همانی است که به آن می گویند انقلاب دمکراتیک. این تعریف تعریف جدیدی از انقلاب دمکراتیک است و بنابراین انقلاب دمکراتیک هم که قرار نیست کمونیستها را به قدرت برساند. پس حرف جمهوری سوسیالیستی را لطفا نزنید. قدرت یگانه هم، تازه یگانه هم خودتان بگیرید نباید بگویید سوسیالیستی چون مردم رم می کنند در این مرحله از سوسیالیسم، بنابراین چه خودتان به تنهایی به قدرت برسید و چه نه، سفره دیپلماسی را باید باز کنید شروع کنید به فراندن بازی، رای گیری و بیانیه دادن و غیره و غیره. این اتفاقی است که رفیق کورش به ما می گوید. خوب این یکی از همانهایی نیست که منصور حکمت "حزب و قدرت سیاسی" را در نقد نظراتش نوشت؟ تئوری های "کمونیستی" که مدام به ما می گویند نوبت شما نیست، انقلاب شما نیست، خصلتش نیست، مرحله اش نیست، تضاد عمده اش یک چیز دیگر است، نیروهای طبقاتی فراهم نیستند؟ رفیق کورش در آن بحث هم گفت شاطرها اعتصاب می کنند اگر ما برویم سوسیالیسم پیاده کنیم. مردم رم می کنند. همین حرفها را به ما زدند و نگذاشتند برویم قدرت را بگیریم دیگر. رفیق کورش البته نمی گوید برگردیم تو غار، فعال است. ببینید ما دو نوع تروتسکیست داشتیم در ایران. در دنیا هم. یک نوع تروتسکیست داریم مثل چپ ایتالیا، همان نوعی که نادر می گوید. می گوید جز انقلاب کمونیستی انقلابی نداریم. رفیق کورش هم می گوید جز انقلاب کمونیستی انقلاب دیگری نداریم. به من می گوید تو گفته ای "زنده باد انقلاب" غلط است و "انقلاب ما را فرامی خواند" غلط است، باید بگوئی انقلاب کمونیستی. می دانم بابک زهرایی هم می گفت انقلاب کمونیستی. منتها چون نوبتش فرا نرسیده بود رفت با بنی صدر. بابک زهرایی این کار را کرد دیگر اگر یادتان باشد. وحدت کمونیستی، چپ جبهه ملی که آناتومی را نوشته علیه شان منصور حکمت، می گفت انقلاب کمونیستی و انگار خیلی رادیکال است. می گفت انقلاب دیگری به غیر از انقلاب کمونیستی را به رسمیت نمی شناسم. خیلی ممنون! ولی انقلاب حاضر کمونیستی نیست. ضد مذهب است، علیه امریکاست، تضاد عمده اش یک چیز دیگر است، مرحله اش یک چیز دیگر است. به قول کورش خصلتش دمکراتیک است، اصلا فرو پاشی است. دمکراتیک هیچی، فرو پاشی است. پس نوبت من نیست. می خواهید فعال باشید بروید با بنی صدر این دوره دیگر. یا چپ ایتالیاست که می گوید انقلاب نیست برگردیم تو غارمان، نوبت ما هنوز نرسیده. هنوز نوبت حزب کمونیست کارگری ایران نرسیده تزه های رفیق کورش. در بحث نادر بیچاره مگر چیزی جز نقد همین نظرات

بود در بحث حزب و قدرت سیاسی؟ حالا به اسم بحث قدرت سیاسی سفره دیپلماسی در مقابل ما پهن می کنید؟

و اما حالا خوب گیرم انقلاب دمکراتیک باشد. رفیق کورش می گوید که این انقلاب دمکراتیک است لنین هم گفته، اتحاد مبارزان هم گفته، اینها انقلاب مشخصی بوده و غیره. اولاً رفیق کورش نمی گوید وقتی ما انقلاب دمکراتیک را از برنامه برداشتیم چی بجایش آمد. کسی یادش هست؟ به جایش گذاشتیم انقلاب سوسیالیستی و بجای جمهوری دمکراتیک انقلابی هم گذاشتیم حکومت کارگری. و بعدش گذاشتیم جمهوری سوسیالیستی. اینها در بحثهای رفیق کورش معلوم نیست چه بر سرش آمده. نیست اینها. غایب بود. در تمام سمینارها و بحثهای غایب اند. یکبار من ندیدم رفیق کورش از جمهوری سوسیالیستی در این مرحله، یا در این دوره صحبت کرده باشد. البته میگوید باید جمهوری سوسیالیستی را بگوئیم. می گوید حکومت کارگری هم باید بگوئیم - ولی فقط باید بگوئیم. نقشه عملها، تاکتیکها، سیاستها، اینجا ختم نمی شود چون این دوره هنوز زود است. هنوز زود است رفقاً. هنوز نرسیده موقعش. الان فقط می شود دیپلماتیک در قدرت شرکت کرد. هیچ جور دیگری نمی شود.

این یک. ثانیاً همان اتحاد مبارزان. کی تئوری اتحاد مبارزان راجع به انقلاب دمکراتیک این بود؟ کی تئوری بلشویکها این بود؟ تئوری لنین این بود در انقلاب دمکراتیک که نوبت کمونیستها نیست؟ می گفت انقلاب دمکراتیک به رهبری کمونیستها. کمونیستها می توانند باید به قدرت برسند. باید در مبارزه برای دمکراسی هژمونی داشته باشند، حالا با شریک بی شریک، با دهقانان مثلاً دیکتاتوری دو طبقه. تمام جوهر لنینیزم دخالتگری است و اینکه طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر در راس آن تحولات باشد. کاری ندارم آن تحولات دمکراتیک است و خصلتش هرچی هست. "انقلاب دمکراتیک به رهبری پرولتاریا" تز لنین است. در "خطوط عمده" اتحاد مبارزان هم صحبت از رهبری کمونیستها در انقلاب دمکراتیک است. کی گفته انقلاب دمکراتیک باشد کمونیستها به قدرت نمی رسند؟ این از کجا آمده؟ این تز را کی گفته؟ این منشویسم است دیگر. منشویسم مگر چیزی غیر از این بود. می گفت این انقلاب مرحله ایست و دمکراتیک است قدرت را بدهید دست بورژوا لیبرالها، کادتها، چه می دونم هر کی که بود. بدهیم به آنها. نوبت ما نیست. ما باید در اپوزیسیون بمانیم. رفیق کورش نمی گوید که در اپوزیسیون بمانیم ولی می گوید می رویم در قدرتشان ولی بالاخره قدرت ما نیست. قدرت به دست کمونیستها نمی رسد. این تز انقلاب دمکراتیک هم بر فرض قبول کنیم معلوم نیست چرا

قرار است انقلاب دمکراتیک بنابه تعریف کمونیستها را به قدرت نرساند. یا فروپاشی. چرا فروپاشی نباید کمونیستها را به قدرت برساند؟ می گویم چرا و می تواند اینطوری بشود حتی. ولی با دیپلماسی نه البته. با دیپلماسی هیچ وقت شما به هیچ جا نمی رسید. با سیاست انقلابی می رسید.

اجازه بدهید حالا که بحث حزب و قدرت سیاسی شد دو تا یا چند نکته دیگر هم بگویم. ببینید بحث حزب و قدرت سیاسی، بحثی که همه جا ذکر می شود که نادر گفته با صد نفر هم می گیریم با یک میلیون هم می گیریم با نمی دانم ده درصد هم می گیریم. آن بحثی است که نادر دارد می کند در مقابل همین نوع دیدگاهها که می گویند نوبت ما نرسیده، مردم رم می کنند، خصلت دمکراتیک است نوبت ما نیست. نادر می گوید نه خیر این حرفها را نداریم با ده درصد هم می گیریم. بحث بر مجاز بودن، مجاز بودن گرفتن قدرت است. نه سر ممکن بودنش. امکان گرفتن قدرت را نادر آنجا صحبت نمی کند. سناریو گرفتن قدرت، نقشه عمل گرفتن قدرت از اینجا نمی گذرد. من این مثال را هم زدم یک جایی برای رفقا دیگری. ببینید ما در این جامعه همه ما مجازیم اتوموبیل بخریم. مجازیم. منتها شما بروید دم مغازه بگویید مجازم اتوموبیل بخرم که به شما اتوموبیل نمی دهند. می گویند پولش را داری؟ پس پیش شرط دارد باید رفت پول جمع کرد. ما مجازیم هر موقع بخواهیم قدرت را بگیریم ولی باید برویم نیرو جمع کنیم در جامعه. در جامعه. با دیپلماسی نیرو گیر نمی آید. در جامعه. خود بورژواها تو دیپلماسی همدیگر را برسمیت می شناسند به همان اندازه که لوله هنگش حزبشان آب ور می دارد تو طبقه خودش یا تو جامعه. تازه بورژوازی که وارد دیپلماسی می شود اینطوری به خودش نگاه می کند. چرا من را باید سر سفره دیپلماسی بنشانند؟ تا آنجا که نیرو دارم در جامعه، تا آنجا که قدرت دارم. اگر می خواهید حتی شریک قدرت بشوید. قبول دارم نجس نیست. مجلس موسسان نجس نیست، و همه اینها. به شرط اینکه استراتژی دیپلماسی خط شما نباشد. نتیجه جبری روش انقلابی شما باشد هر جا لازم شد تو پارلمان هم می رویم تو خوکدونی هم به قول لنین می رویم. این درست. ولی به شرط اینکه افق و چشم اندازتان و سیاست و نقشه شما برای رفتن به قدرت این مرحله بندی و این دیپلماسی نباشد. این را کار می کنیم. ولی کی در آن خوک دونی شما را راه میدهند؟ این دو طرف دارد. شما میروید می گویند به بورژوازی و آنها هم می گویند بفرما تو؟ بهمین سادگی؟ کی می گویند بفرما تو؟ به اندازه ای که قدرت داشته باشید در جامعه. با صد نفر، شما را راه نمی دهد کسی. اگر انقلاب

نباشد شما را راه نمی دهند. این را بارها رفیق کورش اول می گفت. بعد يك تلاطم انقلابی اضافه کرد که تلاطم انقلابی می خواهد. نه، بدون انقلاب نمی شود. رفیق رحمان (حسین زاده) که تا همین امروز هم می گوید بدون انقلاب می شود. سؤال این است چه جوری بدون انقلاب می شود؟ جوابی که رفقا می دهند می گویند با دیپلماسی. کلمه دیپلماسی را نمی گویند ولی در واقع با دیپلماسی است. با دیپلماسی می رویم قدرت را می گیریم. می بینم که در نظر رفیق کورش انقلاب از پنجره پرت شد بیرون. اصلا انقلابی در کار نیست. اول فروپاشی است و بعد هم فراندم است. تا سوسیالیسمش هم می رویم همینجوری. با دیپلماسی. این در بهترین حالات توهم تام و تمام است. اصلا پای این سیاست روی زمین نیست. پای این خط روی زمین نیست. اشکال اساسی این دید این است که به نظر من انقلاب در آن غایب است. انقلاب تحلیلا در آن غایب است. در این سمینار اخیر که دیگر رسما و با فرمول بندی دقیق رفیق کورش رسما و واقعا انقلاب را گذاشت کنار. انقلاب را نمی خواهد. يك فروپاشی داریم، يك انقلاب دمکراتیک که بهش فعلا تخفیف می دهیم بعدش هم فراندم داریم. انقلابی در کار نیست. اگر این را هم نمی گفت، من تحلیلا این را بارها گفتم، من گفتم حلقه بین حزب و قدرت سیاسی انقلاب است. کمونیستها یا يك حزب سیاسی رادیکالی که می خواهد نظام را، نه فقط کمونیستها، هر حزبی که می خواهد يك سیستم عوض کند. اقتصادی - اجتماعی را عوض کند، اگر می خواهد فئودالیسم را بیاندازد، اگر می خواهد حتی نژاد پرستی افریقای جنوبی را هم بیاندازد، یعنی يك تغییر بنیادی در ریشه های اجتماعی - اقتصادی جامعه بدهد، انقلاب لازم دارد. انقلاب ضرورتش همین است. چرا؟ برای اینکه طبقه حاکمه با زبان خوش که نمی رود بساط جامعه را به هم بریزد. با زبان خوش قدرت را می دهد به کابینه بغل دستی اش. می دهد به جناح دیگر بورژوازی. شاید بدهد حتی به جناحهای ضعیفتر بورژوازی در شرایط فوق العاده. به نمایندگان موقتش مثل خمینی در شرایط انقلابی ایران که بیایند انقلاب را خاموش کنند. به خرده بورژوازی. ولی دیگر به حزب چپ رادیکال که بخواد سیستم را عوض کند که با دیپلماسی قدرت را نمیدهند. شما باید انقلاب کنی علیه اش. می کوبدت. برای تغییر نظام انقلاب می خواهید. برای گرفتن قدرت سیاسی انقلاب می خواهید. کجای دنیا کمونیستها بدون انقلاب آمده اند روی کار؟ که ما دومیش باشیم. این را در سمینار حزب و انقلاب گفتیم در تمام جلسات گفتیم، بحث کردیم. ولی هنوز در این حزب دارند می گویند بدون انقلاب هم می شود. با دیپلماسی هم می شود. این رفقا، راست است. رفقا نه نیت راستی دارند و نه

هیچی. ولی نتیجه عملی اش. راست روی کامل تمام عیار است. رفتن تو زمین دیپلماسی بدون اینکه در خیابان نیرویش را جمع کرده باشی، وقتی استراتژی ات بر اساس دیپلماسی باشد وقتی بگویی این انقلاب مال کمونیستها نیست، خصلتش دمکراتیک است مال ما نیست بنابراین برویم تو حکومت شرکت کنیم که با دیپلماسی برویم طرف سوسیالیسم، بورژوازی یک لبخندی می زند و می گوید خوب باز از آن نوع دیگرش یکی گیرمان آمد. یک سوپاپ اطمینانی گیرمان آمد. شش ماه با آن بازی می کنیم و بعد مثل دستمال مصرف شده می اندازیمش دور. اگر اصلا راحت بودند، اگر به تو نخدندند. ته قضیه این است به نظر من. اساس این بحث این است که انقلاب درش غایب است برای همین من بحث سمینار حزب و انقلاب را گذاشتم. (این سمینار روی سایت حزب قابل دسترس است) سمینار حزب و انقلاب که همه بحث من سر همین است که مکان انقلاب کجاست. به نظر من حلقه اصلی بین حزب و قدرت سیاسی انقلاب است. بدون انقلاب حزب ما نمی تواند قدرت سیاسی را بدست بگیرد. این به این معنی نیست که در مجلسی شرکت نمی کنیم، پای ائتلافی نمی رویم با دولت موقتی، همه این کارها را می کنیم وقتی شرایط روزش باشد. ولی از امروز افقتان این نیست. مردم را اینطوری تربیت نمی کنیم. اینطوری نمی توانیم نیرو جمع کنیم. همان طوری که ما می گوییم تازه خیلی بدتر از آن ولی یک مثال یک کمی شبیه این می شود مثل رفرم. رفرم برای ما خوبه و ما هر رفرمی را می رویم به استقبالش، ولی اگر افق من رفرم باشد، برای رفرم مبارزه کنم، چشم انداز رفرم را بگذارم و بعد بگویم مثلاً انقلاب خشونت است و رفرم متمدنانه است رفرمیستم دیگر. و بدتر از آن اگر فکر کنم با این رفرمها می توانم سوسیالیسم را بیاورم دیگر متوهمم. رفرم را بردارید بجایش بگذارید قدرت سیاسی. این اتفاق تو دیدگاهی که نقدش می کنم دارد می افتد. من قبلاً گفتم که به نظر من حزب و قدرت سیاسی بحثش اساساً در نقد چپی ست که از گرفتن قدرت فرار می کند. رفیق کورش در سمینارش می گوید اینطوری نیست خوب خیلی ها معلوم است قدرت می خواهند. حزب دمکرات قدرت می خواهد، نمی دانم مجاهد قدرت می خواهد، سلطنت قدرت می خواهد. رفیق کورش! بحث حزب و قدرت سیاسی در نقد آنها نیست بر عکس است. نادر می گوید هر چهار تا بورژوازی دور هم جمع می شوند می خواهند قدرت را بگیرند. بنی صدر، ته مانده های جبهه ملی، شاخه هشتم نمی دانم مشروطه چی ها اینها همه می خواهند قدرت را بگیرند، بی حزب و با حزب همه مدعی قدرت هستند. بعد می گوید نوبت کمونیستها که می رسد تئوری های خودمان را جلوی خودمان می گذارند دست ما را از پشت می بندند. می

گویند مرحله اش نرسیده، تضاد عمده اش نرسیده، نیروهای مولد رشد نکرده، به قول شما خصلتش دموکراتیک است، نوبت شما نرسیده است. و تمام بحث حزب و قدرت سیاسی نقد این است. من این را گفتم. اساس بحث آنجا این است. این برای مجاز بودن برای اینکه هر موقع بخواهم قدرت را می گیرم. به فاز و مرحله و اینها - مرحله اقتصادی و یا سیاسی فرقی نمیکند - به این مراحل کاری ندارم. رفیق نادر در نقد این حرفها بحث حزب و قدرت سیاسی را می گوید. و این منسجم است، می چسبد به بحث حزب و جامعه. در بحث حزب و جامعه هست که منصور حکمت سراغ مکانیزمهای اجتماعی می رود و مکانیسمهای اجتماعی قدرت اساسش را می گذارد انقلاب. اساسش را نمی گذارد دیپلماسی. دیپلماسی در آن بحث نادر هیچ جا جایی ندارد. نه در بحث حزب و قدرت سیاسی اش و نه در بحث حزب و جامعه اش. و برای همین پلاتفرمهایی که نادر می نویسد، پلاتفرم لیدر شیپش، یک پاراگراف بزرگ روی حزب و جامعه دارد. هیچی راجع به حزب و قدرت سیاسی ندارد. قطعنامه کنگره ۳ راجع به حزب و جامعه دارد و حزب و قدرت سیاسی توش نیست. قطعنامه کنگره ۳ سر انقلاب است، سر سوسیالیسم است، سر اینکه اکثریت مردم، اکثریت کارگران حتی باید بیایند بگویند سوسیالیسم تا بتوانیم برویم. به اینها هم بعدا می رسم ولی در عین حال می خواهم بگویم که من یک گوشه ای می خواستم بزنم به بحث حزب و قدرت سیاسی و اینکه بحث مجاز بودن، بحثی که ما در نقد چپ مریخی فراری از قدرت سیاسی داریم، را اشتباه میگیرند با نقش عمل برای گرفتن قدرت سیاسی. و این اشتباه تو بحثها هست. رفیق کورش حتی علنی اش را هم نوشته. یک مقاله ای دارد در شهروند، یک نوشته ای دارد رفیق کورش - امیدوارم رفقائی که این را خوانده اند یادشان بیاید فکر کنم سال ۲۰۰۲ بود یا ۲۰۰۳ بود رفیق کورش یک تابستانی اینجا بود و در شهروند که مصاحبه ای با وی کرده رفیق کورش می گوید که اولاً بدون انقلاب نمی توانیم بیایم روی کار و انقلاب لازم است. خیلی ممنون. بحثهای که در بحث حزب و انقلاب به آنها گفتم را آنجا رفیق کورش می گوید، اما نظر خودش را هم خیلی خوب می گوید. در یک قسمت بحث میگوید که یک راه دیگری هم غیر انقلاب هست و آن هم اینکه با ده هزار نفر بریم خانه سه نفر را بگیریم. رفسنجانی و خامنه ای و خاتمی و کارشان را تمام کنیم. بعد هم می گوید منصور حکمت گفته است. منصور حکمت یک همچنین چیزی گفته؟ این نمونه فاحش عوض کردن و اشتباه گرفتن بحثی است که منصور حکمت در نقد مجاز بودن دارد با نقشه عمل گرفتن قدرت. من سؤال می کنم رفیق کورش خوب ما راههای مختلفی داریم، چپها برای

گرفتن قدرت تئوری های مختلفی دارند. فرض کنید محاصره شهرها از طریق دهات، جنگ دراز مدت طولانی، جنگ چریک شهری، موتور کوچک و موتور بزرگ، انقلاب، قیام، اینها را داریم. این تئوری ها بالاخره معنائی دارند تئوری میدهند، ممکن است یکی توضیح بدهید چطوری با ده هزار نفر ما می رویم می گیریم؟ این ده هزار نفر روز می روند؟ شب می روند؟ مسلح اند؟ مسلح نیستند؟ یک حزبی که الان در شرایطی است که دو نفر را به هم وصل نمی کند و سازماندهی منفصل دارد ده هزار نفر چطوری دور هم جمع شدند؟ چطوری خبر شده اند؟ تو خیابانها راه میروند؟ آیا با هلی کوپتر از بالا نمی زنند شان؟ بعد از اینکه خانه رفسنجانی را گرفتند می گذارند به خانه دوم برسند؟ ارتش و سپاه پاسداران راه نمی افتد تا شلیک کند به آنها؟ انقلابی که در کار نیست که اگر انقلاب بود که دیگر تئوری ده هزار نفر نمی خواستیم می گفتی قیام می کنیم و مبارزه می کنیم و می رویم می گیریم دیگر. من می فهمم ابتکارهای اینطوری را در دل یک انقلاب برای یک جرقه زدن. چپ فدایی هم بالاخره یک تزی که داشت می گفت موتور کوچک جرقه ای است که موتور بزرگ را با حرکت در می آورد. اینها بالاخره معنی ای می دهد. ولی انقلاب یک راه. راه دیگر با ده هزار نفر آن هم می رویم خانه سه نفر را می گیریم، این را دیگر نمی فهمم! رادیو و تلویزیونها و پادگانها را دست نمی زنیم می رویم خانه آن سه نفر را می گیریم؟ آن هم جمهوری اسلامی ده هزار تا سر دارد خانه هر کدام را بگیری هر کدام دیگرش ده تا سپاه پاسداران و کمیته زیر دستش هست. خوئینی ها و چه می دانم امثال کروی را چه کار می کنید؟ حجاریان را چکار می کنید؟ سردار نمی دانم فلانی و سرکار بهمانی را چکار می کنید؟ خانه آنها را نمی گیرید؟ خوب می ریزند پدرمان را در می آورند که. و این ده هزار نفر چطوری راه می افتند اصلا من نمی فهمم این سناریو از کجا می آید؟ این نمونه مطلق اشتباه گرفتن بحثی در نقد چپی است که می گوید مجاز نیستیم، مثل خود رفیق کورش که می گوید این انقلاب خصلتش دمکراتیک است و حزب کمونیست به قدرت نمی رسد. در نقد آنها نادر می گوید آقا جان با یک میلیون هم می روم و این عدد را پائینتر می آورم با صد هزار نفر هم می روم اگر بتوانم. بحث اکثریت و اقلیت نیست. این را اشتباه می کنید با آن. رفقا وقتی انقلاب را می گذارید کنار در سیستمستان، خواه ناخواه نیتتان هر چه باشد به دو جا می غلتیم یا به سازش و ائتلاف، تزه های که رفیق کورش در پلنوم ۱۶ و بعد در بحثهای داخلی داد، یا به آوانتوریسم. از سر کوه سرازیر می شویم که بقول خودش که در مصاحبه با شهروند گفته، با ده هزار نفر می رویم خانه سه نفر را می گیریم. این انقلاب اینقدر غایب است که یک بحث

دارد امیدوارم خوانده باشید در بحث شورا، رفیق رحمان می گوید، دقت کنید، می گوید پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است! نادر می گوید انقلاب سلبی است. انقلاب حذف شده جایش آمده پروسه تصرف قدرت سیاسی. چرا؟ چون راه های غیر انقلابی هم رفقا به آن معتقدند و اصلا معتقدند این می شود و این اصلا بیشتر می شود، توی فاز اول که حتما این می شود. و آنوقت این سلبی است. این چه ربطی به بحث دارد. من نمی فهمم پروسه تصرف قدرت سیاسی چه جوری سلبی است؟ مثلاً با ده هزار نفر سلبی می رویم خانه سه نفر را می گیریم؟! یعنی چی اصلا این حرف؟! نادر اگر گفت سلبی، گفت انقلاب امری سلبی است. تازه گفت جنبش سوسیالیستی اثباتی است بحث بر سر هژمونی يك جنبش اثباتی یعنی جنبش سوسیالیستی، بر جنبش سلبی یعنی انقلاب است. لطفا بروید نوار ها را گوش کنید. در بحث رفیق رحمان شده پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است. رفقا اینقدر این انقلاب بیگانه است با این سیستم که اسمش را هم نمی آورند. من پلنوم به پلنوم گفتم انقلاب، به من گفتند آژیتاتور! به من گفتند انقلاب ایدئولوژیک است. تو آژیتاتوری و غیره. الان من می خواهم بگویم که خیلی خوب من آژیتاتور. رفیق کورش بعد می گوید که (به بحث های من اشاره می کند بدون اینکه اسم مرا بیاورد) می گوید "انقلاب ما را فرا می خواند" "زنده باد انقلاب" کدام انقلاب؟ من میگویم رفیق کورش همان انقلابی که مجله اکونومیست ۶ ما پیش نوشت در ایران انقلاب میشود. همان انقلابی که امام جمعه ها سه ماه يك بار در منبر، هر دو هفته یکبار در منبر دارند می گویند که دارد يك همه چیز به می ریزد! همان انقلابی که مردم می گویند امروز نه فردا دارد می آید در خیابان. همان انقلابی که يك عمر ما دادش را زدیم. همان انقلابی که منصور حکمت راجع به آن قطعنامه داد. همان انقلاب زنده باد. یعنی چی کدام انقلاب؟ این انقلاب کمونیستی نیست پس به درد نمی خورد؟ غارت سوپر مارکتهاست و کمونیستی نیست؟ این چه حرفی است؟ انقلاب ۵۷ کسی سوپر مارکت غارت کرد؟ هیچ کمونیستی ای هم نبود! کدام انقلاب، حتی در تحولات جنبش ملی نفت شهریور ۲۰ کسی سوپر مارکت غارت کرد؟ ضد انقلاب و شعبان بی مخ بود که آمد مغازه آتش زد. مردم مغازه ای آتش زدند؟ هیچ کمونیستی هم نبود. این چه حرفی است؟ این چه جور تحقیر انقلاب و تو سر انقلاب زدن هست؟ انقلاب کمونیستی نیست بعد از شما می پرسند انقلاب کمونیستی کدام است؟ انقلاب کمونیستی انقلابی که کمونیستها به قدرت می رسند. این که این همان گویی است. همان روز اول که در سمینار قبلی اش هم رفیق کورش در جواب بحث من گفت. گفتم این همان گویی است. این هیچ

چیز نیست. این دور تسلسل است. انقلاب غایب است از این سیستم. دیپلماسی تصرف قدرت داریم و بس. ببینید انقلاب اینقدر غایب است که پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است نه انقلاب. انقلاب اینقدر غایب است دولت در دوران انقلابی شده دولت موقت! که انقلابی هم پشتش نیست. و بعد می گویند نادر گفته نادر گفته. رفقا اسمش دولت در دوران انقلابی است شما اینرا کرده اید دولت در دوران ائتلافی. دیپلماسی را هم گذاشته اید جلوی من. انقلاب اینقدر بیگانه است! هر کی از انقلاب حرف بزند مداح انقلاب است! بگذارید این مداحی انقلاب را بگویم. به من خیلی گفتند آژیتاتور. الان دیگر رفیق کورش به من گفت که مداحی هم می کنی. اولاً مداحی انقلاب من می خواهم بدانم چه عیبی دارد؟ اولاً چرا به آن می گویند مداحی؟ چرا نمی گویند آژیتاتور؟ چرا نمی گویند آژیتاسیون انقلابی؟ کدام رهبر کمونیستی در دنیا بوده که آژیتاتور نبوده؟ تروتسکی؟ لنین؟ فیدل کاسترو؟ منصور حکمت؟ اینها هیچ کدام آژیتاتور نبودند؟ آژیتاسیون روی انقلاب حالا دیگر بد شده است؟ می دانید چرا بد شده است چون خود انقلاب مثل اینکه رگی را در قلبی به حرکت در نمی آورد! و این آژیتاسیون می شود پوچ! همانطور که به ما می گفتند تریچه های پوک. می شود مداحی. "پایت روی زمین نیست! مگر نمی بینی انقلابی در کار نیست. اگر هم بشود سوپرمارکتها را به آتش می کشند. اگر هم بشود انقلاب کمونیستی نیست. من هیچ انقلابی را به غیر از انقلاب کمونیستی قبول ندارم. پس چرا مداحی می کنید؟" من می شوم مداح! و آژیتاسیون انقلابی می شود امری مذموم. و باید گذاشت کنار. به درد نمی خورد. ببینید در دیپلماسی هیچ کس آژیته نمی شود رفقا. دیپلماسی است. آرام، خون سرد، سخنرانی های مبسوط در مورد اینکه دولت ها کی می روند و کی می آیند و چه جوری صحبت می کنیم. رفیق کورش خودش ادعا می کند از بالا و پائین. باشد، از پایین که چیزی از ایشان نشنیده ایم از بالا يك ذره بین دست می گیرد می گذارد روی دولت و شروع می کند اول کی می افتد، در بغل کی می افتد، کی کجا می رود، دولت موقت چه و غیره. با دقت مینیاتوری تصویر می کند و ما هم بازیگر این صحنه ایم و قوانین را روشن می کنیم. سر انقلاب، يك نسیم انقلاب به ما می خود و کافی است. از این بیشتر بگویند مداحی کردید! مداحی که گفتم اصلاً عیبی ندارد، حالا بر فرض عیب دارد من می خواهم بگویم کدام يك از مقالات من مداحی بوده است. رفقا روی انقلاب در این دوره بعد از نادر بیشترین مقالات را من نوشته ام. مداحی است؟ تزه های که من دادم کدام است؟ من گفتم جنبش سرنگونی به جنبش انقلابی تبدیل شد و این معانی مشخصی دارد. يك معنی اش این

است که دیگر اینکه به رژیم چه بگوییم مهم نیست مهم این است که در کنار انقلاب باشید یا نه. این یکی از مداحی های من. تز بعدی من گفتم جنبش کارگری، من گفتم ظاهرش اقتصادی و مطالباتی است ولی مضمونش این نیست. این ظاهر اقتصادی و مطالباتی بیشتر توازن قوای جنبش کارگری و رژیم را نشان می دهد تا مطالبات و اقعیش را. این جنبشی است متعلق به جنبش سرنگونی جنبش اقتصادی کارگری. این مداحی دوم. من گفتم که حزب و جامعه در ایران. من گفتم کمپینها، تشکلهای، شخصیتها. من راه نشان دادم که چطوری این را بسازیم. در جنبش کارگری، در جنبش زنان در جنبش جوانان. و جامعه جواب داده. نمی گویم همه اش حرفهای من بوده، جامعه نشان داده مقدماتش کار ما بوده و مقدماتش از نظر اپژکتیو جامعه به آغوش ما آمده. انقلاب ما را فرا خوانده است. تزهای ما را فرا خوانده است. رفیق کورش به همه اینها و آن مقاله ای که تیتزش را گفت این حرفها در آن زده شده است، میگوید مداحی. سخنرانی آلمان هم که مقاله بعدش نوشتم و رفقائی که از آلمان هستند می دانند بحث را. حلاجی کردم. من پلنوم بعد از پلنوم گفتم انقلاب را بگذارید روی میز حلاجی کنیم. آناتومی انقلاب لازم داریم. رفیق کورش آناتومی دولت را جلوی ما می گذارد. آناتومی نیروهایی که دولت بعدی که ما نیستیم را تشکیل می دهد و ما چطوری برویم با آنها بازی کنیم. این دیپلماسی است. این دیپلماسی قدرت است نه بحث حزب و قدرت سیاسی. اگر کسی می خواهد قدرت سیاسی برای کمونیستها را بگیرد آناتومی انقلاب را لازم دارد. شناخت قانونمندی های انقلاب آن چیز است که نادر می گوید. مکانیزمهای اجتماعی تصرف قدرت. این مکانیزمها را باید رفت شناخت. مقاله به مقاله اینکار را کردم. به من گفتند آژیتاتور. به من گفتند مداح! الان می فهمم چرا گفتند مداح. تو سیستمی که انقلاب نباشد از انقلاب حرف زدن تریچه پوک است. حرف مفت است. آژیته نمی شوند با این حرفها. آدمهای دیپلمات که از انقلاب آژیته نمی شوند. انقلاب اگر خشونت است و اگر غیر متمدنانه است، کسی که آژیته می کند مداح است دیگر. همان حرفی را به من می زنند که دیپلماتهای کریدورهای قدرت به هر انقلابی می زنند. شما مداحید. شما راه نشان نمی دهید. رفیق کورش می گوید راه نشان نمی دهی، مداحی. اینها که گفتم راه نبود؟ يك قلم حزب و جامعه در ایران راه به کسی نشان نداد؟ وارد این بحثها فردا می شوم رفقا این فقط يك اشاره به آن بود.

رفقا چند نکته دیگری مانده که فکر کنم زیادی خسته شدید نزدیک دو ساعت صحبت کردم. استراحت می دهیم. خیلی ممنون که حرفهای مرا گوش کردید سر صبر و تکست نزدیک. خیلی

متشکرم.

نکته دیگری که میخواستم تحت عنوان همین بحث انقلاب و حزب و قدرت سیاسی به آن اشاره کنم بحثی است که رفقا از جمله رفیق رحمان حسین زاده یکی دو بار مطرح کرده اند. رفیق رحمان در شورای کادرهای کردستان، همین آخرین کنفرانس که من هم در آن حضور داشتم گفت "منصور حکمت به این دلیل روی کومله سرمایه گذاری کرد که کومله خیره شده بود بقدرت". فعلا به اصطلاح "سرمایه گذاری" کاری ندارم که ترم جالبی نیست. چیزی که میخوام تاکید کنم اینست که آنچه منصور حکمت را واقعا به کومله جلب کرد و نقطه قوت کومله بود به نظر من اجتماعی بودن کومله بود و نه خیره شدنش به قدرت. این خیره شدن بقدرت را من راستش زیاد نمی فهمم. کومله که کاندید ریاست جمهوری مسعود رجوی بود، کدام خیره شدن بقدرت؟ اصلا در آن دوره مساله قدرت سیاسی مطرح نبود به شکل امروز. منصور حکمت به این فکر نبود. این را فردا بیشتر باز میکنم که چطور دوره ها را قاطی میکنیم و مسائل و مقولات و موضوعات و تزهای يك دوره را عقب و جلو میبریم و به دوره دیگری تسری میدهیم. و فکر میکنیم که چون الان بحث حزب و قدرت سیاسی برای ما خیلی مهم است در سال ۵۸ هم ذهن منصور حکمت را این گرفته بود و از آنطرف هم کومله خیره شده بود بقدرت و غیره. اولاً کومله بقدرت خیره نشده بود ثانيا همانقدر هم که شده بود نقطه قوتش نبود چون کم نبودند نیروهائی که بقدرت خیره شده بودند. فراوان بودند. نکته مهم این بود که کومله يك جریان رادیکال اجتماعی بود که بر میگردد به بحث حزب و جامعه. که همانطور که قبلا هم گفتم اساس بحث آنجاست. امیدوارم وقت بشود بعدا بیشتر راجع به این صحبت کنم. در یادداشتهايم دیدم این نکته جا افتاده خواستم این توضیح را بدهم و بعد بروم دنبال ادامه بحث. در بحث گفتم که چطور در نظراتی که دارم نقد میکنم دیپلماسی و مانورهای دیپلماتیک جای انقلاب و سازماندهی انقلاب مردم را میگیرد. منظورم این نیست که در این دید انقلاب اصلا جائی ندارد. انقلاب يك زمینه ایست که زیاد به آن کاری نداریم، آنجا هست، مفروض و داده شده است، معلوم است که ما انقلابی هستیم. هر وقت صحبت شده میگویند معلومه، معلومه که ما انقلاب را سازمان میدهیم اینکه گفتن ندارد، این کار را که میکنیم. ولی ظاهرا سازماندهی انقلاب و مردم و رهبری انقلاب و غیره کاریست که خیلی ساده و روتین است و اسمش هم دخالتگری نیست، اسمش تبلیغ و ترویج است اما تا بحث عمل و دخالت و سازماندهی و کاری بجز تبلیغ و ترویج بمیان می آید کار رو به بالا و دیپلماسی است، رو به

انقلاب و مردم هیچ کار عملی، هیچ نوع تاکتیکی، هیچ نوع شناختن و بکار گرفتن مکانیسم‌هایی لازم نداریم. می‌خواهم بگویم انقلاب در این دیدگاه هست ولی یک زمینه است که هر وقت لازم باشد اسمش را می‌بریم مثل بحث تلاطم انقلابی که در تزه‌های سمینار آخریش رفیق کورش می‌گوید تلاطم انقلابی لازم است - که البته رفیق رحمان می‌گوید اینهم لازم نیست -، آن پشتها یک تلاطم انقلابی لازم است تا من بتوانم این مانورها را در جلوی صحنه بدهم. و بعد نمی‌گوید آن تلاطم انقلابی قوانینش چی است و چطور باید برویم و این تلاطم را تبدیل کنیم به یک انقلاب واقعی و چطور سازماندهی و رهبریش کنیم. بحث سازماندهی و رهبری انقلاب غایب است در این دید. این بحث از این طرف مطرح شد. بحث رفقا رهبری و سازماندهی انقلاب نیست و حتی اسم انقلاب را نمی‌آورند در بحث‌هایشان. پروسه تصرف قدرت است و این پروسه اساسا دیپلماسی و رابطه با احزاب و با بالا است. انقلاب هم مثل شورا (به بحث شورا بعدا می‌پردازیم) از نظر رفقا بودن و نبودنش علی‌السویه است. اگر باشد خوب است، ما اگر هم نباشد یک جور دیگر می‌رویم قدرت را می‌گیریم.

اما اجازه بدهید در ادامه همین دید و همین بحث دیپلماسی که گفتم به تز حزب سیاسی را هم که رفیق کورش چندین بار به آن اشاره کرده و بر آن تاکید دارد بپردازیم. رفیق کورش می‌گوید حزب سیاسی حزب تعدد نظرات و وحدت عمل است و بخصوص حزب بعد از منصور حکمت دیگر باید حتما اینطور باشد. و اگر این تعددنظر را قبول نکنیم یک فرقه ایدئولوژیک هستیم. یعنی در این نظریه بین ایدئولوژی و نقشه عمل هیچ فاصله‌ای نیست، من قبول دارم فرقه ایدئولوژیک نباید بود. زمان منصور حکمت هم نباید می‌بودیم، زمانی هم که بقول کورش قائد داشتیم نباید می‌بودیم. ولی آیا یک نظر سیاسی واحد هم نباید داشته باشیم؟ تعدد نظرات یعنی چی؟ تعدد تئوری‌ها را تا حدی می‌فهمم ولی تعدد نظرات سیاسی چطور ممکن است؟ آیا بین ایدئولوژی و عمل، سیاست و تاکتیک و اهداف سیاسی و استراتژی سیاسی نیست؟ اگر حزبی بخواهد سر اینها نظر واحدی داشت باشد باز هم فرقه ایدئولوژیک است؟ می‌توانیم مثلا استراتژی‌های مختلف بقدرت رسیدن داشته باشیم؟ تاکتیک‌های مختلف داشته باشیم و هنوز وحدت عمل داشته باشیم؟! چطور چنین چیزی ممکن است؟! میدانم ایدئولوژی و یا حتی تئوری مستقیما به عمل نمی‌رسد، ولی تئوری از حلقه سیاست رد می‌شود، از حلقه تاکتیک رد می‌شود، از حلقه نقشه عمل رد می‌شود و میرسد به عمل. خوب چطور وحدت عمل دارید وقتی اینها همه مختلفند؟ می‌خواهم بگویم این حزبی که درش تعددنظرات هست اصولا چطور میتواند دست به

عمل بزند؟ کورش میگوید حزب سیاسی و پشتش را هم میدهد به بحث از گروه فشار تا حزب سیاسی منصور حکمت ظاهرا. ولی این بحث همانقدر به منصور حکمت ربط دارد که دیپلماسی قدرت به بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت ربط داشت. یعنی کاملاً بی ربط است. حزب سیاسی منصور حکمت حزب تعدد نظرات نیست. درست است که درش باز است و همه میتوانند عضو شوند ولی منصور حکمت میگوید کادرهای این حزب مارکسیستند و رهبریش یک خط دارد و یک سیاست دارد و رادیکال است، میخواهد از یک روزنه کوچک حزب را بقدرت برساند، باید نبضش کاملاً باهم بزند، این تعدد نظرات در کادرها و رهبری اگر باشد که دیگر معلوم نیست اصلاً چطور و کجا میخواهیم برویم! فرقه ایدئولوژیک نباشیم اما از ایدئولوژی تا عمل ده ها حلقه است که به آن میگویند سیاست، استراتژی، تاکتیک، خط سیاسی، چشم انداز سیاسی، افق، اهداف سیاسی، شعارها. روی اینها هم تعدد نظرات اشکالی ندارد؟ این حزب بدر هر چیزی بخورد بدر انقلاب نمیخورد. رفیق کورش این تعدد نظرات را میگوید بعلاوه مدرنیسم. حزب مدرن باشد و ضوابط داشته باشد، آئین نامه ها معلوم باشد و غیره و لیدر هم داشته باشد (بحث لیدر را بعداً واردش میشویم). این میشود حزب سیاسی منصور حکمت! منصور حکمت حزب سیاسی را اصلاً با اینها تعریف نمیکند. این مدرنیسم و ضوابط و غیره در بحثهای دیگر منصور حکمت هست ولی حزب سیاسی او حزبی است که پرچم سوسیالیسم را میگوید در وسط میدان شهر. پرچم انقلاب را بلند میکند، مدعی قدرت است و در پی جلب اجتماعی طبقه کارگر در یک سطح سراسری است و نه فقط در سطح رهبری محلی. اساس رهبری اجتماعی و سراسری است و راجع به این بارها صحبت کرده ایم و ده ها تز و قطعنامه داده ایم. در قطعنامه های کنگره ۴ آمده و در این قطعنامه پیشنهادی من در مورد استراتژی آمده و در هزار و یک مقاله آمده. که از نظر منصور حکمت یک حزب سیاسی یعنی چی. حزبی که نميخواهد برای اینکه قدرت سیاسی را بگیرد سازش کار بشود و برای اینکه رادیکال بماند منزوی شود. حزبی که رادیکالیسم را توده ای میکند. حزب رهبران. حزب رهبران عملی، حزب رهبران اجتماعی، حزب که خودش را اجتماعاً مطرح میکند و مدعی قدرت است، حزب علنی کار که پرچم خودش، پرچم انقلاب سوسیالیستی را در میدان شهر میگوید و نه پرچم مجلس موسسان را. حزبی که فعالین و رهبران عملی را بخود جلب میکند. و شخصیتهای سرشناسش را دارد. این حزب سیاسی منصور حکمت است. احزاب چپ سنتی هیچکدام اینطور نیستند. من نمی فهمم حزب تعدد نظرات بعلاوه یک سری قوانین و

مناسبات از کجای این بحث در می آید؟ میدانم در حزب تئوریهای مختلف میتواند باشد ولی اگر آن تئوریهای مختلف به استراتژیهای مختلف و به تاکتیکهای مختلف ختم شود که دیگر وحدت عملی بجا نیمانند. اینطور شده است، در همین حزب ما دارد در جلوی چشممان اتفاق میافتد. این ربطی به حزب سیاسی ندارد. حزب سیاسی اسمش با خودش است باید حول یک سیاست باشد، یک حزب رادیکال باید بدنه اش یعنی کادراهایش همراه رهبری مثل یک قلب واحد بزند، نبضش با هم بزند. حول یک استراتژی و سیاست و تاکتیک واحد. تئوریهای مختلف باشد و ایدئولوژی هم اصلا مطرح نیست و اعضایش هم همه باشند. ولی اساس همه بحث درها را بروی اعضا باز کنیم نادر، حزب کادرها بود. این کادرها باید مارکسیست باشند و هم خط و هم افق باشند. با خودشان و با رهبری. این حزب تعدد نظرات به نظر من نمیتواند انقلاب را رهبری بکند. چنین حزبی بدر رهبری انقلاب نمیخورد. یکی از مغرب میکشد و یکی از مشرق. حزبی که وارد انقلاب میشود حزبی که میخواهد رهبر و سازمانده انقلاب باشد باید بدنه کادریش و رهبریش مثل یک گلوله منسجم باشد و متحد باشد حول تزه‌های معینی و استراتژی معینی. حول کمونیسسم کارگری و تزه‌های حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه منصور حکمت. حزب باید مارکسیست باشد و نقد عمیقی به جامعه داشته باشد. بحث حزب سیاسی منصور حکمت بر اینها مبتنی است. اینکه منصور حکمت قائل ما بود و رفت پس حالا حزب سیاسی چیز دیگرست این را هم من خوب نمیفهمم. پس تا وقتی منصور حکمت بود حزب سیاسی نمیتوانستیم داشته باشیم؟ تعد نظرات را شرط حزب سیاسی تعریف کردن به نظر من پوچ و بی ربط است. در مورد حزبی که به انقلاب ربطی نداشته باشد این حرفها را میشود زد. احزاب پارلمانی میتوانند هزار یک جور نظر داشته باشند چون مساله رای و انتخابات است. کاندید واحدی باید داشته باشند و کار زیادی نمیکنند غیر از اینکه بروند توی پارلمان و کابینه و با یکی سازش کنند و با یکی ائتلاف کنند. میخواهم بگویم سفره دیپلماسی را که جلوبان پهن کنید آنوقت تعدد نظرات اشکالی ندارد، ولی اگر حزب میخواهد مثل یک گلوله منسجم بدل جامعه بزند و رهبر و سازمانده انقلاب بشود، بله آنوقت حتما نباید فرقه ایدئولوژیک باشد، ولی بهمین خاطر باید حول سیاست و تاکتیک و استراتژی واحدی کار کند. ممکن است دو خط در حزب باشند ولی این دیگر جزو تعریف حزب نیست، آن خط مسلط باید مارکسیست و رادیکال باشد. میتوانیم بگوئیم چندین نظر در حزب است اما یک نظر خط را تعیین میکند، یک نظر پشت فرمان حزب است، آن نظر معین دیگر باید مارکسیست و کمونیست کارگری

باشد، اگر نباشد که دیگر چه حزب سیاسی و مدرنی؟ این که قوانین و ضوابط داشته باشیم، مدرن باشیم، مناسبات داشته باشیم و غیره، همه اینها سر جای خودش درست. ولی تعریف حزب سیاسی که این نبود. حزب سیاسی حزبی است که برای کسب قدرت سیاسی بجنگد و بتواند قدرت را بگیرد و قدرت را حفظ کند. و برای اینکار باید نبض واحدی داشته باشد. تز حزب سیاسی رفیق کورش از آنجا که اساسش تعدد نظرات و قوانین بازی است نمیتواند حزب انقلاب باشد. انقلاب را که بگذاریم کنار این حزب مشکلی نخواهد داشت. میتواند حزب پارلمانی خوبی باشد.

بحث دیگری هست در این استنباط خاصی که از بحث حزب و قدرت سیاسی و از حزب سیاسی هست. در این استنباط فعال محلی و کادر حزب در محل نمیداند چکار باید بکند. بی وظیفه است. فقط یک کارهای روتینی باید بکند و بس. مثل راه انداختن خانه حزب و پخش نشریات و ازینقبیل. اینهم باز میبینید که با احزاب پارلمانی جودر در میآید. این احزاب در محل کار زیادی ندارند جز کمپینهای انتخاباتی هر ۴ سال یکبار. در این ترها هم میخواهم بینم اعضا بجز پخش عکس لیدر چکار میکنند؟ تمام بحثهایی که مربوط میشود به مکانیسمهای انقلاب، شناختن این مکانیسمها و در دست گرفت آنها و سازماندهی انقلاب، رهبری انقلاب همه اینها یک بخشش در محل انجام میشود. اما اگر نخواهید انقلاب سازمان بدهید زیاد به محل احتیاجی ندارید. من این را بارها در بحثهایم گفته ام که رفتائی که از حزب و قدرت سیاسی این تصور را دارند حرفی برای فعال محلی ندارند. رفقا من دیگر صحبت من تمام میکنم. یک جمعبندی از صحبتهایم بکنم. من در اول بحث گفتم که این نظرات از نظر سیاسی راست است، از نظر تئوریک التقاطی است، چیزی بین منشویسم ولیبرالیسم چپ است، کنار گذاشتن مبارزه طبقاتی است و از نظر متدلوژی هم متافیزیکی است. امیدوارم نشان داده باشم که چرا این ترها از نظر سیاسی راست است. از نظر تئوریک کمی بیشتر توضیح میدهم. ببینید تئوریهائی که در پشت این نظرات مطرح میشود اساسا التقاطی است. چرا اینطورست؟ برای اینکه با تئوری مارکسیستی بخصوص مارکسیسم منصور حکمت نمیشود این نظرات را فرموله کرد. خیلی سخت است. در نتیجه مجبورید شما التقاطی و اکلکتیک بروید از این گوشه و آن گوشه حرفهائی را بردارید. شیوه رجوع به منصور حکمت هم نقل قول جملات بریده از متن است. مثلا منصور حکمت میگوید ما با اقلیت قیام میکنیم و مقصودش فعالین و رهبران عملی طبقه کارگر و مردم انقلابی است مقصودش اینست که همه طبقه انقلاب و قیام نمیکند

اقلیتی از فعالین آن هستند و غیره. بعد از این بحث این در می آید که ما حزب اقلیتیم! و تا قدرت را نگیریم اکثریت نمیشویم! معنی عملیش چیست؟ چرا این را میگوید؟ معلوم نیست. بعد يك مقاله از رفیق نادر می آوریم که ما حزب اکثریتیم. بعد رفقا میمانند که چی شد؟ یا نادر گفته با ۱۰ درصد هم اگر بتوانیم قدرت را میگیریم و بعد در قطعنامه دیگری نادر میگوید باید اکثریت طبقه کارگر بیاید زیر پرچم سوسیالیسم تا قدرت را بگیریم! حالا تکلیف چیست؟ ظاهراً نادر تبدیل میشود به يك سری نقل قولهایی که مدام یکدیگر را نقض میکنند و مجبور میشویم بگوئیم "منصور حکمت ده سال قبل دیگر قبول نیست. منصور حکمت کنگره دوم با قبل از آن فرق دارد، بحثهای شورا مال پانزده سال پیش است و کهنه شده و غیره" مجبوریم این کار را بکنیم. وگرنه منصور حکمت به يك آدم التقاطی تبدیل میشود که به مناسبتها و شرایط حرفهایش را مدام عوض کرده است و ما هم بدلبخواه يك نقل قول را بر میداریم و نقل قول دیگر را کنار میگذاریم. اما از منصور حکمت بعنوان يك سیستم فکری و يك متدلوژی و يك تئوری منسجم این حرفها استنتاج نمیشود. نص صریح منصور حکمت در همان نوشته حزب و قدرت سیاسی جواب این نوع استنتاجات را داده، بحث او مکانیسمهای اجتماعی کسب قدرت و انقلاب است. اینکه این انقلاب کمونیستی نیست و نمیتوانیم سوسیالیسم را بیاوریم در هیچ جای منصور حکمت نیست. اینکه انقلاب دموکراتیک است و ما را بقدرت نمیرساند اصلاً ربطی به منصور حکمت ندارد. منصور حکمت نه تنها سال ۲۰۰۰ و کنگره ۲ بلکه منصور حکمت قبل از انقلاب ۵۷ هم تزهایش این نبود. که کمونیستها بقدرت نمیرسند و باید برویم با بقیه دولت موقت درست کنیم. از منصور حکمت منسجم اینها در نمی آید. ولی از دولت در دوره های انقلابی، انقلابی را بزیند، به دولتش صفت موقت بدهید، آنوقت میتوانید تبدیلیش کنید به بحثهایی که میبینیم. اینجوری میشود از منصور حکمت هر چیزی نتیجه گرفت! بحث انقلاب سلبی است را تبدیل کنید به "پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است" و بعد هم از بحث سلبی نتیجه خودتان را بگیرید که چون سلبی است سوسیالیستی نیست، بله اینجوری میشود آدم حرف خودش را بزند و به گردن منصور حکمت بیاندازد! منصور حکمت گفته انقلاب سلبی است نه اینکه انقلاب دموکراتیک سلبی است. با اینهمه میگویند چون انقلاب سلبی است پس دموکراتیک است. ظاهراً انقلاب سوسیالیستی انقلابی است اثباتی! میخواهم بگویم اینجوری به منصور حکمت اتکا میکنند. چه دولت در دوره های انقلابی منصور حکمت و چه بحث سلبی و اثباتی و بحث حزب و قدرت سیاسی او ربطی به این

حرفها ندارد، ربطی به حزب اقلیت و تز با ده هزار نفر خانه سه نفر را میگیریم ندارد و غیره. يك نکته را باید اینجا بگویم. گاهی از نادر نقل قولهای شفاهی میشود. که بعدا خود نادر بر اساس این بحثهای شفاهیش مقاله نوشته است. حرفهایش را ادیت کرده و فرمولبندیها را دقیق کرده است. وقتی مقاله هست ما محق نیستیم باز هم به بحث شفاهی رجوع کنیم. اگر آن جملات شفاهی که در کتبی نیست خصلت نمای نظرات اوست چرا در مقاله نیامده؟ نمیگویم این جملات غلط است، در کانتکت بگذارید آنها هم درست است ولی کسی که مدام مجبور میشود برود از بحث شفاهی وقتی نسخه کتبی آنها وجود دارد نقل قول بیاورد رجوع درستی به منصور حکمت نمیکند. این نوع گفته های شفاهی که در ادیت و متن کتبی که بر اساس این گفته ها خود نادر نوشته نیامده است، سندیت ندارد. مثلا منصور حکمت کل بحث حزب و قدرت سیاسی را بعنوان يك زیر تیتتر مقاله حزب و جامعه آورده است حالا اگر مدام به سخنرانی رجوع کنیم شیوه درستی نیست. تئوری و سیاست و متدولوژی منسجم منصور حکمت را باید شناخت و این راهنمای کار ماست. میخواهم بگویم این اکلکتیسیسم و این التقاطی گری تئوریک ازینجا ناشی میشود که مارکسیسم منصور حکمت و اصولا مارکسیسم این نوع نظرات را تایید نمیکند. انقلاب من چندین بار گفته ام که جوهر و قلب مارکسیسم است. نه تنها بعنوان ایده های انقلابی. دقیقا چون ایده های انقلابی است، روشها هم باید انقلابی باشد. ایده های انقلابی را کسی با پارلمان نمیتواند پیاده کند. نمیشود. مساله فقط این نیست که غلط است، مساله اینست که ممکن نیست.

از نظر متدولوژیک این نظرات متافیزیسیم است بخاطر اینکه میگوید انقلاب کونیستی نیست پس کمونیستها نمیتوانند بقدرت برسند. این سؤال متافیزیکی است. این جوابی است که کائوتسکی، آن موقع که هنوز اتوریته سوسیال دموکراسی جهانی بود، به این سؤال داده است که آیا انقلاب آتی روسیه دموکراتیک است یا سوسیالیستی؟ کائوتسکی جواب میدهد این سؤال متافیزیکی است. لنین در یکی از نوشته هایش به این اشاره میکند و ما هم در دوره انقلاب ۵۷ خیلی به این نوشته رجوع میکردیم. برای اینکه متدولوژی لنین را در برخورد به انقلاب توضیح بدهیم. این شیوه متافیزیکی است بخصوص وقتی این دور تسلسل را جلوی ما میگذارد که خصلت انقلاب دموکراتیک است و لذا کمونیستها را بقدرت نمیرساند و انقلاب کمونیستی هم آنست که ما را بقدرت میرساند! این دیگر عین متافیزیسیم است. متافیزیسیم که هیچ اصلا يك تناقض منطقی در خود است. این هم از نظر متد. رفقا من دیگر بیشتر وقتتان را

نمیگیرم. فقط چند توضیح را تکرار میکنم. من در این بحث فقط يك نظر را نقد کردم نه رفیق کورش را و نه هیچ گروه و جناحی را. و نه حتی بعنوان نظری در حزب. من يك نظریه را نقد کردم همانطور که اگر آنرا در يك روزنامه ای میخواندم نقدش میکردم. به همین خاطر هیچ تخفیفی در این انتقاد ندادم. به نظر من این راه اصولی و درست مبارزه نظری است. من هیچ تخفیفی ندادم و این نظر را کوییدم ولی میخواهم روشن باشد که من يك نظرات معینی را گفتم راست است. نمیگویم رفیق کورش راست است و حتی نمیگویم رفیق کورش در همه نظراتش راست است. يك نظرات معینی را نقد کردم. میدانم رفیقی که این نظرات را دارد خیلی جاها انقلابی عمل کرده است. فردا اینها را بحث میکنم. امروز خارج از چارچوب حزبی صحبت کردم. فرض کردم رفیق کورش کسی است به اسم ایکس و نظراتش را نقد کردم. آنهم نوشته های معینی، بحثهایش بر سر استراتژی تصرف قدرت و انقلاب را و نه همه نظراتش را. دهها نوشته و سمینار در مورد مسائل دیگر هم رفیق کورش دارد که من با آنها موافقم. میخواهم این روشن باشد.

زحمت را کم میکنم. روز و شب همه شما بخیر!

قطعنامه در مورد انشعاب راست از حزب

مصوب کنگره پنجم حزب کمونیست کارگری ایران
به اتفاق آرا تصویب شد

۱) انشعابی که در اواخر اوت ۲۰۰۴ در حزب کمونیست کارگری ایران صورت گرفت، انعکاس واقعیت های سیاسی پایه ای و اساسی در جامعه ایران است. جامعه ایران برای حل بحران و بن بست جمهوری بیش از پیش به انقلاب و آلترناتیو چپ روی می آورد و در قطب مقابل، آلترناتیو راست در برابر انقلاب قرار میگیرد. آلترناتیو راست میکوشد تا از طریق کنار گذاشتن جمهوری اسلامی از بالا و یا با دخالت هرچه محدودتر مردم انقلابی و حل و فصل مساله قدرت از بالای سر آنها، بحران انقلابی حاضر را مهار کند و نظام سرمایه داری را از تهدید يك انقلاب اجتماعی عظیم برهاند. آلترناتیو چپ برعکس، میکوشد تا جمهوری اسلامی را به نیروی انقلابی مردم سرنگون کند، بیشترین عرصه دخالت مستقیم توده های وسیع کارگران و مردم را فراهم آورد، سرنگونی جمهوری اسلامی را به يك انقلاب اجتماعی تمام عیار تبدیل کند و با برقراری جمهوری سوسیالیستی پیروزی قاطع و همه جانبه بر جمهوری اسلامی و سرمایه داری را تضمین کند. این جدال اجتماعی بین چپ و راست در حزب کمونیست کارگری منعکس شد و اکثریت قاطع حزب خط رسمی و تاکتونی حزب یعنی آلترناتیو چپ را انتخاب کرد.

۲- مباحث و اختلاف نظرات درون حزب پس از در گذشت منصور حکمت عمدتا بر سر همین مساله اساسی در مقابل جامعه ایران یعنی بر سر استراتژی حزب برای تصرف قدرت سیاسی و حل انقلابی بحران جمهوری اسلامی صورت گرفت. این اختلافات اساسا حول دیدگاهی بوجود آمد که بوسیله رفیق کورش مدرسی در حزب مطرح شد. در این دیدگاه انقلاب به بهانه های مختلف از استراتژی تصرف قدرت سیاسی حذف میشود و بجای آن دیپلماسی قدرت و تشکیل دولتهای ائتلافی قرار میگیرد. توهم به تصرف قدرت بدون انقلاب عملا به دست شستن از تغییر نظام اجتماعی و تحقق سوسیالیسم منجر میشود. ائتلاف و سازش طبقاتی و یا

آوانتوریسم از نتایج گریز ناپذیر این نوع خیره شدن بقدرت و نادیده گرفتن انقلاب است.

۳- مواضع و تزهائی نظیر حذف انقلاب از استراتژی تصرف قدرت، عدم امکان بقدرت رسیدن کمونیستها در مبارزات و جنبش انقلابی جاری علیه جمهوری اسلامی، طفره رفتن از سازماندهی انقلاب سوسیالیستی و کلا دست شستن از انقلاب، توهم به سرنگون کردن رژیم با حمله به خانه سه نفر از مقامات حکومتی، جانشین کردن جمهوری سوسیالیستی با حکومت حزب، طرح این نظر که قیام خشونت است و راه متمدنانه تصرف قدرت مجلس موسسان و رفراندوم است، طرح اینکه در شرایط حاضر مردم از سوسیالیسم رم میکنند و در صورت کسب قدرت حزب باید از اعلام سوسیالیسم خودداری کند، و مواضع مشابهی که صریحا از جانب منشیین در مباحثات درون حزبی مطرح شد آشکارا با کمونیسم کارگری، برنامه و سیاستهای حزب و مصوبات کنگره های قبلی در تناقض کامل قرار دارد.

۴- بیانیه ای که در تاریخ ۱۱ اوت به امضای ۲۱ تن از منشیین منتشر شد بیانیه ای بغایت راست و ضد کمونیستی است. این بیانیه يك ادعای نامتناه تماماً جنگ سردی و مك کارتیستی علیه حزب و مملو از افترا، اهانت و ترور شخصیت است و اتهامات "کلاسیکی" که علیه حزب طرح میکند ساخته و پرداخته دستگاه های تبلیغی غرب در دوره جنگ سرد است. اتهامات و ادعاهای این بیانیه علیه حزب و شخصیتهای حزبی تماماً بی پایه و کذب محض است.

با توجه به نکات فوق کنگره انشعاب اخیر از حزب را يك انشعاب از راست میدانند، و اعلام میکنند حزبی که منشیین تاسیس کرده اند اگر این نظرات را مبنای سیاستها و فعالیتهای خود قرار بدهد، جائی در جنبش کمونیسم کارگری نخواهد داشت.

کنگره همچنین اعلام میدارد که مبارزه همه جانبه نظری که حول این نظرات در درون حزب درگرفت و نقد آنها از جانب بخش وسیعی از رهبری و کادرها اکنون حزب ما را به مراتب برای انجام وظیفه تاریخی اش یعنی قرار گرفتن در پیشاپیش جنبش کارگران، زنان و جوانان و توده های مردم و برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری سوسیالیستی و تحقق آزادی و برابری و رفاه آماده تر، منسجم تر و مصمم تر ساخته است.